

به نام ایزد منان

دفترچه راهنمای دنیا _ انسان

نویسنده و شاعر:

فرخنده اکبری راد

1401

موسسه آموزشی تالیفی ارشدان



مؤسسه آموزشی تألیفی ارشدان

■ نام کتاب:

■ تألیف:

■ ناشر:

■ ویرایش:

■ نوبت چاپ:

■ حروفچینی و صفحه آرایی:

■ طراح و گرافیسیت:

■ شابک:

■ شمارگان:

■ مرکز خرید آنلاین:

■ مرکز پخش و توزیع:

■ قیمت:

آموزشی تألیفی ارشدان

اول

اول 1401

www.irantypist.com

www.irantypist.com

۹۷۸_۶۲۲_۰۸_۳۶۱۸_۶

1000

www.arshadan.com

www.arshadan.net

02147625500

تومان

پیشگفتار نویسنده

به نام دانای مطلق

کمانی بودم که کمر خم کردم کمالم را کوک به قلم کردم
ورق، سپر راهم بود و تیر سلاح برآوردم تیز بهر جنگ با صلاحم
ماهپانی که گذشت چه لیز و جانسوز بود بسان جنگ چنگیز در صد روز بود
تا که تیر در شد و بر خفتان آماج نشست بانگ توفیق روان شد و روان فارغ گشت

شعر و نوشته حکم‌شانه‌ی روح را دارد که اگر آدم هر روز آن را به زندگی خود ملحق نکند، شاید بتواند همچنان به زندگی خود همچنان ادامه دهد ولی از آشفته‌گی و نا آرامی در طول زندگی خود برائت نخواهد کرد. زندگی مانند بلیطی است که در ابتدای خلقت به شما دادند، با این تفاوت اینکه خود باید نمایشش را اجرا کنید. زندگی کردن یک هنر است به شرطی که بهره‌هایش از خسارت‌هایش بیشتر باشد، زندگی بدون آگاهی و مهارت بسیار پرخرج و مصیبت‌خیز می‌شود. همانطور که هر کس در این دنیا بیشتر دوام آورد دنیا را بیشتر شناخت، هر کس دنیا را بیشتر شناخت بیشتر در آن دوام آورد؛ به همین منظور کتابی پدید آوردم که منظومه‌ای از ندانسته‌ها و دانسته‌هایی است که آدم را به شناخت اجمالی این دنیا و آدم‌هایش و همچنین پدیده‌های عالم سوق می‌دهد و به او می‌آموزد که بهترین کنش و واکنش‌ها را در برخورد با انواع پدیده و مسائل مختلف حاکم بر زندگی داشته باشد و بیاموزد که چگونه کمتر در این دنیا دچار آشفته‌گی و آزدگی شود. بیشتر کتاب‌ها به آدم یاد می‌دهند که او چگونه انسان خوبی برای جامعه باشد اما به او نمی‌آموزند که در کنارش چطور انسان خوبی برای خودش باشد که همانطور که پیرو منافع خودش است، نیکی و عمل شایسته بر زمین به جا بگذارد؛ مثلاً محبت و مهربانی کنند و دست‌بخش داشته باشد و چطور مراقب باشد که از لطافت قلبش سو استفاده نکنند و چه و چه مقدار از داشته‌هایش را برای خودش نگه دارد.

کتابی که پیش روی شما است یک کتاب مدرن‌نیته ایست که سادگی و پیچیدگی در هم تنیده دارد و حاصل یکسال زحمت بی دریغ از نزول باران افکاری می‌باشد.

همه نوشته‌ها و شعرها نوظهور ذهنم هستند مگر جملاتی مانند ضرب‌المثل‌ها و دانستنی‌های پزشکی و جملاتی که قبلاً «به قولی، به گفته‌ای» مذکور شده باشند که تعدادشان کمتر از انگشتان دست است.

این کتاب از حقیقت‌های مخوف جلو روی مغز انسان پرده بر می‌دارد و دانسته‌هایی را به او می‌آموزد که به کمکش انسان در زمان‌های مواجهه با معما، مشکل و مخصصه‌های مختلف بتواند آن‌ها را به کنترل و تسلط خود در آورد تا اینگونه ترکش کمتری از دنیا به زندگی و روانش وارد شود و کمتر دستش رو شود و رو دست بخورد و به او یک دستی بزنند.

با قاشق‌هایی بر چهار علم روانشناسی و انسان‌شناسی و فلسفه و ادبیات، معجون ابداعی به نام فزوان تهیه کردم و خود رسالت فروان یابی انجام دادم. فروانگر کسی است که با تمسک به این چهار علم با نگاه عمقی به امور ازلی و علل و مبادی پدیده‌های رفتاری، در جهت آگاه و آشناسازی، توصیه و اندرزهایی به هدف اعتلای فرهنگ و انسان‌سازی و همچنین راهکارهایی در جهت زندگی بهتر و حل چالش‌های روزمره ارائه می‌دهد. این معجون را با ملاقه دور فهمی بهم زدم تا گنگ شود تا اینگونه مخاطب را در فهم مطالب بیشتر فرو ببرد.

عمارت کتابم از دعوت و نقل مرکب است که آجرهایش آگاهی‌رسانی و روشن‌سازی و سیمانش بر تذکر و توصیه مقرر شده است ولی از آن جایی که گوش‌ها از اندرز و نصیحت فراری هستند به روش و ترفندی متوسل شدم و تا با کار گرفتن آن ایدئولوژی‌هایم را به مغزهای پذیرنده تزریق کنم. این کتاب علاوه بر شرح روایید و جریانات شهودی در زندگی انسان که باعث تسکین روانی او می‌شود، توصیه‌ها و نحوه‌های عملکردی در موقعیت و چالش‌های گوناگون را با خواننده کتاب در میان می‌گذارد. این نوشته‌ها برحسب علم و تجربه است و نوشته‌ای برگرفته از نظر شخصی یا گمان است.

اطلاعات و دانسته و رفتار و اخلاق خود و کیفیت زندگی خود را با بعداز اتمام خواندن کتاب در صورت مطالعه عمیق و انجام دقیق توصیه‌هایش مقایسه کنید. آن در واقع آیین زندگی است که با نجوای دل و حرف حق که در کالبد جملات انگیزشی و نصیحت‌های سازنده تجسم یافته آمیخته شده اند؛ همان درس‌هایی که در طول زندگی نیاز است به آدم گفته شود. سعی بر این شد جمله‌های متن کتاب پرتوهای حقایقی باشد که بر بصیرت انسان تابانده شود و اندرونی مغز را روشن کند؛ البته وظیفه فهم عمیق و تطبیق با زندگی و مسائل پیش‌رویش بر عهده خواننده کتاب می‌باشد. ممکن است که خواننده بر سر خواندن برخی مطالب کتاب با درک عمیق، متوجه اشتباه و غیر منطقی بودن کلامی شود ولی با فهم ژرف و عمیق‌تر متوجه درست و عقلانی بودن منظور خواهد شد.

شاید به خیلی از مطالب از قبل واقف بودید ولی در ذهنتان رنگ باخته باشند و یا با زاویه و جهتی به آنها نگاه نکردید که در زندگیتان عرض اندام کنند. می‌توان این‌طور تعریف کرد که این کتاب به نوعی مرور دانسته‌هاست که گاهی مرور کردن بسیاری از دانسته‌ها برای آدم سودمندتر از آموختن بسیاری از ندانسته‌ها است. گاهی باید گذر نگاه چندین مرتبه بر متن‌های کتاب مورد مطالعه بیافتد تا عاقبت به مفهوم و پیام در اعماقش پی ببرد و آن در روان و دل نفوذ پیدا کند. به دلیل اینکه خیلی مطالب حقیقت‌های ملموس هستند یا

از جهات فکری متمایز، به حقیقت و موضوعاتی اشاره می‌کنند که انسان هر وقت بخواهد آن را پردازش کند، به شکل آشکار و واضح در فهم او منظر می‌یابد که به این منوال برخی ممکن است حتی مطالب را پیش پا افتاده و ساده بدانند ولی مسئله این است که کمتر کسی همان جهت و زوایه‌های فکری حقیقت‌نشان را که درک مفاهیمش آسان نیز هست را انتخاب کند تا با آن در حول پدیده‌های هستی تفکر و استنباط کند؛ پس لازم بود آن‌ها در بستری آورده و برجسته شوند تا چهارقد ابهام از سر آن حقایق، باید و نبایدهای زندگی و اصول و تکالیف که فطرت با آن آشناست بیافتد و انسان دقیق‌تر آن‌ها را ببیند تا از آن‌ها دور نیافتد.

سعی بر این شد که با اشراف بر حال و هوا و پدیده‌های حاکم در زندگی ما آدم‌ها ابتدا با خواننده کتاب همدردی کنم تا اینگونه با او توسط نوشته‌هایم همزاد پنداری کنم و معضلات و ستم‌هایی که در وهله‌های مختلف، بسیاری از ما درگیرش بودیم و هستیم ذکر و محکوم کنم تا به این ترتیب با خواننده انس بگیرم و وقتی در روح و ذهن افراد نفوذ پیدا کردم پند و نصیحت‌هایم را به او القا کنم. مد نظر گرفته شد که برای تأثیر گذاری بیشتر به متن آرایه‌های ادبی نظیر تشبیه و استعاره و حسن التعلیل و... بیاویزم تا به شیوایی سخن بیافزایند. همچنین کتابم را به شعر، داستانک، مستند و ضرب‌المثل‌های ایرانی و خارجی مزین کردم تا لذت و رغبت مطالعه و نفوذ رهنمود‌هایم را چند برابر کنم.

در این کتاب بیشتر سعی بر این شد در جهت ارتباط‌گیری و ایجاد رغبت و انگیزه بیشتر برای به کارگیری توصیه‌هایم از ضمیر دوم شخص مفرد یعنی «تو» استفاده شود و حدالمقدور با خواننده کتابم راحت باشم. زمانی که می‌خواستم ظلم و ناحق را محکوم کنم بیشتر از ضمیر سوم شخص مفرد استفاده کردم تا به این شکل با مخاطب همدردی بیشتری داشته باشم. در زمان‌هایی که می‌خواستم اشتباه و مضر بودن رفتاری شایع در زندگی انسان‌ها را معلوم کنم، خودم را با مخاطب جمع بستم و تا جایی که توانستم از ضمیر جمع مخاطب «ما» استفاده کردم تا مبدا مخاطب حس توبیخ شدن و مواخذه شدن دست دهد، مگر زمانی که می‌خواستم مخاطب را از انجام کاری که شاید از معصیت و خطا بودنش آگاه نباشد و در زندگی روزمره مکرر دست به انجامش می‌زند و در حق زندگی خود و دیگران ظلم می‌کند، بر حذر دارم.

در تقریر مطالبم سعی کردم که دید واقع‌بینانه‌ای بر زندگی، مسائل و احوال حاکم بر آن داشته باشم تا اینکه در خیالات و دنیای آرمانی سیر کنم. از متن من احساس میانه‌ای از غم و شادی، خوش‌بینی و بد‌بینی تلقی می‌شود؛ شاید در جایی حس خوش‌بینی و شادی القا شود ولی جای دیگر آن حس را تلافی می‌کند تا این حس‌ها را در توازن نگه دارد چون آدم به هر حسی متمایل شود او در قبالتش زیان می‌بیند.

زندگی ترکیبی خوبی و بدی خوشی و ناخوشی است؛ در بعضی مواقع به خصوص در زمانی که حالت عصبانیت بر آدم غالب می‌شود، نهی و وعظ کمتر در او کارسازند چون در این شرایط آدم اصرار دارد که واکنش تند خود را بروز دهد و از آنجایی که گاهی

نمی‌شود در جواب خیلی از تعدی‌ها سکوت کرد و در خیلی موقعیت‌ها نمی‌شود صدا را بالا نبرد و او هر طور شده می‌خواهد انباشتگی‌های حس درونی خود را تخلیه کند، نمی‌شود با چند کلام امر و نصیحت جلوی او که به حرف و حرکاتی در جهت تخلیه احساسش تمسک بسته گرفت را گرفت پس باید در اینجور مواقع به طور منطقی طوری چاره اندیشید؛ باید به این افراد یاد داد که اگر می‌خواهند واکنشی داشته باشند چگونه و به چه حد باشد که بعد ها بتواند آن را به کنترل در آورد به همین منظور در کتاب آوردم در این موقعیت‌ها اگر بنا باشد فرد حتما از خود واکنشی نشان دهد، به چه شکل و در چه حد باشد؛ در اغلب کتاب‌ها به ما آموختند چگونه خوب بود و بد نشد اما کمتر جایی ما را راهنمایی کردند که اگر آدمی بد شد و بد کرد چگونه جلوی پیشروی را باید گرفت و در چه حد در آن پیش رفت که کمترین خسارت و تباهی را بر جای بگذارد و اگر وارد آن معصیت و انجام کار اشتباه شد از کجا و چگونه آن را مهار کرد و از ادامه‌ی راه دست کشید.

این دنیا و احوالش مانند ابر می‌گذرند و هیچ حال و منوال و روالی بر تن توصیف دنیا نمی‌نشیند. سعی بر این شد که مخاطب با خواندن متن کتاب در مجموع نه خیلی شاد شود نه خیلی غمگین، نه خیلی امیدوار نه خیلی نا امید بلکه عاقل و واقع بین باشد تا اینگونه دنیا را بشناسد و طرز کار و تعامل با آن را بیاموزد. باید درد و غم را به عنوان بخشی از زندگی پذیرفت حتی اگر به درست ترین شکل ممکن زندگی کنی باز در زندگی ات غم‌ها و مشکلات از آن سر باز می‌زنند؛ حتی بهترین آدم‌های زمین نیز از دچار شدن به غم‌ها و مشکلات مستثنی نماندند. اگر در هر سوی کتاب از خوشی و امید حرف می‌زدم خواننده کتاب با باقی مطالب آن همزاد پنداری نمی‌کرد و نویسنده را در سیر دنیای دیگری می‌دانست؛ اینگونه دیگر او به به قسمت‌های امید و روحیه بخش به خوبی استقبال نشان نمی‌داد، زیرا رمز اینکه بتوان مغز مخاطب را گرفت و او را در کوچه پس کوچه‌های کتاب کشاند این است که ابتدا آن را تحت تاثیر و کنجکاوی قرار دهی.

هر چیزی در این دنیا جنبه می‌خواهد مثل جنبه مورد انتقاد قرار گرفتن؛ اگر فکر می‌کنید با انتقاد از خودتا و رفتارشان آزرده می‌شوید و حالت تدافعی به مطالب خلاف سویه تفکراتت پیدا می‌کنید پس بدانید که این کتاب باب پسند شما نخواهد بود.

به ندرت توصیف و شکایتی شامل همه مردم یعنی صد درصد آن مجموعه می‌شود؛ مگر اینکه آن نقدی که کل جمعیت را پوشش می‌دهد مشمولیت کلی آن بدیهی باشد. توجه داشته باشید که من در این کتاب اکثرا از قیدهای «همه و بعضی» استفاده کرده‌ام که شامل کلیت یک بخش و قشر از افراد نمی‌شود و اگر در نطقی از کتاب همه یک جامعه یا قشر از افراد را مورد خطاب و یا نكوهش قرار دادم در واقع آن نسبت و سنخیت و همچنین آن حقیقت از شرح حال و رخداد هایش، نود درصد آن مجموعه را شامل می‌شود.

تمام سعی ام را به پای کار ریختم تا متنم را روان بیان کنم تا همه افراد با سنین و تحصیلات مختلف با آن ارتباط بگیرند و به اصطلاح از آن سر در بیاورند.

بهای فهم کتاب من، تفکر عمیق است. بعضی از مطالب کتاب به استنباط عمیقی نیاز دارد که مفهومی از ماریپیچ مسائل دنیوی مدرک می‌شود که ارتباطش با زندگی روزمره تفکر می‌طلبد.

هر کسی در صدی با من درک می‌کند یکی نود درصد، فردی دیگر شصت درصد، یا کسی پیدا شود که فقط نود درصد مطالب در ذهنش بارگیری شود اما تنها کسی که صد درصد حرف‌های این کتاب را می‌فهمد و مفاهیم را کاملاً درک و دریافت می‌کند، خودم هستم؛ پس طبیعی است که خواننده متوجه برخی از جملات کتاب نشود و نتواند عصاره درک از آن استخراج کند. ممکن است که از برخی مطالب‌ها بی‌توجه رد شوی و عمیقاً فکر نکنی و متوجه منظورش نشوی و به زندگی ات ربط ندهی اما مطمئن باش یک روزی، یک جایی به جمله‌هایم بر می‌گردی...

هر بار این کتاب را بخوانید آموخته‌ای جدید از دنیا یاد می‌گیرید، هر مرتبه که کتاب می‌خوانید یک روزنه از تفهیمات جدید برایتان ایجاد می‌شود و یک پنجره‌ای از آگاهی به رویتان گشوده خواهد شد.

الهام و تفکر به ذهن نقش بستند و جمله‌هایم شد و من در واقع آنها را جمله‌ها را در کنار هم قرار دادم که فصل شد و با مجموع فصولش کتاب ساختم. ممکن است چون سبک نوشتاری پازلی به گونه‌ای منفصل‌ترقیم شده یعنی مثلاً درباره‌ی عنوانی مانند خدا نیامدم یک تیغ مطلب بنویسم، بلکه همه‌ی جملاتی در دو سال درباره‌ی موضوع خدا به ذهن رسید را با چینی‌های کنار یکدیگر قرار دادم که بیشترین ربط و قرابت را باهم پیدا کنند و از این حیث در متن گاهی عدم انسجام به چشم می‌خورد که بابت آن پیشاپیش پوزش می‌طلبم.

وقتی کسی کتابی می‌نویسد در واقع بخشی از روح خود را به آن می‌دمد. دانه دانه جمله‌های کتابم در ذهنم جوانه زد و طبیعتاً درد شکاف و بیرون آمدن هر جوانه را متحمل گشتم و سر ساختن عمارت کتابم از آجرهای نوشته، شمع روحم ذوب گردید. نوشته‌های من مصداق فرزندان من هستند که خودم آن‌ها را از مغز زاییده و پرورش داده‌ام و به جایی رساندم که سربلندی اش را ببینم لذا تمامی حقوق مادی و معنوی و همچنین پیگیری از دعاوی حقوقی (در صورت تخطی) بر خود محفوظ می‌دانم. پس اگر می‌خواهید جمله‌ای از نوشته‌های کتابم را بیوگرافی و کپشن و عکس نوشته قرار دهید و حتی در اجرا و خطبه و سخنرانی نقل کنید کنارش نام نویسنده این کتاب که مطلب را از آن اقتباس نمودید درج و بیان کنید.

امید است و عطا‌ییم مورد توجه قرار بگیرد.

این شما و این کتاب...

برای ارائه انتقاد از کتاب و پیشنهاد های همکاری با راه های اینترنتی زیر در ارتباط باشید.

تلگرام: faakad

اینستگرام: farkhondeh_akbari_rad

ایمیل: akbariradfarkhondeh@yahoo.com



تقدیم به روح پدربزرگم و تمام کسانی که مرا باور کرده بودند.

فهرست مطالب

15.....	شناخت ذات و منش انسان
15.....	معرفی ذات انسان
18.....	سر خطی به نام ذات
18.....	ذات انعطاف‌پذیر است
19.....	رابطه تربیت و ذات
19.....	منشأهای دیگر رفتار
21.....	نقش محیط زندگی بر تربیت
21.....	رنگ عوض کردن
23.....	گم کردن گذشته
24.....	گول ظاهر را نخور
25.....	شناخت اشتباه
28.....	مغزهای وارونه
28.....	آدم‌ها در قاب گوشی
29.....	وضعیت، کرکره پرده ذات است
39.....	بداخلاق به معنی بد ذات نیست
41.....	خوب‌ها و بد‌ها
44.....	مؤمن نما
44.....	در تعامل با ذات:
47.....	درک منظور
51.....	ادعا
55.....	تظاهر و تزویر
56.....	قلب‌های قرمز تو سیاه
56.....	تحریف خوب بودن
57.....	چشم تنگی
60.....	احمق بشناس و نباش
71.....	پایین‌تر از خودت را دست‌کم نگیر

- 64..... فریب خوردن
- 65..... برخورد و کنش انسان‌ها
- 65..... حق
- 72..... گرفتن حق
- 73..... در برخورد با تظلم و حق خوری
- 74..... حد ما
- 78..... حق و دیگران سهم
- 79..... درک کردن
- 83..... آدم‌ها را خیلی بالا نبرید
- 85..... قلق‌های برخوردی
- 88..... توانایی نه گفتن و رد درخواست
- 90..... درد دل کردن
- 98..... رسالت ما در قبال رفتار بد مردم
- 99..... عقده
- 102..... انواع خجالت زدگی‌ها:
- 103..... برای گریز از بد، به بدتر تن نده
- 104..... با هر کسی در نیافت
- 106..... حرف مردم
- 112..... تحقیر و تمسخر
- 117..... شایعه
- 120..... انتقاد پذیری
- 122..... «جواب پس دادن»
- 123..... توجیه کردن
- 142..... اعتماد
- 126..... عاقبت سو استفاده از اعتماد
- 127..... سپرده‌ای به نام اعتماد
- 127..... یک‌چشمه خوبی رود خوبی نیست
- 147..... به این افراد اعتماد نکن

- 133.....انسان و احساس
- 133..... نمود حس
- 136..... احساس روغن موتور مغز است
- 137..... اسم و حس
- 138..... خشم و عصبانیت

شناخت ذات و منش انسان

معرفی ذات انسان

انسان رشد کندتری نسبت به حیوان دارد ولی رشدش مسیر طولانی‌تری را از زادگان حیواناتی نظیر گربه، خرگوش و پرندگی طی می‌کند این حیوانات با سرعت بیشتری نسبت به انسان بالغ می‌شوند ولی از طرفی رشدشان زودتر متوقف می‌شود ولی انسان مستمر در حال تغییر و رشد و نمو است حتی اگر رشد فیزیکی او متوقف شود، رشد عقلانی وی تا آخر زندگانی او ادامه می‌یابد.

انسان‌ها از هر نژاد و قومی که باشند ویژگی و خصلت‌هایی همچون کامجویی، غیرت، تمایل به کمال و احساس‌هایی نظیر خشم، ترس، شادی و غم درونشان تعریف شده است و فقط جنس بروز و سبک نمودش با یکدیگر فرق می‌کند.

به تعداد آدم‌های کره زمین، دنیا وجود دارد و در واقع هرکسی در عالم مرسوم و مخلوق ذهنی خودش سیر می‌کند و دید و شناخت منحصر به فردش را نسبت به دنیا و پدیده‌هایش دارد. ما انسان‌ها در ۲ دنیا به سر می‌بریم دنیای عینی و دنیای ذهنی.

ما بیشتر به عالم ذهن خود تعلق داریم تا محیط اطرافمان به خاطر این حقیقت گاهی متوجه تغییرات اطراف خود نمی‌شویم.

همه در این کره خاکی دست به اشتباه می‌زنند و مورد ظلم و فریب و سو برداشت واقع می‌شوند، به دلیل اینکه چهره‌ی دنیا در هیچ ذهن و پندار انسانی کاملاً درست ترسیم نشده است و دنیای ذهنی انسان‌ها درست رسم نشده و دنیای حقیقی به آنچه در تصور و ضمیر انسان‌ها می‌گذرد مطابقت کامل ندارد و مستمر فال فما و فعل و فاعلانش اشتباه خوانده می‌شود.

دنیا مملو از کشف نشده‌ها است. هر چقدر انسان به فراتر از محل استقرار خود برود بیشتر متوجه تفاوت دنیایی که در خیال خود می‌پراند با دنیایی که در آن بیرون می‌گذرد می‌شود و بیشتر در خواهد یافت که در شناختش دچار اشتباه شده است.

آدم وقتی به مسافرت و اجتماعات مردمی می‌رود می‌بیند که چقدر جهان را تا به محیط زندگی اش محدود کرده است.

دنیا برای هرکس منظر متفاوتی دارد و یادآور یک سری مسائل می‌باشد.

در واقع ما با دنیای ذهنمان به انسان‌ها حس پیدا می‌کنیم و از شخصیتشان برداشت پیدا می‌کنیم و با آن دید که در ذهن مان شکل گرفت عالم و اموراتش را نظاره می‌کنیم و به دنبال آن به افراد اعتماد می‌کنیم و یا علاقه‌مند می‌شویم. می‌توان اینگونه بیان کرد که رفتارهایمان طبق احساساتمان شکل می‌گیرد اینکه گاهی از جانب این قضیه یعنی عدم

تطابق بین دنیای ذهن و دنیای حقیقی ضربه می‌خوریم به این دلیل است که ذات و کنش آدم‌ها با آنچه در سر می‌پنداشتیم فرق دارد.

پس می‌توان گفت که آدم‌ها به این دلیل روزانه با اشتباه گلاویز می‌شوند که شناخت آن‌ها از دنیا اشتباه یا ناقص است.

زندگی ما پر از ایهام است. در بیو و شرح‌حالمان معلوم نیست که حالمان خوب است یا نه، امیدواریم یا ناامید، معشوقی داریم یا نداریم.

اصلا انسان پر از پارادوکس‌های حیات، شهوت، غرور، عشق و... است.

گاهی با خود راجع به آدمی این طور فکر می‌کنیم که هم آدم خوبی هست و هم نیست، هم مهربان هست و هم نیست و هم دوستش داریم و هم نداریم.

ما به طور کامل از احساسات درونی و بینش و جهت فکری افراد واقف نیستیم؛ ما فقط چند بُعد از هزاران بُعد آدم‌ها به نسبت میزان قرابت و مراودات با آن‌ها را می‌شناسیم و از این‌رو از زندگی کسی به طور کامل آگاه نیستیم و فقط به بخشی از تعاملات و برنامه‌های نزدیک‌ترین افراد زندگی‌مان آگاهیم و قسمتی از احوال و فعالیت‌هایشان در حیطه‌های مختلف را شاهد هستیم.

۴ نمود بیشتر، آدم‌ها را مبهوت و آدم‌هایی که منکرش می‌شدند را با دیدن چشمه‌هایشان غافلگیر می‌کند:

✓ تمشیت و کیاست زنان

✓ توانمندی سالمندان

✓ مهارت و هنر معلولان

✓ فهم کودکان

ما در آن واحد در یک محل هستیم و در میلیون‌ها محل نیستیم. از جمله افرادی که رابطه نزدیک و تنگاتنگی با یکدیگر دارند مادر و فرزند هستند، ولی با این حال هیچ مادری نمی‌تواند ادعا کند که فرزند خود را کامل و به طور صددرصدی می‌شناسد؛ چون همان فرزند اوقات زیادی را در فضای بیرون به‌دور از منزل در مکان‌هایی مانند مدرسه و باشگاه و کلاس‌های مهارت‌آموزی در کنار هم‌کلاسی‌های خود سپری می‌کند یا هیچ زن‌شوهری نمی‌تواند ادعا داشته باشند که به خصوصیات و ذات هم به طور کامل اشراف دارند چون یک یا هر ۲ آن‌ها ساعت‌هایی در بیرون منزل و به‌دور از هم مشغول کار هستند. خیلی از عزیزانمان در محیط‌هایی با مشکلاتی دست و پنجه نرم می‌کنند و رنج و عذاب‌هایی را متحمل می‌شوند و تحت باج‌گیری و حق‌خوری و زور‌گویی‌هایی قرار می‌گیرند که ما از آن بی‌خبریم.

ذات انسان قابل آموزش و تغییر نیست ولی قابل کتمان است؛ ذات آدم‌ها روزی مثل خورشید از پشت ابر بیرون می‌آید با این تفاوت که خورشید ذات انسان، در روزهای ابری خودش را نمایان می‌کنند و بالاخره روزی پرتوهایش بیرون می‌زند و دیریا‌زود در قسمت بایگانی مغز در محفظه شناخت آدم‌ها پرتزهای کلی هرچند با فقدان بسیاری جزئیات ریزودرشت از اشخاص مقابل مرسوم می‌گردد.

آن‌هایی که بعد از اینکه دست ذات ناجورشان رو شد برمی‌گردند می‌گویند به من فرصت بده اکثرا قصد دارند من بعد نقش بازی کنند و یا اینکه می‌خواهند به‌زور خوبی را به خود بقبولانند و ذات خود را روتوش کنند و اینگونه شخصیت جدید خود را به نمایش بگذارند؛ به همین خاطر تا زمانی که رشته‌های طناب دوستی کامل در هم تنیده نشده به سوال چطور باشم پاسخ کامل نده و فقط نظاره کن که او چگونه می‌خواهد باشد. البته این مظنه نیز وجود دارد که شاید این وجه شخصیتشان را که برگرفته از رفتار و منش بد به ما نشان دادند به خاطر فشار محیط و جو روانی بوده و بر میل و طبع ذاتی خودشان مطابق نباشد.

ذات انسان قابل بو کشیدن است با وجود اینکه کسی مدت‌ها تظاهر به‌خوبی کند، روزی دست بر روی نقاب هایشان شل می‌شد و ذات واقعی‌اش پدیدار می‌گردد.

برخورد دیگران در موقعیت‌های معمول، آن بخشی از روی ذاتی است که خودشان خواستند به ما بشناسانند که با قرار گرفتن در موقعیت‌های زمانی و همچنین حالت‌های روانی مخصوصا وقتی که خشم و ترس بر آن‌ها قالب می‌شود و یا زمانی که به حضور و کمکشان نیاز پیدا می‌کنیم در آن زمان که روان و منفعتشان تهدید می‌شود به ناچار بخشی از آن را رو می‌کنند.

حقایق پوشیده و ناگفته‌ادم‌ها اکثرا در بحث و جدل‌ها سر تشریح و توجیه و محکوم کردن اعمال آشکار می‌گردد. در این ۴ موقعیت در می‌یابی خیلی مانده اطرافیان را بشناسی و از خیلی مسائل در زندگی شأن اطلاع نداری:

زمانی فرد با دوست و فامیلش تلفنی صحبت می‌کند.

زمانی که فرد از شدت عصبانیت پرخاش می‌کند و حقایق ناگفته را به زبان می‌آورد.

اتفاقی صحبت هایش را پشت سر کسی مخصوصا خودت بشنوی.

زمانی کنار هم در جمع دوست و فامیل و آشنای او حضور پیدا می‌کنی چون خیلی آدم‌ها وقتی در جمعی محبوب‌های دیگر را می‌بینند محبوب مهم‌تر را در میان آن‌ها فراموش می‌کنند و چون اطراف خود را پر و دلشان را گرم می‌بینند کمتر مراعات می‌کنند که در این میان راجب یا در خطاب به او چه سخنانی به میان می‌آورند. دلسوزی و تفاهم و تعهد ادم را در جمع آشناهای دوست و شریک عاطفی ات که در آنجا غریب افتادی باید بفهمی.

انسان هرگز به شناخت شفاف و کامل از سایرین دست نخواهد یافت و نمی‌تواند پرده از روی ذاتشان کنار بزند مگر در سفر و بیماری و مرگ؛ معمولا بیشترین میزانی که انسان

می‌تواند بر ذات و باطن کسی اشراف پیدا کند این است که در اواخر زندگی و در بستر بیماری به سر می‌برد، متأسفانه این شناخت‌ها و علم بر ذات دیگران را دیگر باید به گور ببرد شاید به همین خاطر باشد که عده‌ای در این زمان با خیال راحت تری وجه‌های منفی ذاتشان را نزد بیمار اجل رسیده رونمایی می‌کنند هر چند که بقیه متوجه آن نشده باشند. قبل از دیدن عکس یا کلیپ آن را لایک نکن. قبل از خواندن پشت و روی عریضه ای آن را امضا نکن. قبل از گذراندن ساعتی به دور از خانواده و دوستان دیگر با کسی به او برچسب خوب نجسبان.

سر خطی به نام ذات

اگر از یک گرگ بپرسند جای بره بودی چه می‌کردی می‌گفت: «سُم‌هایم را آنقدر قوی می‌کردم که اگر گرگی سمتم بیاید بتوانم با ضربه‌ای مهلک، در جا او را از پا بیندازم» ولی اگر از گوسفند بپرسند که اگر جای گرگ بودی چه می‌کردی می‌گوید که گیاهخوار می‌شدم تا مجبور نباشم، گوسفندی را شکار کنم.

آدم‌ها در هر محیطی که پرورش پیدا کنند و با هر نوع آدمی که برخورد داشته باشند و هر امکاناتی در اختیار داشته باشند باز دنبال‌روی ذات خود می‌شوند؛ انگار آدمیزاد در نهاد گرایش دارد به یک سری طریقه و سلوک باور داشته باشد انگار به طور غریزی تمایل دارد دست به بسیاری از اعمال بزند. برای صدق گفتار این حقیقت گواه است که ۲ خواهر یا برادر حتی محیط ارتباطی و محل پرورششان به خانه محدود باشد و تحت یک نوع طریقه تربیتی قرار بگیرند باز هر ۲ شخصیت با طرز تفکر و اعتقادهای متفاوت و گهگاه متضاد هم پیدا می‌کنند.

آفرین به نیلوفر در مرداب بزرگ شد ولی رنگ بوی مرداب را به خود نگرفت.

در ریل تاریخ خیلی افراد به میان آمده‌اند، در خانه‌ای با اعضای بزه‌کار و بی‌فرهنگ بزرگ شده‌اند اما انسان‌های شریف و موفقی بار آمدند و به مراتب علمی و فرهنگی دست یافتند و به بشریت خدمت کردند در عوض خیلی افراد بودند که در یک خانواده اصیل و معنوی پرورش پیدا کردند و در آخر دست به خلاف زدند.

گرگ‌ومیش در زمان گرگ‌ومیش از یک آب‌شخور آب می‌خورند اما در روزش میش شیر می‌دهد و گرگ می‌درد.

ذات انعطاف‌پذیر است

چه انسان‌هایی خسته از انسانیت و چه حیوان انسان‌نماهایی که به خوی حیوانیت خود آرام گرفته‌اند؛ به قولی:

حیوانات خوشحال، که رفتارشان الهیست و انسان‌هایی ناراحت که انسانیتشان اشتباهیست.

نصف آدم‌های بد همان آدم‌های خیلی خوبی بودند که مردمانی را که خوب نمی‌خواستند و یا زیادی خوبی خواستند از سیاق خوب بودن پشیمانشان کرده‌اند، نصف افراد بی‌بندوبار همان افرادی بودند که روزی حیا از آنها می‌چکید ولی با سخت‌گیری‌های بی‌جهت عقده به آن‌ها تزییق کردند و نصف افراد خسیس سخاوتمندانی بودند که دست بخشنده‌ای داشتند و افرادی با توقع‌های بیجا و زیاده خواهانه کاری کردند که آن‌ها دست خود را برای بخشش داغ کنند.

نصف افرادی که این رفتارها را از خود نشان می‌دهند بهترین رفتارها می‌توانست که از آن‌ها سر بزند چون خیلی‌ها از روی مزاج و حس لحظه‌ای، کنش‌های خوب و بدی در بالاترین درجه بروز می‌دهند.

خیلی‌ها اگر ثروتی داشتند می‌توانستند بهترین‌ها را برایمان بخرند ؛ اگر حالی داشتند بهترین حرف‌های عاشقانه را بزنند ؛ اگر مجالی داشتند بهترین لطف‌ها را در حق ما بکنند.

البته باید این نکته را در نظر گرفت با اینکه طرف می‌گوید اگر راهم نزدیک‌تر بود بیشتر به منزل فلان شخص سر می‌زدم و به دیدارش می‌رفتم ولی اگر منزلش هم نزدیک‌تر بود باز با همان تعداد دفعات به دیدار آن شخص می‌آمد چون به این روال عادت کرده است.

طرف می‌گوید که اگر درآمد بیشتری داشتم بیشتر خرج خانه می‌کردم یا در مناسبت‌ها کادو بهتری می‌خریدم درحالی‌که اگر بیشتر هم داشت چون در همین حد دل خود را وسعت داده، باز همین مقدار خرجش وسعت می‌داد یا کسی که می‌گوید اگر کارم کمتر بود اوقات بیشتری با اعضای خانواده سپری می‌کردم درحالی‌که حتی اگر بازنشسته هم شود طبق میل و عادت باز بیشتر از این وقت به بودن در کنار خانواده و هم‌صحبتی با آن‌ها اختصاص نمی‌داد.

رابطه تربیت و ذات

البته شیوه تربیت و محیط تعامل و تبادل و همنشین‌های انسان هم در شکل‌گیری شخصیت و منش آن تأثیر به‌سزایی دارند و از این‌رو والدین و افرادی که وظیفه تربیت افراد را بر عهده دارند نباید به دلیل وجود حقیقتی به نام ذات از رسیدگی مداوم و تربیت درست فرزند سر بخورند و در انجام این وظیفه خطیر غفلت و کاستی کنند.

منشأهای دیگر رفتار

علاوه بر این عوامل محیطی که در رفتار انسان‌ها مؤثر هستند، زمینه‌های روانی بر پایه احساسات انفعالی و عاطفی نظیر خشم، نفرت عشق، حسد، نگرانی، ترس و... بر آن تأثیر گذارند.

افزون بر آن در همه مردها مقداری زینت وجود دارند و همچنین در همه زن‌ها مقداری مردانگی دیده می‌شود؛ این پدیده به‌خاطر این شکل می‌گیرد که هورمون‌های استروژن و

پروژسترون که به هورمون‌های زنانه معروف هستند در بدن مردها نیز وجود دارند و ترشح می‌شوند ولی فعالیت کمی دارد و هورمون تستسترون که در بدن مردها بارزیت محرز دارد در بدن زن‌ها نیز وجود دارد و به مقدار تقلیل یافته‌ای ترشح می‌شود؛ برای نمونه اگر در بدن زنی بیشتر از حد متعارف هورمون تستسترون ترشح شود، مو به سرعت و تراکم بیشتری در صورتش می‌روید و اخلاق جنس مخالف به خود می‌گیرد و جبروت مردانه پیدا می‌کند البته این بر هم خوردگی توازن هورمون‌ها با مصرف بعضی داروها تجویز شده توسط پزشک قابلیت تنظیم شدن دارد.

تا حالا شده متوجه شده باشی که خلق و خو و رفتار کسی به فاصله دیروز تا به امروز فرق کرده و ابراز حس و لحن حرف‌زدن و فراز و نشیب‌هایی داشته است؟

هر روز ذهنیت جدید بر روی مغز انسان گشوده می‌شود. هر روز که انسان‌ها از خواب بیدار می‌شوند گویا دوباره متولد می‌شوند و شخصیت جدیدی پیدا می‌کنند و به سمت امور و افکاری گرایش پیدا می‌کنند که در روز قبل چندان به آن تمایل نشان نمی‌دادند چون مقدار ترشح هورمون و رفتار و برخوردهایی که از اطرافیان خود می‌بینند و حرف‌هایی که می‌شنوند با روز قبل فرق دارد و به این صورت حال و اخلاق متفاوتی نسبت به روزهای قبل پیدا می‌کنند. حتی خواب شب قبل انسان و آن صحنه‌هایی که در خواب شاهد است می‌تواند به خلق و رفتار فرد در روز بعد و حس به شخصی یا اشخاصی تاثیر بگذارد.

آدم‌ها برای رفتارشان صد درصد نفسشان تقصیر ندارد؛ گاهی به خاطر فعالیت زیاد هورمون‌ها و اختلال در جریانات عصبی‌شان رفتارهای غیرعادی و آزاردهنده دارند یا گاهی دست به کارهای نامترقبه می‌زنند، مثلاً اگر به یک باره ترشح هورمون استروژن آن‌ها افزایش یابد با افراد سرد و بی‌احساس برخورد می‌کنند، اگر میزان ترشح هورمون سروتونین آن‌ها کم باشد یا کورتیزول‌شان بالا رود غمگین و افسرده می‌شوند و رفتار سرد و بی‌مهری پیدا می‌کنند و همیشه از زمین‌وزمان شاکی‌اند، اگر دوپامین‌شان بالا باشد توهم می‌زنند و ...

برای همین بعد از اینکه از کسی عذرخواهی کردیم و او آن را پذیرفت یا این وجود نباید خیالمان کامل از بابت غضب فرد راحت شود و مجدد باید زمینه احتیاط را رعایت کنیم چون شاید آن فرد در موقعیتی قرار گرفته بود که میل بخشش در او به وجود آمده بود ولی روزهای دیگر اعتقادی به آن نداشته باشد.

خیلی از آدم‌ها در زمانی که از خطای فرد گناهکاری گذشت کردند، ممکن است در زمان دیگر دیدگاه‌شان در رابطه با عفو فرد خاطی و چشم‌پوشی از کرده اشتباهش تغییر پیدا کند و سویه سابق به خود بگیرد و دیگر آن ارتکابات در پندارشان قابل اغماض نباشد و مجدداً آن حس دلخوری و انزجار نزدشان برگردد و مجدداً به نحوی رفتار کنند که گویا دلش با طرف صاف نشده است و کینه در دلشان شعله می‌زند.

خیلی از ما وقتی ذهنمان درگیر و در کارمان گره‌ای بیافتد به کسی پرخاش و بی‌مهری می‌کنیم و آنگاه مشکلمان برطرف شد و در کارمان گشایش شد و اوضاع آن‌جور که می‌خواستیم پیش رفت آشوب‌های ذهنمان می‌خوابد و آنوقت صدای وجدانمان می‌شنویم و به خاطر برخورد تندی که آن زمان خاطر حال آشفته مان داشتیم نزدش می‌رویم تا از دلش درمی‌آوریم و برای اجابت خواسته‌ای که ابتدا از روی احساس با آن مخالفت کردیم و حتی موضع تندی بابت مطرح کردنش از خود نشان دادیم برای انجامش اعلام آمادگی می‌کنیم؛ از این رو اغلب حرف‌هایی که در این مواقع زده می‌شوند اعتبار ندارند: سیر درحالات عصبانیت، شادی و غم.

نقش محیط زندگی بر تربیت

در گذر عمر زمین دیده شده که لاک حلزون‌های مناطق جنگلی به طرح خطدار و لاک‌های حلزون‌های مناطق ساحلی به جلوه روشن جهش یافتند که به آن‌ها این امکان را داده که به کمک استتار، احتمال رویت شدنشان توسط شکارچی کاهش دهند و اینگونه در جهت حفظ بقا با محیط سازش پیدا کنند.

انسان نیز اگر در محیط چند صبحی سر می‌کند چه کوتاه مدت چه بلند مدت چه با سهولت چه با مقاومت با شرایط و اخلاق آدم‌های سازش پیدا می‌کند؛ ممکن است آدمی که زود قهر می‌کرد و به توجهات و موضع حساس و به علاقه و محبت محتاج بود وقتی در میان جماعتی قرار گرفت که احساس و بازخوردش برای کمتر کسی اهمیت داشت، پوست‌کلفت‌تر شود و از این بابت دیرتر جوش بیاورد یا وقتی که با آدم‌های اطرافش گستاخی و بی‌ادبی کنند تبعات و برخورد محکومانه آن‌ها نسبت به خود ببیند، بیشتر حواسش به حرف‌ها و رفتارهای خود جمع شود که سنجیده و جاافتادتر رفتار کند و هر حرفی را هرجایی نزند.

رنگ عوض کردن

آدم‌ها مثل لعاب می‌مانند همه‌ی آن‌ها بالاخره بعد یک مدت رنگ واقعی خودشان را نشان می‌دهند.

پس، از رنگ عوض کردن آدم‌ها تعجب نکن آن‌ها عوض نشدند بلکه آن‌ها خود واقعی‌شان شدند این ما هستیم که آن‌ها را این مدت عوضی گرفتیم. از آن‌هایی که به موقعیتی رسیدند رفتارهای نابجایی سر زد که سابقه نداشت آن‌ها خودشان را گم نکردند بلکه بستر و مجالی فراهم شد که خود را پیدا کنند. آن‌هایی که بعد اینکه به موفقیتی رسیدند خود را کنار کشیدند مسیر و سیاق خود را جدا نکردند چون اصلاً از اول خودشان جمع نبسته بودند و از سر ناچاری و یا چاره جویی برای اهداف خود معاشرت داشتند.

سه عامل اخلاق آدم را کوتاه‌مدت عوض می‌کند: گرسنگی، ضربه فیزیکی و شهوت.

سه عامل اخلاق آدم را بلندمدت عوض می‌کند:

قدرت، شهرت و ثروت.

ادم‌ها قبل قدرت و پول ادم‌هایی را که برای ارادت و خدمت به سمتشان می‌رسند تحویل می‌گیرند و بعد که به آن جایگاه رسیدند بعد این به افرادی که جذب و فدوی می‌شوند بی رغبت می‌شوند چون به این حقیقت واقف هستند که قبل از رسیدن به قدرت پشتشان در می‌ایستد نردبان و حامی هستند و آن‌هایی که بعد موفقیت پشتشان می‌ایستد نان خور و وامی هستند. آن‌هایی که مدام رنگ عوض می‌کنند عاقبت برگ پاییز را خواهند داشت.

وقتی برگ رنگ عوض کند از چشم درخت می‌افتد. بعضی آدم‌ها چنان از چشم آدم سقوط می‌کنند که دیگر راهی برای صعود نمی‌توانند بیابند.

بیشتر از آفتاب‌پرست آدم‌هایی که مدام رنگ عوض می‌کنند موجب حیرت و سرگشتگی آدم می‌شود منتها آفتاب‌پرست‌ها رنگ عوض می‌کنند تا ضربه نبیند ولی آدم‌ها رنگ عوض می‌کنند تا ضربه بزنند.

در این دنیا کسانی هستند اعتقاد آن فرد و یا گروهی را قبول دارند که از قدرت بیشتر برخوردارند و نزد بالاسری خود و کسانی که موجب یا محبتشان را در دستانشان دارند اصالت و عقاید خود را عوض می‌کنند تا رضایت و خشنودی آن‌ها را به دست آورند و اینگونه حسن نظر این افراد را به خود جلب کنند به تعبیری از عقاید و دیدگاه خود می‌گذرند تا در راه منفعت به مزایده بگذارند و حرف‌ها و جانبداری هایشان را طبق عقاید و سلايق ولی نعمت خود برمی‌گردانند.

خود فروش بدتر از تن فروش است چون تن فروش فقط تنش فروخته اما خود فروش همه ی ابعاد وجودی اش را فروخته است.

کسی که وقتی پای سود و منفعتش در میان آمد، از اعتقادی که روزی ایمان و طبعش آن را در آغوش کشیده بود به خاطر مقام و ثروت دنیایی که بیشتر مقید ماندن بر سر اعتقاد و آرمان، به ضررش تمام می‌شد، گذشت پس اینگونه با از دست دادن اعتقاد و باورش، شرافتش را فروخته است و کسی شرافتش فروخته یعنی روحش را فروخته و کسی که روحش را بفروشد دیگر یک آدم مرده است پس با آدم‌های مرده سلام مشورت نکن.

کسانی که ما را به صرفه‌جویی و پرهیز از اسراف سفارش می‌کردند خودشان اگر نخواهند دیگر از خوراکی و یا کالایی استفاده کنند و یا دلشان را بزند و هوس کنند که یک قلم جدیدش را امتحان کنند می‌خواهند از آن خلاص شوند آن را دور می‌ریزند. کسانی از ما می‌خواهند که صدایمان را بالا نبریم که خوداین در خواست را با فریاد و فغان از ما دارند.

در شرایط بندی اگر ببرند شرط و معهود را طلب می‌کنند ولی اگر ببازند می‌گویند شرط بندی حرام است.

وقتی افراد خود نظاره گر باشند که حریم و حقوق آن‌ها نقض و به آن‌ها تعدی می‌شود از ابراز واکنش باز می‌دارند و آن‌ها را به صبر و خویشانداری دعوت می‌کنند، اما اگر

روزی آن ظالم بخواهد چشمه‌های همان ظلم را به خودشان نشان دهد، بر خلاف آن نصیحت‌ها و شعارهای خودش می‌گویند من مثل فلان فرد نیستم هر کاری کنی و هر چه بگویی فقط بایستم و نگاهت کنم!

گم‌کردن گذشته

بعضی‌ها را که می‌گوییم بیخود شدند اتفاقاً دارند خود واقعی‌شان می‌شوند. بعضی‌ها که در منش و سیاقشان تغییر ایجاد کردند اتفاقاً آن روزها که اخلاق و منش خوبی از آن‌ها می‌دیدیم از اصل خود برگشته بودند و آن زمان که از طریقه رفتاری شان راضی بودیم هنوز خود واقعی‌شان نشده بودند.

آدم‌ها عوض نمی‌شوند بلکه نقابشان در روزمرگی می‌افتد. بعضی‌ها تا وقتی قیاحت را به یک مرزی نرسانند نمی‌توان فهمید از اولش چه بوده‌اند بعد با خودت می‌گویی که فلان فرد چه زمان وقت کرد که آن قدر بد شود.

مثل قبل خود نمی‌شوند: دل شکسته، آبروی رفته، روی باز شده، حس به ذات رو شده بعضی افراد در تلاشند طبق آنچه میل دارند خوب باشند بعضی‌ها در تلاشند برخلاف آنچه میل دارند آنگونه بد نباشند. بعضی‌ها به خود فشار می‌آورند بهتر شوند و بعضی‌ها به خود فشار می‌آورند که تازه خوب شوند. بعضی‌ها عزم خود را جزم می‌کنند خوب بمانند و بعضی‌ها در تلاشند که فقط بد نباشند. عموماً فرق دسته دوم این است که منتظر یک حرف و حرکتی هستند که شخصیت و منافع را نشانه گرفته و یا لطمه وارد آورده و زنجیر خودداری که پیچیده به دورش می‌ببند را پاره کنند و دنبال بهانه‌ای می‌گردند تا طبق گرایش و طبعشان خود را از قید اعتقادات و محرّمات بیرون آورند.

آدم‌ها اگر از شخصی تا یک حدی بیشتر تندخویی و یا بی‌محبتی ببینند، حس و برداشتی از آن به عنوان آدم شخصیت موجه داشتند تغییر می‌دهند و آن فرد در تصورشان چهره‌ی مطرودی پیدا می‌کنند.

به کسی که خودش را گم می‌کند باید گفت بین دوست و آشناهای فرد گم هستی.

دلیل اکثر گم‌کردن آدم‌ها قد کشیدن، گرفتن مدرک تحصیلی به ثروت رسیدن است.

من به‌شخصه ترجیح می‌دهم برفی باشم که در درون خاک به ریشه باصالت درخت راه پیدا کنم و باعث رشد و صعود آن بشوم ولی تبخیر نشوم به آسمان بروم، چون ممکن است آن بالا خودم را میان ابرها گم کنم.

بنده‌ها یا بنده فقرند یا بنده قدرت.

در زمانی بت می‌پرستیدند و در این زمان تقریباً همه اسما و در وقت استرزاق خدا را می‌پرستند اما در واقع رسماً و سمت سیاق مال و ثروت پرست شده است.

هرچقدر بیشتر قدرت و ثروت در اختیار داشته باشید از طرفی آن‌ها هم تو را بیشتر در اختیار دارند.

پول آدم را خوش اخلاق و بد اخلاق و زبان دار و لال و برای پول زیاد، بالا دست و برای پول کم، زیر دست می‌کند و گاهی انسان حاضر می‌شود که مقام انسانی اش بگذرد و ذلیل و بنده و برده شود.

در این میز و پول دنیا چه سحر و جادویی نهفته است زمانی که آدم پشت میز می‌نشیند آن را سنگری فرض می‌کند که می‌تواند برای دیگران جبهه بگیرد یا این سبز اسکناس چشم چه افرادی را کور کرده تا بقیه را نادیده بگیرند یا با آن زنجیر کاغذی محکم‌تر از فولاد درست کنند و بر گردن افراد بیندازند افراد را برده و مطیع خود کنند.

آدم‌ها وقتی اطرافشان پر باشد از پول یا خاطر خواه به سختی می‌توانند قدرشناس و مهربان باشند.

آدم‌ها هر چقدر فروتن باشند وقتی به مقام و پول می‌رسند، شاه منشانه گفتار و رفتار می‌کنند. آدم‌ها هر چقدر به حقوق انسان‌ها پایبند باشند به پول و قدرت می‌رسند برای حفظ آن‌ها حق‌ها را ناحق می‌کنند. آدم‌ها هر چقدر بی ادعا باشند به قدرت و ثروت که برسند برای اینکه ثابت کنند لیاقت این جایگاه را دارند، روی یک شخص با مباحثات را به خود می‌گیرند و تفخر و افاده می‌کنند. آدم‌ها هر چقدر که دل‌رحم باشند وقتی به قدرت و ثروت برسند ببیند عاملی نگاه چپ به ثروت و قدرتشان می‌کند بی رحم می‌شوند و طرف را بیچاره می‌کنند.

آدم‌ها هر چقدر چشم و دل سیر باشند وقتی به ثروت و قدرت می‌رسند به آنان که به هوای تصاحب از جا بر می‌خیزند و سوبیشان خیز بر می‌دارند تا آن‌ها را بر سر جای خود بنشانند.

آدم‌ها هر چقدر خاکی به نظر برسند وقتی به پول و قدرت برسند به آنان که کبکبه و دبدبه دارند سر بالا نگاه و رفتار می‌کنند تا تفاوت جایگاه‌ها را به چشم بکشند.

گول ظاهر را نخور

کاش در ابتدای خلقت صورت آدم‌ها با سیرت هایشان تطبیق داده می‌شد.

به عقیده من در این دنیا فقط آدم‌های نابینا بودند که چهره حقیقی آدم‌ها را دیدند.

بعضی افراد ظاهر هیولایی دارند و از درون فرشته هستند.

بعضی افراد درونشان هیولا هست ولی ظاهر فرشته را دارند.

بعضی افراد نیز هستند که هم ظاهر و هم باطن فرشته دارند ولی بقیه را هیولا می‌کنند.

اینگونه می‌شود تناقص ظاهر و باطن آدم‌ها را تصریح کرد که بسیاری از آدم‌ها برخلاف ظاهر بامزه و دوست‌داشتنی‌شان، اخلاق و برخورد نجسب و مزخرفی دارند در مقابل هم بعضی‌ها بر خلاف ظاهر عبوس، شخصیت و اخلاق دوست‌داشتنی و تو دل برویی دارند.

در مقابل بسیاری از افراد خبیث و شیاد روی خوش و بشاشی در برخورد با افراد از خود نشان می‌دهند و زبان نرم و نیکویی دارند که تیغ رگ خواب است؛ پس برخورد ظاهریشان مصداق گلبرگ رنگین گلی هست که زبان به مشابَهتِ شهد شیرین در آن جا گرفته است تا همان کافی باشد که خیلی‌ها را به دنبال خود بکشاند و جذبشان کنند و اینگونه با این تظاهر به مردم دوست بودن و محبت ساختگی، حسن نظر و ارادت افراد را به خود جلب کنند و به دنبال آن در مرحله آخر به اعتماد دست یابند و به وسیله آن به مقاصد شوم خود برسند.

در این دنیا آدم‌هایی که از ماهیت زبانه هستند حتی اگر در زورق پیچیده شوند باز زبانه‌اند چون در هر جا و جایگاهی که باشند نمی‌توانند آن بوی تعفن و مسمئزکننده‌شان را از خود جدا کنند.

کس نداند که در پشت لباس‌های اتوکرده ای چه تن‌های آلوده‌ای گنجانده شده؛ پشت صحبت‌های شیرین و شیوایی چه جهل‌هایی خفته؛ در پشت لبخندهای دلربایی چه زبان تیزی نهفته و داخل اندام‌هایی زیبا، چه قلب سیاهی گماشته شده است.

شناخت اشتباه

نارو خوردن و جفا و بی‌مهری دیدن نشانه‌های عدم شناخت کامل افراد است و عدم شناخت این‌ها به تعبیر عدم تعامل کافی و معاشرت با فردی که در زندگی و به بیان عمقی تر در قلب جا دارند. همان‌طور که وقتی بدانیم پارچه‌ای با جنس نامرغوب و نامستحکم است با گسیختن ناگهانی متعجب نمی‌شویم وقتی به ذات کسی شناخت نسبی پیدا کنیم و با مشتقات برگرفته از جنس و ذات آدم‌ها روبه‌رو گردیم متعجب و حیرت‌زده نخواهیم شد. ذات آدم‌ها وجه‌هایی دارد که به ندرت به کسی نشان داده یا هرگز رو نشده‌اند.

انگار آدم‌ها همیشه حرف تازه‌ای برای تعجب و رفتار تازه‌ای برای متحیر کردنمان دارند چون اکثراً برخورد و تعاملات معمول دیگران آن بخش از ذاتی است که خودشان خواستند در معرض دید و فهم ما بگذارند و در واقع آن منش و رفتارهایی که در ملاقات‌های عادی از آن‌ها نظاره می‌کنیم به انتخاب خودشان در معرض دید گذاشته شده است و در زمان‌های خشم و کلافگی و سختی و اضطراب ناخواسته چشم اندازهای دیگر از ذاتشان با در رفتن نقاب از دستشان آشکار نشود.

بعضی‌ها که گمان می‌کردیم ناجی زندگی ما هستند در واقع آرپی‌جی زندگی ما بودند.

خیلی‌ها ایمان از آدم‌هایی خوردیم که هیچ‌وقت فکر نمی‌کردیم آن بلاها را سرمان بیاورند.

تلخ‌ترین حرف‌ها را کسانی می‌زنند که روزی شیرین‌ترین حرف‌ها را می‌زنند و عموماً کسانی ما را نا امید می‌کنند که روزی امید ما بودند و اوقات تلخی را کسانی برای ما می‌سازند که روزگاری رنگ شادی بر در دیوار زندگی‌مان زده بودند.

اگر ما را به لحظات نخستی که با بعضی آدم‌ها آشنا شده بودیم بر می‌گرداندند همان‌هایی که در نگاه اول ما را تا جایی با ظاهر و برخوردهای اغوا گرانه شان جذب و شیفته خود کرده بودند که برای مصاحبت با آن‌ها پا پیش گذاشتیم و حتی برای بودن در کنارشان اصرار می‌ورزیدیم؛ تا چشممان به آن‌ها می‌افتاد پا به فرار می‌گذاشتیم گویا با یک موجود درنده خوبی مواجه شدیم.

گاهی فرد خود را با صفتی معرفی می‌کند و داشتن منشی را ادعا می‌کند که بعد با اعمال و رفتارش خلافتش را نشان می‌دهد که در حقیقت برعکس آن بودند و داشتند، مثلاً خودشان را اهل مهرورزی و تعشق توصیف می‌کردند ولی زمانی که بیشتر وارد پهنای عمیق دریای رابطه شدند آن آدم همراهش متوجه می‌شود که برخلاف تصور قبلی اتفاقاً او خیلی خشک و تودار است یا کسی که خودش در بدو آشنایی سخاوتمند معرفی کرده بود در امتداد ارتباط اگر روزی تصمیم بگیرد دست به تهیه محصولی ببرد خساست به خرج دادن و کمتر از مقدار معمول آن را تهیه می‌کند.

گاهی از شخصیت و سیاق اخلاقی فردی اینطور برداشت می‌کنیم که او خیلی بد و پلید است ولی زمانی که از حقایق و عللی در تضاد و تناقض با تصور منفی مبنی از انجام کرده‌ی اشتباه و تسبب وقوع فاجعه‌ای به او ربط می‌دادیم آگاه شویم می‌خواهیم سرش را ببوسیم در عوض کسی که مدت‌ها نسبت به او حس علاقه و ارادت داشتیم و نزدمان خیلی اعتبار و مقبولیت داشت وقتی که به یک سری حقایق از شخصیت و منش او دست پیدا می‌کنیم، آنقدر درونمان از تنفر پر می‌شود که دلمان می‌خواهد بر صورت طرف خدو بیندازیم.

ممکن است به افراد یک گروه و اجتماع حسی نداشته باشیم ولی آنگاه که داستان زندگی هر یک را بشنویم یا شیفته‌شان می‌شویم یا از آن‌ها به کل بیزار می‌گردیم.

بعضی صفت‌ها در مکان و موقعیت خاص و در برابر آدم‌های به خصوصی بروز می‌یابند؛ بعضی برخورد و رفتارها در صورتی که همه شرایط برای بروزش مهیا شود فقط یک یا دو مرتبه در طول زندگی او نمود می‌یابند و بعضی صفت‌های خاک خورده که سال‌ها رو نشده باشند ممکن است در زمان قرارگیری در موقعیت و جو روانی یا شنیدن حرفی که تا به حال به گوشش نخورده بود، مخصوصاً اینکه همانقدر جدید، تلخ هم بود بروز می‌یابند.

اینکه طرف به ما ضربه می‌زند آن فرد لزوماً رنگ و سبک و سیاق عوض نکرده ولی تاکنون فرصتی پیش نیامده بود که از ذات و کردار کریه واقعی اش نزد ما رونمایی کند؛ همان‌طور که تا زمانی که به شناگر آب ندهی هیچ وقت متوجه مهارت او در شنا نخواهی شد و نقطه تاسف بارتر ماجرا اینجاست که خیلی از ما زمانی که دست ذات آدمی برایمان

رو شد، باز امید و انتظار واهی داریم که آن خصلت ذاتی اش را بر احساس ما نشانه نگیرد و خیال می‌کنیم آن رفتار و کردار ستم آلود که سابقه بروز آن را داشته استثنائاً بر روی ما اجرا کند.

البته اکثر ما انسان‌ها در شناخت ذات دیگران دچار اشتباه و سو تفاهم می‌شویم. در واقع بعضی‌ها توانمند هستند ولی نمی‌دانند چطور از آن عرضه و استعدادشان را در کار به نحو شایسته رونمایی کنند و اینگونه کارشان بد از آب در می‌آید و بی‌عرضه نامیده می‌شوند.

خیلی آدم‌ها باهوش هستند ولی آن‌طور که باید آن سطح هوششان را درست نشان نمی‌دهند و حرکت و حرف نامعقول و بچگانه از آن‌ها سر می‌زند و از این بابت کم عقل خوانده می‌شوند.

بعضی‌ها ذاتاً خیلی مهربان و رقیق‌القلب هستند ولی نمی‌توانند آن مهربانی و صفای درونی‌شان را به درستی ابراز کنند، پس دل می‌شکنند و اینگونه بداخلاق نامیده می‌شوند.

بر خلاف انتظار ما بعضی آدم‌ها ذات مهربان و خوش مشرب و سخاوتمندی و... دارند ولی برای هرکسی رو نمی‌کنند، باید فرد خود را تا به حدی کمالات وجودی برساند و درستی و مرامش را ثابت کند تا چشمه‌های خون گرمی و عطوفت‌شان را به او نشان بدهد.

خیلی افرادی که خشک و بی‌احساس می‌دانستیم، قلب دارند؛ قرمز ش هم دارند ولی به کسانی که دوستشان دارند نشان می‌دهند.

بعضی‌ها کمتر کسی را دوست دارند ولی به کسانی که دوستشان دارند خیلی عشق و محبت می‌ورزند. زمانی می‌بینی همان‌هایی که سرد و خشک می‌پنداشتی با طرف خاصی آن‌چنان با گرمی رفتار کند و الفاظی بکار ببرد که زمانی که با او در ارتباط بودی فکر می‌کردی که این خصلت‌های اغوا کننده و هنرهای دلبری در خون او پیدا نمی‌شود حیرت خواهی کرد.

گاهی آدم‌هایی که به عنوان بد و نادرست از آن‌ها نام می‌بریم شاید بر خلاف برداشت و تصوراتی که ما از آن‌ها پیدا کرده ایم آدم‌های خوب و پاک طینتی باشند و شخصیت حقیقی‌شان با قرار گرفتن در موقعیت و حالت نهایی روی دیگر به خود بگیرد، مثلاً کسی که سال‌ها او را سنگدل و مغرور می‌دانستیم با معاشرت بیشتر درمی‌یابیم که در حقیقت او احساساتی و خوش قلب هست یا از کسی که این تصور را داشتیم که بخیل هست باگذشت زمان سخاوتمندی او به ما ثابت شود.

در حالت عکس اینکه گاهی کسانی که خوب می‌خواندیم بد از آب در بیابند مثلاً ممکن است راجع به فردی این‌طور فکر کنیم که او وفادار و متعهد باشد ولی عاقبت خیانت‌کار بودنش به ما ثابت شود یا این‌طور فکر می‌کردیم که فردی صادق باشد اما بعد گذشت مدتی از آشنایی با یک آدم دروغگو مواجه شویم.

مغزهای وارونه

ای کلاغ‌ها که گفته راوی مرگید
 خروس‌ها هم رفتند از اینجا
 ای بنفشه‌ها که گفته آفتاب بومید
 آنان که جور کردند همه هشیارند
 ای خارها که گفته شما خوارید
 ای گربه‌ها که گفته بی‌وفایید
 ای جغدها که گفته شما شومید
 اینطور نامیدند آن را خرابه
 ای گرگ‌ها که گفته نامردید
 هرگز پشت‌هم خالی نکردید
 ای زالوها که گفته آلوده اید
 در شل خیانت به خود غلتیدند
 ای مشعل آتش که گفته بد ذاتی
 آن شب‌ها که نور چشم بودی
 با تو سرد بودند ولی گرم بودی
 بی آزار یک جا نشسته بودی
 ای یخ ما را بس به زمین گرم زدند
 ای بغض که گفته تو نباید بشکنی

بوی مزرعه قبل آتش می‌دهید
 شما بر سُرنای سحر می‌دمید
 شما سالیان در قاب نقش بستید
 ای مَسْتان مفلوک که گفته پستید
 مرا از دهان دره بارها جست‌اندید
 زباله کردند مرا، کنارم ماندید
 روزی که رفتند از این خانه
 آمدید و نامش نهادید آشیانه
 در روزهای سرد کنار هم ماندید
 زیر نور ماه یک صدا خواندید
 آدم‌هایی در خانه تمیز و پاک
 اما شما وفادار ماندید به خاک
 آن روزها که سرما می‌ربودی
 کس نگفت که چه خوب بودی
 بر هر سوی خانه نور می‌تاباندی
 آنوقت که زمینت زدند پس سوزاندی
 چه باک که ما را به زمین سرد زنی
 وقتی دل شکست پس چرا تو نشکنی

(قالب: چهار پاره)

آدم‌ها در قاب گوشی

حسی که آدم در فضای مجازی به کاربرانش پیدا می‌کند با آن حس و برداشتی که بعدها در دنیای حضوری در برخورد با آن‌ها به او دست می‌دهد تفاوت دارد. عموماً در مواقعی که برای اولین بار به آن‌ها زنگ می‌زنیم و زمانی که حضوری می‌بینیم حس‌ها دچار دگرگونی می‌شوند. هیچ صدا و تصویر فردی در عکس‌ها و ویس‌ها کاملاً با ظاهر و صدای حقیقی آدم‌ها مطابقت ندارد و همچنین اخلاق آدم‌ها در دنیای حقیقی با مجازی تقارن ندارد و شیوه برخورد به مسائل و صحبت‌ها فرق می‌کند. ممکن است فردی در زمان ملاقات حضوری بر خلاف برخورد مجازی صبور تر و خویشتندار تر باشد و یا بالعکس ناشکیب و بی‌موالات تر رفتار کند.

از طرفی دنیا پر از اتفاق و موجوداتی هست که ما از آن‌ها خبر نداریم و فضای مجازی آن را نمایش می‌دهد که آدم در باورش نمی‌گنجد از طرفی عده‌ای به خاطر افزایش بازدید

و دنبال کننده صفحه هایشان به نمایش مطالب و عکس های کذب می پردازد و آدم نمی داند که آن را به عنوان حقیقت آشکار شده بپذیرد یا نه.

بارها پیش آمده که در فضای مجازی، تصویر غذایی با ظاهر زیبا و دلنشینش ما را مجذوب خود کرده باشد ولی وقتی حضورا با آن برخورد می کنیم و آن را مزه کنیم در می یابیم که مزه اش بر خلاف تصویرش باب میلمان نیست؛ حکایت خیلی آدمها در فضای مجازی مثل این مصداق است. فضای مجازی به گونه ای بعضی از آدمها را بزرگ کرد که غذا نکرد. فضای مجازی سیاه چاله ای ایست برای انسان های سرگردان. با استفاده از فضای مجازی می توان آدم هایی که در دنیای حضوری مارمولک هستند را اژدها کرد.

فضای مجازی سختی و مشکل شناخت آدمها را دوچندان کرده است چون که بسیاری از افرادی که در دنیای حضوری جذب ظاهرشان شدیم وقتی رابطه با آنان را به فضای مجازی کشانده و آنجا پیش ببریم به مرور به این نتیجه می رسیم که نمی توانیم با اخلاقشان سر کنیم و از طرفی افرادی که در فضای مجازی اخلاقشان را می پسندیدیم وقتی در دنیای حضوری به ملاقاتشان برویم و با آنها برخورد پیدا کنیم از ظاهرشان کراهت می ورزیم.

اگر خانم هستی در ملاقات با کسی که بالاخره صورت بدون آرایش را خواهد دید، به مرور زمان هر دفعه یک قلم از آرایش کم کن مثلا یک روزی از رژ لب و روز دیگر از خط چشم برای آرایش صورتت استفاده نکن تا صورت بدون آرایش برای فرد مقابل قابل هضم تر و پیش بینی شده باشد.

وضعیت، کرکره پرده ذات است

موقعیت، شخصیت آدمها را نمایان می کند؛ بسیاری از افراد تا زمانی که در مسیر زندگی به سنگ و چاله برخوردند، شکست خورده و مفلوک راه کوی ما را پیش می گیرند وقتی خود پیروز می شوند همه راه های منتهی به خود را با حصار غرور می بندند.

وقتی در جمعی همه گل ها حضور داشته باشند آن وقت مهم است که سنبل در میانشان به چشم دوستدارش بیاید. پس مرام و خوش طینتی آدمها را در زمان موفقیت و محبوبیتشان بشناس که تنهایی و شکست آدمها را مهربان می کند.

ارادت آدمها در زمانی که پشت میز و مسند قدرت زمانی که متصدی و مجری کار باشند و اطرافشان را آدمهای دیگر گرفته باشد، ارزش پیدا می کند نه زمانی که خارج از موضع و کرسی منصب هیاهو مراجعه کنندگان از آدم استقبال به عمل آورند.

ارزش یک زن در نداری ارزش یک مرد در زمان دارایی ارزش یک دوست در زمان گرفتاری و ارزش فرزند بعد از دواجش مشخص می شود.

عیار مرام و مروت آدمها در موقعیت هایی که از آنها تقاضایی داری مشخص می شود که این تقاضا عمدتا بر سر دریافت یا چشم پوشی و گذشت هستند. پس تا وقتی به مشکل و اقتضایی بر نخوری دوست داشتن کسی را باور نکن و این نکته را فراموش نکن که آدمهای

مهربان واقعی در زمان درماندگی و نیاز که خطایی ازت سر می‌زند و یا احتیاج به کمک و مدد داری شناخته می‌شوند.

خیلی‌ها به ما می‌گویند دوستدار و به فکر هستیم ولی تا حالا خیر و محبتشان به ما نرسیده در حالی که فرصت داشتند و می‌توانستند لطف و کمکی کنند در واقع خیلی افراد می‌گویند برایشان عزیزی و دوستت می‌کنند که از پرتوی این حرف و برخورد خیر و لطفی از طرف ما نصیبشان شود و توقع دارند که ما دوستی مان را عملی نشان دهیم نه از آن‌ها به ما.

کسی که در این موقعیت‌ها (نمی‌گویم حتما خوب و ملاحظت‌آمیز) ولی حداقل نامحترمانه و خصمانه برخورد نکرد، مهربان و خوش قلب واقعی است. برداشت خوب و مهربان بودن آدم‌ها از شخصیت افراد را حداقل تا قبل از مطرح کردن یا رسیدن به خواسته شان و همچنین بعد وصال و انجام معامله ملغی کن و در دادن عنوان معتمد و قابل معاشرت بودن به افراد شتاب نکن. همدردی آدم‌ها را به حساب شنیدن درکت می‌کنم، هوایت را دارم نگذار بلکه آن را با چگونگی رفتار بعد شنیدن شرایطت بسنج.

در مثال دیگر وقتی که با دیگران درباره یک حیطة و موضوعی صحبت داشته باشی و وقتی آن‌ها از جمله‌بندی و نگارش و اینگونه اشکالات جزئی مثل بیان اشتباه ضرب‌المثل و اصطلاحات کاربردی و یا نحوه جمله بندی و تلفظ کلمات از موضوع اصلی پرت شدند و به ایراد و تمسخر آن پرداختند، نشانه این است که متأثر و حتی متوجه اصل کلامت نشدند.

یک عده از افراد را که می‌بینی یک مشکل و یک مسئله کوچک را بزرگ می‌کنند، به این خاطر است که در زندگی دغدغه و مشکل زیادی برای پرداختن ندارند.

بعضی‌ها فکر می‌کنند که مگر چه در دست آدم‌ها است که مدام در تلاش هستند که آن‌ها را رو کنند.

البته باید گفت که خیلی‌ها برای اینکه اعتبار کسب کنند سراغ ورزش و هنر می‌روند که در راستای آن افتخار و اعتبار کسب کنند و بعضی‌ها دستیابی به اعتبار را اینطور می‌بینند که از کار و ماحصل دیگران ایراد در بیاورند که اتفاقاً دستشان پر هم می‌شود منتها از سنگریزه‌های زمین خوردن و به جای خال به کاهدان می‌زنند. بعضی‌ها به نقد و شرح اشکالات دیگران می‌پردازند و یا خبط و خطاهای اخیرشان بولد و پخش می‌کنند تا تمرکز و پردازش خبرهای اخیر از خطاهای خودشان برداشته شود و نقلش از اذهان و دهان‌های دیگران بیافتد.

انگار قرار گرفتن آدم‌ها در بعضی موقعیت‌ها دستی بر شیشه بخار گرفته ذاتشان است.

برخلاف تصور ما اگر عمقی نگاه کنیم توپوق و گاف یک‌جور موهبت محسوب می‌شود که در اختیار من و تو قرار گرفته شده که ذات و منش واقعی انسان‌ها را بشناسیم.

در این زمان‌ها ذات آدم‌ها را کشف کن و مروت و مرام افراد نسبت به خود را بسنج:

- ✓ مشکل
- ✓ بیماری
- ✓ سختی
- ✓ بی‌پولی
- ✓ تقسیم ته‌دیگ

سختی چراغ‌قوه ذات

دیگر همه می‌دانند که در آدم‌ها خیلی سختی هست اما گویا خیلی‌ها نفهمیدند که در خیلی سختی‌ها باید دورش آدم باشد که بیایند دستت را بگیرند. آدم‌ها دست را نمی‌گیرند تا از روی زمین بلندت کنند تا خاکی نشوند.

خیلی افراد دوستی و مودت با آدم‌ها را اینطور می‌خواهند که فرد فقط برای اختلاط و خوش و بش سمت آنها بیاید و یا در زمان حاجت به دادشان برسد ولی دیگر انتظار ندارد که وقتی خودشان به مشکل و گرفتاری بر بخوردند برای حل مشکلشان به سمت آنها مراجعه کند. آدم‌ها احوال زندگی ما را نمی‌گیرند مگر از سر فضولی و مطرح کردن خواسته باشد. این روزها پول بخواهی بابت این اظهار احتیاج خوبی نمی‌کنند ولی از مالشان کم شود متهمت می‌کنند.

بیشتر ما به اشتباه یاد گرفتیم وقتی که برایمان نیاز و گرفتاری پیش آمد سمت افراد برویم نه اینکه در زمانی که برای افراد حاجت و گرفتاری پیش آمد سمتشان برویم.

کاش عاطفه برخی از آدم‌ها آنقدر قد می‌داد که همان‌طور که در زمانی برای خودشان مشکل و احتیاجی پیش آمد سراغ دیگران را می‌گیرند، وقتی برای دیگران مشکل و اقتضایی پیش آمد به سراغشان بروند. میانگین سنی آدم‌ها برای رسیدن نتیجه که از آدم‌ها بیشتر شر می‌رسد تا خیر روز به روز کم‌تر می‌شود.

اکثر مردم فکر می‌کنند اگر کارهای خود را پیش ببرند برایشان کافی هست و نسبت به وضعیت و حالت دیگران وظیفه‌ای ندارند ولی اگر جایی به مشکل و مانعی خوردند این حق را دارند که برای برطرف و هموار کردن مسیر کارشان از دیگران کمک بگیرند.

در واقع اخلاق ایجاب می‌کند همان‌طور که آدم‌ها در وقت توانمندی و قدرت از ما انتظار همدردی و مساعدت دارند زمانی که ناتوان و عاجز می‌شویم آنوقت نوبت ما می‌شود که از آن‌ها توقع یاری و معاضدت داشته باشیم.

اگر درخواست یا پیشنهاد انجام کاری دادیم اما او بعد مدت‌ها با این دلیل که کار زیاد داشت و وقت برای انجامش پیدا نکرد بدان که درصد زیادی نیز راغب به انجامش نبوده است چون اگر مایل بود انکار را انجام می‌داد و زیاد برای انجام یکی از کارهای دیگرش وقت پیدا نمی‌کرد.

در واقع خیلی کاش می‌توانستم در انجام کاری کمک کنم‌ها کاش حال و حوصله داشتم در انجام کاری کمکت کنم است و یا خیلی کاش داشتم یک مقدار پول دستت می‌گذاشتم در واقع کاش دلم آنقدر بزرگ بود که می‌توانستم یک مقدار پول کف دستت می‌گذاشتم است.

در این دنیا به‌سوی صدای خنده می‌دوند و از صدای گریه گریزان می‌شوند. موقع شادی افرادی هستند که کنارمان قهقهه زنند اما در غم کسانی نیستند که در کنارمان بگریند.

حتی محبت و توجه هم بین انسان‌ها به نا عدلی تقسیم شده است؛ سمت کسی که صد تا دلخوشی دارند می‌روند و آن کسی که مشکلات غریب گیرش آورده است را تنها می‌گذارند. آن‌کس که مشهور است و اطرافش را آدم‌ها احاطه کرده اند از دوست داشتن مغرور می‌کنند و آن کسی که از فرط تنهایی نیاز دارد به دوست داشته شدن می‌گذارد قلبش غریبانه بتپد.

زمان خوشی و شادکامی که فرد در رفاه و تمکن مالی به سر می‌برد، همه مخلوقات حتی حیوانات هم به وسیله‌ی بوی غذای گرمی که در لباس آدم پیچیده، سمتش می‌آیند؛ این مهم است در زمان ناخوشی چه کسی سمت آدم می‌آید.

آدم به دلیل خوبی‌هایی که در گذشته در حق فردی کرد ولی با وجود منطقی و حیاتی بودن و امکان اجابت این توسط مدعو وجود دارد وقتی می‌بیند که درخواستش با رد و امتناع از آن مواجهه می‌شود ممکن است دلخوریش را علنا بیان نکند ولی بدون اینکه خودش تصمیم بگیرد ناخواسته سرد می‌شود و آن شور و خوش‌رویی بابت خودداری از ادای دین و محبت متقابل از بین می‌رود چون نمی‌تواند نسبت به او آن حس سابق برگرفته از تصور اینکه فرد دوست و خیرخواه و خواهان حال خوب اوست داشته باشد و آدم ناخواسته بعد از اینکه به خاطر انجام لطف کسی و رد کردن در خواست انجام لطفی ناراحت شد دیگر نمی‌تواند با خوش‌رویی رفتار کند.

آدم‌ها زمانی که باید با زندگی هم کار نداشته باشند دائما سرشان در زندگی یکدیگر است ولی زمانی که افراد به حضور و کمک شان نیاز پیدا می‌کنند آن وقت است که به این نتیجه می‌رسند که زندگی دیگران به ما مربوط نیست و باید سرشان در کار خودشان باشد.

برای بدبختی‌های خود برای تسلی پیدا کردن گوش تیز می‌کنند و بعد آن را از گوش در می‌کنند و برای خوشبختی دیگران گوش هایشان را می‌بندند ولی بعدها که با آن افراد برخورد داشتند برای فرمایشات و سفارشاتشان گوش تیز می‌کنند.

اینگونه نیز می‌توان گفت که آدم‌ها خود را در زندگی‌های شاد و مرفه دیگران جا می‌کنند و بهره و رحمت زندگی آن‌ها را به نحوی به خود مربوط می‌سازند ولی مشکلات و بدبختی‌های دیگران را به خود ربط نمی‌دهند و از آن اعلام برائت می‌کنند.

متأسفانه خیلی از آدم‌ها زمان نعمت و شادی اغلب همراه اول‌اند در زمان سختی و گرفتاری اغلب همراه آخرند. به قولی وقتی می‌دوید همه هم پایت هستند.

می‌گوییم که اگر کاری پیش آمد خبرم کن نمی‌پرسیم اگر کاری داری بگو انجام بدهم.

آنوقتی قبول می‌کنیم که مطاعی که از ما خواسته شده را بخریم که از قبل قصد داشته باشیم که به بیرون برویم و سر راهمان به محل فروشش بر خواهیم خورد اما خیلی از ما حاضر نمی‌شویم صرفاً برای تهیه آن به بیرون برویم.

می‌گوییم هر موقع خواستید منزلمان تشریف بیاورید نه اینکه بگوییم که منزلمان تشریف بیاورید منتظران هستیم.

در زمان‌هایی که از کار آدم گذشت و آدم چیزی از دست داد و باخت و یا برای در آمدن از منج‌لاب گرفتار شده دست به عمل بی محتوا و خودسرانه‌ای زد، تازه آدم‌ها با روی مدعی و شاکیه‌ای جلو می‌آیند و می‌گویند که چرا قبل از اینکه مشکل‌ت را با من در میان بگذاری دست به چنین کاری زدی، چرا ما را از وضعیت و مشکل‌ت بی‌خبر گذاشتی، چرا نگفتی که به کمکت بیایم؛ در حالی که خیلی از آن‌ها دورا دور از گرفتاری و آشفتگی در زندگی ما به وجود آمد خبردار شدند ولی نخواستند برای کمک و نجات جلو بیایند و حتی اگر واقعا از احوال و وضعیت ما بی‌خبر بودند از راه و روش‌های زیادی می‌توانستند از درماندگی و اقتضایات ما با خبر می‌شدند بین اکثر همه آدم‌ها کانال‌های زیادی مثل نقل و گفته و استوری و فعالیت مجازی و شواهد محیطی وجود دارد که حال و وضعیت یکدیگر را به آن‌ها انتقال می‌دهد یعنی اگر آدم خودش بخواهد معمولاً با کمترین تجسس و پیگیری متوجه وضعیت دیگری می‌شود اما بعضی آدم‌ها به خاطر احساس بی‌تفاوتی و کراهت از اقدام بابت جستجو راه ورودی این کانال‌ها را می‌بندند و حتی اگر نزدیک و این کانال‌ها آن‌ها را از استیصال دیگران در جریان بگذارد در مقابل راه گوش‌هایشان رامی‌بندند، اما زمانی که متوجه بشوند به آن‌ها اقبال رو کرده و در کارشان به توفیق و منفعت دست یافتند مثل سوسک و حشره از این کانال‌ها بیرون می‌آیند.

معمولاً آدم‌های بد در روزهای خوب و آدم‌های خوب در روزهای بد سروکله‌شان پیدا می‌شود.

تا وقتی قدم‌هایتان تخم چشم آنهاست که به منزلشان نروی. تا وقتی الفاظ نوکرم و چاکرم و قربانت شوم به کار می‌برند که از آن‌ها نخواست‌ه باشی کاری انجام دهند و گرنه با یک لفظ کسی نوکر و چاکر نشده است.

وقتی نیازی داشته باشی می‌روی دست‌به‌دامن آشنا می‌شوی اما در واقع وقتی که نیازی داشته باشی با آن‌ها آشنا می‌شوی.

می‌شود گفت که یکایکمان بارها شاهد بودیم در زمانی که گره در کارمان می‌افتاد افرادی برای باز کردنش جلو آمدند که هیچ‌وقت روی کمکشان حساب باز نمی‌کردیم در عوض آن افرادی در موقعیت حساس پشتمان خالی و دستمان را رها کردند که روزگاری آن‌ها را دوست و رفیق خود می‌خواندیم و هیچ‌وقت تصورشان را هم نمی‌کردیم که آنقدر نامرد و بی‌چشم و رو باشند.

آنقدر به مردم خوبی نمی‌شود که در زمانی که در منجلاب گرفتاری فرو رفتند، کسی از میان جمعیت قامت راست کند که برای نجات او و انجام لطف و خوبی به او داوطلب شود و یا اینکه پا پیش بگذارد برای انجام و تسهیل کاری حمایتشان کند و کمک حالشان شوند، هرچند که این شخص هدف و نیت خیر و خدا دوستانه‌ای از این حمایت و پشتیبانی داشته باشند، فرد مقابل این‌طور برداشت می‌کند لابد او نیت شومی در سر دارد که حاضر شده بر خلاف برای کمک جلو بیاید یا اگر کسی بیاید به او مال و تحفه‌ای هدیه بدهد، با خود فکر می‌کنند که حتماً او به همان اندازه در عوض می‌خواهد. روزی کسی پیدا شود به او ابراز علاقه و عشق بکند آن را به فال نیک نمی‌گذارند و فکر می‌کنند که او به احتمال زیاد قصد و غرض شهوانی دارد و حتی شده در مقابلش گارد می‌گیرند و بد و بیراه نثارش می‌کنند؛ با استناد به این قضایا است که کمتر کسی پیدا می‌شود که بی چشم داشت و خالصانه محبت و صفای درونش به کسی ابراز کند و همچنین عده‌ای که مقدر و مایل به ابراز محبت و انجام کار خیر هم باشند برای خوبی و دستگیری رغبت و جرات پیدا نمی‌کنند که برای کمک و دستگیری قدم به جلو بر دارند.

ما میان آدم‌ها زندگی می‌کنیم که خیلی از خوب بلدند برای هم نسخه بنویسند ولی درمان هم نمی‌شوند. خیلی از اطرافیانمان از اوضاع و احوال زندگی‌مان دلشان آتش می‌گیرد اما باز از دلشان بر نمی‌آید که در زمان عجز و گرفتاری‌ها دستمان را بگیرند و از منجلاب درد و رنج بیرون بکشند و دست و پا زدن ما در معضل و مشکلی می‌بینند ولی با این حال حاضر نمی‌شوند به جلو بیایند و نجاتمان دهند.

بعضی افراد کر دل آن میزان عجز و نیاز ما به کمک را می‌بینند ولی باز برای دستگیری کمک جلو نمی‌آیند. بعضی‌ها آن حد از تنهایی دیوانه کننده و دل‌تنگی ما را شاهد هستند ولی حاضر نمی‌شوند مدتی هرچند کوتاه وقتشان را با بودن در کنار ما اختصاص دهند و با ما هم‌کلام شوند. خیلی از آدم‌ها می‌دانند یک هدیه و پیشکش یک خوراکی و وسیله چقدر می‌تواند ما را سرکیف بیاورد و خوشحال مان کند و با اینکه ارادت و دوستی شان با ما علنی است و پولی در جیب دارند باز تصمیم نمی‌گیرند برای ما هدیه‌ای بخرند.

خیلی افراد با وجود اینکه پیام‌های مدلول بر درخواست پول و کمک در قسمت نوتیف و یا در آن لحظه کوتاه در خود پیوی یا صفحه پیوی‌ها دیدند ولی سخاوت و حوصله شان قد نداد پیگیرش نشدند.

خیلی از افراد که ما را برای لطف و یا وظیفه‌ای به زحمت انداختند با اینکه خستگی ما را می‌بینند و صدای نالیانمان را می‌شنوند، به جای اینکه در انجام کار تخفیف بدهند، ما را به خاطر آن ضعف و کارنورزیدگی تحقیر می‌کنند.

گره‌های زندگی کور شده یا چشمان بعضی آدم‌ها کور شده که نمی‌توانند آن گره‌ها را ببینند؛ گره‌ها دست‌ها را بسته است یا دست‌ها فلج شده که نمی‌توانند آن‌ها را باز کنند.

اگر رو به خیلی از افراد طلب استعانت کنیم با استهانت رویمان را بر می‌گردانند.

آن زمان‌هایی که درد داریم به کسی مراجعه می‌کنیم می‌گویید مگر من دکتر هستم؟ می‌گوی حرفی در دلم سنگینی می‌کند می‌گویید مگر من مشاور هستم؟ وقتی که دست و بالمان تنگ می‌شود و به کسی رو می‌کنیم می‌گویید مگر اینجا مؤسسه خیریه هست؟

وقتی به آدم‌های این زمان می‌گویی گرسنه هستی؛ می‌گویند نداری نخور؛ نمی‌گویند نداری پس به تو می‌دهیم. می‌گویی نمی‌توانم برسم می‌گویند پس رها کن؛ نمی‌گویند در راه رسیدن به آن کمکت می‌کنیم. وقتی می‌گویی این چه وضع رسیدگی است می‌گویند کار و خدمت ما همین است که می‌بینی و همین از ما بر می‌آید؛ نمی‌خواهی جای دیگر برو؛ نمی‌گویند اشکال کار را شرح بده تا کیفیت کار و نحوه ارائه را بهتر کنیم. می‌گویند از زندگی راضی نیستی پس بمیر نمی‌گویند به سهم خود کاری می‌کنیم دنیایت قشنگتر شود. وقتی به کسی بگویی از تو متنفر هستم در جواب می‌گوید من هم از تو متنفر هستم و دل به دل راه دارد کمتر کسی می‌پرسد که چرا فرد این حس را نسبت به او دارد و یا ویژگی‌های بد و منفی و نقاط ضعفش را از او سوال تا تا جهت رفعش اقدام کنند.

اصلاً از آدم‌هایی که یک سلام و احوالپرسی را از ما دریغ می‌کنند یا حتی برای لبخند ساده ما را قابل نمی‌دانند، چطور توقع لطف‌های دیگر داری!؟

حتی وقتی قطرات اشک‌های آدم سرازیر می‌شود و آن بیرون می‌بینند اوضاع ناجور هست بعد از چند لحظه غیب می‌شود.

کاش بعضی مردم به همان اندازه و سهولت ضرر و خسارت نثارمان می‌کردند، لطف و خوبی در حقمان روا می‌داشتند. حقیقت تلخ این است که آدم‌ها اینکه یک ظلمی مجدد انجام بدهند احتمالش بیشتر است دوباره انجام بدهند تا یک خوبی.

آدم‌ها در برابر با مشکلات دیگران به ۲ دسته تقسیم می‌شوند؛ دسته اول آن افرادی هستند که بی‌تفاوت از کنار رنج و مصائب آن‌ها گذر می‌کنند و دسته دوم آن افرادی هستند که به آن توجه می‌کنند و خود آن دسته از افرادی که به دغدغه‌های دیگری توجه می‌کنند ۲ دسته می‌شوند؛ دسته اول آن‌هایی که برای حل مشکل و رفع معضل آدم تدبیری می‌اندیشند و دست مساعدت جلو می‌برند و دسته دیگر آن افرادی هستند که در برابرشوند آن تقاضاها فقط بلدند چشم بگویند که عموماً به این دلیل که تحققش و انجامش را دور از چشم می‌بینند.

آن میزان فشار و نامردی را کسی به اندازه اوایی که دست تنها گذاشته شد و میزان فرسایش بابت انتظار را کسی مثل مستدعی که منتظر اجابت درخواست و استعانتش بود عمیقاً احساس نمی‌کند و آن میزان سقوط را کسی که دلش قرص بود و حالا قراضه شد و ته اش خالی گردید درک نمی‌کند. هرچند قاصر از امتناع اجابت درخواست و طلب یاری را مصداق بی‌مهری و ظلم نپندارد. آن بی‌وفایی کسی که به حضور فرد در مکانی و شدت غربتی که همراهش شد کسی به اندازه کسی تنهانش گذاشتند حس نمی‌کند.

دلسوز بودن خالی، لطف و نشان علاقه قلبی نیست اینکه طرف در جهت آنچه دلش برایش سوخت کاری کرد تحسین برانگیز است خادم بودن به فکر بودن محبت و مهربانی نیست بلکه خادم و خیر بودن ملاک است.

متأسفانه معمولاً پروسه تحقق انتقام آدم‌ها کمتر زمان می‌برد تا جبران لطف و در کل بیشتر مردم پیگیر انتقام می‌شوند تا جبران.

متصدیان به خاطر بی‌دقتی و با کمترین تفحص، کاربری و حق‌بهرداری را لغو می‌کنند ولی زمانی که دلیل و مدرک برای رفع اتهام مطرح می‌کنی با اینکه آن اسناد را پذیرفتند برای تایید و بررسی بر خلاف سرعت نعت و محدودیت هایشان مدت زیادی می‌گذارند تا موقعیت و امتیاز پیشین را به فرد یا گروهی برگردانند؛ این در حالی است که جریان زمان از شلنگ عمر همینطور سر می‌رود.

وقتی خواسته ساده مثل انتقال و چک و بررسی اطلاع دهی داشته باشی از انجام سر باز می‌زنند ولی کافی است از آن‌ها انتقاد منفی اهل‌الشان را محکوم کنی چندبرابر خودشان را به‌زحمت می‌اندازند تا تو را از خدمات و بهره‌مندی‌هایی محروم کنند.

واکنش اکثر مردم به درمیان‌گذاشتن مشکلات ما، ۹۰٪ برایشان مهم نیست ۹٪ سو استفاده می‌کنند و ۱٪ حلش می‌کنند.

اگر در زمان ضروری به واجبی نیاز داشته باشی چون انجام و اعطایش برایشان زحمت و یا از سنگ مالش چیزی برای او می‌تراشد لزوم انجامش را نقض و انکار کنند. اگر در جمعی طلب یاری کنی، اعضایش به نحوی وانمود می‌کنند که نشنیدند یا اجابت و انجامش را به دیگران پاس می‌دهند و زمانی که برای درخواست خواسته به سراغشان بروی یا تو را می‌پیچانند و کارت را انجام نمی‌دهند یا یک برخورد و موضعی در حین انجامش پیدا می‌کنند که دفعه بعد به سراغشان نیایی و در عوض اجابت و سخاوت و عنایت تقاضاها و تمناها شرط و جایگزینی می‌گذارند که بهره و استفاده از آن ناممکن و دشوار است.

کمتر کسی به خودش زحمت می‌دهد که سوال‌ها و راهنمایی‌های متعارف مردم را در کامنت‌ها جواب دهد و کمتر کسی حاضر می‌شود که حتی اگر از یک ابزار چند عدد در اختیار داشته باشد تنها یکی از آن را به کسی که احتیاج و نیاز اضطراری به استفاده از آن دارد ببخشد.

کمتر کسی به خودش زحمت می‌دهد که به سوال‌ها و راهنمایی‌های متعارف مردم را در کامنت‌ها جواب دهد و کمتر کسی حاضر می‌شود که اگر از یک وسیله‌ای چند عدد داشته باشد تنها یکی از آن را به کسی ببخشد که احتیاج و نیاز اضطراری برای استفاده آن را دارد.

حالا خوب است که پول در زندگی آدم‌ها جا باز کرد که حداقل به خاطر آن هم شده مشکل یکدیگر را برطرف کنند و کار یکدیگر راه بیاندارند.

در حق خیلی از ما عنایت شد که اینترنت در زندگی هایمان سر به میان در آوردتا جواب بسیاری از سوال هایمان را از همان جا بگیریم و برای دانستن اطلاعات و دستور عمل انجام کارهای مختلف محتاج خیلی‌ها نشویم برای بعضی‌ها راهنمایی و توضیح نیز زحمت هست که حاضر نیستند آن را متحمل شوند.

این رویه معمول است که آدم‌ها در موقعیت‌های خوب، خوب باشند مهم این است که در موقعیت بد، خوب باشند.

در شرایط خوب همه خوب هستند در شرایط بد و به هم ریخته مهم است آدم‌ها با ما برخورد خوبی داشته باشند وگرنه در زمان عادی برای حفظ شأن ووجه اجتماعی ناچار هستند خوب برخورد کنند.

موقع در زندگی حرکت نمی‌کنی اطرافت پر از آدم می‌بینی و تو فکر می‌کنی آن‌ها به خاطر تو در کنارت حضور دارند در حالی که اینطور نیست کافی است حرکت کنی تا ببینی که چند نفر از آن‌ها به دنبالت می‌آیند. تا وقتی از راکد بودن در نیامدی و برای رسیدن به مقصدی حرکت نکردی و مشغول انجام کاری نشدی کسی را بد یا خوب ندان که بسیاری از خوب و بد‌های اطرافمان نمایش بازی می‌کنند.

موقع گرفتاری و نیاز آدم‌های خوب بشناس، آن‌هایی که به رویت ل‌بخند می‌زنند و با خوش‌رویی با تو صحبت می‌کنند خوش‌م‌شرب هستند ولی آدم خوش‌م‌شرب لزوماً آدم خوش‌قلب و خیر خواهی نیست.

چهبسا افرادی که از همه بیشتر دوستشان داشتیم در خیلی از صحنه‌های سخت زندگی حاضر نشدند و آنگاه به قعر قلبمان سقوط کردند و دیگر موفق به صعود و بازگشت به جای قبلی نشدند.

بسیاری از آدم‌ها می‌خواهند عزیز و محبوب مردم باشند ولی بااین‌حال دوست ندارند در این راه از موقعیت و مال خود مایه بگذارند و هیچ زحمتی را به خود روا ندارند و هیچ‌وقت از کسی جانب‌داری نکنند چون می‌دانند که افتادن با آن‌ها جایگاه و موقعیتشان به خطر می‌اندازد و تعلیق و عزل مقام و موقعیتی به همراه دارد پس ترجیح می‌دهند در مقابل هیچ مسئول و نهادی ستمگری ناحقی نایستند همیشه و در حضور مجحف و حق خور بی‌طرف بمانند تا به در‌در نیاقتند و از طرفی معتمد و محبوب و مردم باشند.

در حالی که محبوبیت و مردمی بودن رایگان به دست نمی‌آید و گاهی باید برایش خود را به در‌در و سختی انداخت وگرنه آن شخص برای مردم با میلیون‌ها آدم دیگر که در جوامع زندگی می‌کند فرقی ندارد.

همان‌طور که هر آدمی سختی پشتش هست، اخلاقا پشت هر سختی باید آدمی باشد. خیلی از آدم‌ها حق خود را می‌دانند زمانی که در گرفتاری و عجز غوطه ور شدند از دیگری

کمک بگیرند، ولی حق دیگری نمی‌دانند زمانی که برای کسی مشکل پیش آمد از آن‌ها درخواست کمک داشته باشد.

کاش آدم‌ها یاد بگیرند تعریفشان از دیگری اینکه موجودی است که هر وقت در زندگی به گیرو گرفتاری برخوردند سمتش روند تا در آن سنگر بگیرند یا با کمک آن‌ها سنگ مشکلاتشان را از سر راه هدفشان بردارند و کارهای معوقشان را پیش ببرند یا نیاز مالی و... مرتفع کنند نباشد.

از دیگران هیچ نخواستن تقاضای بزرگی محسوب می‌شود و بعضی‌ها با هیچ کاری نکردن به آدم لطف می‌کنند.

بعضی‌ها اگر از ما بیانا دفاع نکنند ما حق به‌جانب‌تر هستیم و اگر فیزیکا از ما دفاع کنند ما مقتدرتر به نظر می‌آییم. بعضی‌ها همین که کاری نکنند باعث می‌شود که کارمان بهتر و بیشتر پیش بیافتد و یا اینکه اگر درد دل نکنند دل ما خوش‌تر است. بارها پیش آمده که ما را به خاطر پروسه سخت و مشقت بار برای گرفتن جواب مثبت از درخواست انجام کاری و یا کیفیت پایین نحوه انجام یک خدمت به این نتیجه برسانند که اصلاً نمی‌خواهیم آدم‌ها برایمان کاری انجام بدهند همینکه کاری با ما نداشته باشد کار بزرگی در حقمان انجام دادند.

برای رسیدن به خواسته‌هایت روی توانمندی‌های خودت حساب کن و چشمانت به با دستان کسی نباشد که اتکا به دیگر نتیجه جز رنجش خاطر و از دست دادن قدرت ابتکار و نوآوری در تو نمی‌شود.

هر لطف و خدمتی را از هر کسی قبول نکن که زیر بار منت و توقع آدم‌ها هرچقدر لطف و کاری در حق کسی بکنند همانقدر انتظار دارند که به آنها برگردانند. اکثر آدم‌ها برای خوبی و لطف که در حق آدم می‌کنند هدف و توقع دارند هرچند در اوایل ادعا کنند که چشمداشتی که برای آن کارشان ندارند.

در این زمانه هر چه تاج بر سرت گذاشتند بعد منت بر سرت گذاشتند؛ پس سعی کن جز در زمان عجز و ضرورت هرگز از کسی طلب یاری نکنی. در کل من در زندگی دریافتم که با توقع کمتر، زندگی آسوده‌تر است؛ اینگونه دل و روان و برنامه کاری در سلامت بیشتری گذر ایام می‌کنند و امید و انگیزه در زندگی با فشار بیشتری جریان می‌یابند.

چون توقع و انتظار از او کمتر می‌شود و کمتر دست رد بر سینه گذاشتن می‌گذرند و جوابی از امتناع و عذر می‌شنوند و ناامیدی کمتر به سراغشان می‌آید و چون کمتر حساب برای کمک و یاری دیگران باز می‌کند و از این‌رو کمتر ضربه می‌خورد.

در این زمانه راحت از کسی کمک قبول نکن و اینکه کسی بدون چشمداشت حاضر شد به تو در امری کمک کند در حسن نیتش قدری تأمل کن که این زمانه در ازای هر خدمتی پول یا ارتباط عاطفی می‌خواهند.

خیلی افراد که سیر و سلوک سخاوتمندی و کرم ورزی دارند و از مال خود بسیار از بخشش خارج می‌کنند و یا اکثراً برای انجام لطف و کمک انعطاف و روی اجابت نشان می‌دهند، از آن طرف ممکن است که راحت تر نیاز و تقاضا هایش را به زبان بیاورند و صریح تر درخواست انجام کاری یا بخشیدن مالی مطرح کنند چون این توقع در آن‌ها پیدا شده همانطور که دست کسی را برای بخشیدن رد نکردند موقع درخواست انجام کاری و طلب چیزی دستشان را بر نگردانند.

از طرفی چون هر آدم به نسبت و شدت های متغیری وقتی از کسی لطف پیاپی دریافت می‌کند به نوعی خودش را مدیون شخص می‌داند و به خاطر این حس مدیونیت شهادت نه گفتنش تحلیل می‌یابد دهد و با قاطعیت کمتری درخواست های مطرح شده او رد می‌کند و خضوع و نرمش بیشتری به اجابت امیالش نشان می‌دهد چون در عوض این لطف های صورت گرفته وجدان فرد او را موظف می‌کند که خوبی کننده را همیشه از خود راضی نگه دارد که نباید با حرف و عملی هیچ جوهره باعث رنجیدگی خاطر او شود پس به دور از شرف و قدرشناسی است که روی طالبش را بر زمین بیاندازد، با تکیه بر این موضوع گاهی آنگونه تصمیم و انتخاب می‌کند که طرف مقابل از او انتظار دارد هرچند که به ضرر او تمام شود.

بداخلاق به معنی بد ذات نیست

خیلی افراد که آن‌ها را بداخلاق و عبوس می‌خوانیم در زمان گرفتاری بیشتر از آدم‌های خوش‌خنده و به‌ظاهر مهربان به کمک ما بر می‌خیزند. خیلی فرق است بین کسی که بدزبانی می‌کند سر اینکه تو را در کنارش نگه دارد با کسی که بدزبانی می‌کند تا تو را از خود براند. آن خشم و تندگی برای انجام و یا بهبود انجام اموراتی در راستای عشق و خیرخواهی بهتر از آن خوش‌برخوردها و محبت‌های ظاهری و تصنعی است که زیر فریب و تظاهر مستتر است.

ما به‌اشتباه کسی که برایمان ظاهر سازی می‌کند و شخصیت خود را خوب و موجه نشان می‌دهد، به نسبت کسی که بیشتر لطف و خوبی‌اش به ما رسیده ولی در بعضی مواقع رفتار و برخورد تند و خصمانه‌ای از آن‌ها سر می‌زند بیشتر علاقه و ارادت پیدا می‌کنیم و به آن‌ها روی محبت نشان می‌دهیم. مردم از رعدوبرق بیزارند در حالی این سبزی و خرمی زمین در نتیجه فریاد فرمان رعد برق به ابر برای باریدن است.

بعضی از آدم‌ها مانند برگ‌های سبز کمرنگ داخل کاهو می‌مانند؛ زیبا به نظر می‌رسد اما در واقع کم‌خاصیت تر هستند.

گاهی آدم‌های زشت و سیاه مثل ابرهای بارانی برای آدم بیشتر از ابرهای سفید پنبه‌ای خیر و رحمت دارند.

کارفرمایی که ایراد و نقد و اشکال آدم را استخراج می‌کند و جلوی رویش می‌گوید و حتی بابت آن، فرد را ملامت می‌کند بهتر از کارفرمایی است که ایرادش را به رویت نمی‌آورد ولی فردایش حکم اخراجت را روی میزیت می‌گذارد؛ به این خاطر که کارفرمای اولی بر خلاف کارفرمای دومی به کارگزارش فرصت اصلاح و بهبود کار داده است هرچند که هرگز برای تو چهره ات هم در هم نکرده و از کارت ایراد در نیآورده باشد.

در زمان‌های خیلی قدیم، دهکده ای بود که جمعیتش را ۱۰۰ نفر از اهالی تشکیل می‌دادند که به دلیل خوش خنده و گشاده رو بودن مردمانش به دهکده خوش اخلاق‌ها شهره شده بود؛ اما بر خلاف سایر اهالی یکی از آنها فوق‌العاده عبوس و بداخلاق بود.

روزی رسید که این دهکده دچار خشکسالی شد و مردم به سراغ عرفانی معبد رفتند و از او خواستند برای آن‌ها چاره‌ای بیندیشد آن عارف گفت: «دعای بهترین شما بالا خواهد رفت و دهکده را مرهون برکت باران می‌کند.»

مردم دست به دعا شدند و با خود قرار بستند که هر روز یکی از آن‌ها به معبد برود و برای نزول باران دعا کنند. ۹۹ نفر از افراد این دهکده در مراسم دعا حاضر شدند. ولی دعای هیچکدامشان توفیق نیافت پس اینگونه از پیشگاه الهی ناامید گشتند.

آن فرد بداخلاق و عبوس از آنها خواست که به او نیز اجازه دهند که مثل بقیه در معبد دست به درگاه خداوند ببرد و از او طلب باران کند. اول همه به او پوزخند زدند ولی بعد با خود فکر کردند و به او گفتند: «امتحان‌ش ضرر ندارد به هر حال ما که به خاک سیاه افتادیم پس تو نیز تلاشت را بکن.»

فرد بداخلاق به دعا و نیایش پرداخت و با کمال ناباوری مشاهده کرد که ابرها باران آبیستن شدند و باران بر زمین جاری شد. فرد عبوس سرش بالا برد و رو به خدا کرد و گفت: «مردم که از اخلاق من ناراضی هستند و غیر از آن در این دهکده افراد خوش‌برخورد بسیاری زندگی می‌کنند پس چطور شد که دعای من فقط به پیشگاهت بار یافت و مورد اجابت قرار گرفت؟»

ندا آمد که درست است که تو بداخلاق و تندخو هستی ولی آن بدخلق‌ها و فریادهایت به‌خاطر بی‌انصافی کاسبان، خروشت به‌خاطر از یاد بردن مظلومان، آن اخم‌هایت به‌خاطر بیرون کردن افراد فقیر از مجلس اشراف‌زادگان، آن بازخواست‌هایت به علت تبعیض در رساندن دارو برای بیماران دواخانه بوده است، اینکه تو ستیزه جو و بداخلاق بودی حقیقت دارد اما در کنارش خیرخواه هموعانت نیز بودی و آن‌ها را در زندگی خویش از یاد نبردی و همواره برایشان دلسوزی می‌کردی اما پشت لبخندها و چاکرم و فدایت شوم‌های این مردم دهکده، تزویر و ریا نیرنگ و پلیدی خوابیده؛ این مردم در زبان بهترین‌ها را برای هم خواهند اما از ته‌دل چشم‌خوشی و پیشرفت هم را نداشتند.

خوبها و بدها

اکثر آدمها از فرزند، همسر، پدر و مادر، دوست، خود ناراضی هستند چون بالاخره یکسری توقع و خواسته‌هایی آدم دارد که توسط آنها برآورده نمی‌شود و یکسری خصوصیات و صفتهایی هست که دوست دارند که آنها از آن برخوردار باشند ولی از آن بویی نبرده اند و خیلی خصلت و امتیازات دوست ندارند داشته باشند ولی از آنها اثری یافت نمی‌شود.

در این دنیا آدمها نه کاملاً خوب و نه کاملاً بد هستند؛ هیچ‌کسی خالص خوب و خالص بد نیست بالاخره آدمهای بد، کارهای خوبی در مقابل چشم دیگران و یا به‌دور چشم آنها انجام دادند و آدمهای خوب گناههایی مرتکب شدند که به چشم بقیه پوشیده مانده است؛ به قول طاهره مافی گاهی ضعیف و کم نور و رنگ پریده، گاهی هابی پر نور و قوی. ماه معنای انسان بودن را درک می‌کند.

همه آدمها بدون استثنا عیوب و نقص‌هایی دارند که در خصوص آن مردم ۲ دسته هستند آدمهایی که آن را رو می‌کنند و دسته دوم آدمهایی که توانایی بروز دادن آن را ندارند که این باعث می‌شود مردم آنها را آدمهای کامل و بی‌نقص بدانند نصف آدمهایی که آنها را خوب می‌دانیم بدهای آب زیر کاه هستند.

آدم‌ها با توجه اینکه مایل‌ها تقریب بگیریم یا بی‌شیله پيله یا موزمارند که خیلی هایشان در برداشت هایمان دسته افراد بی‌آلایش جا دادیم و خیلی هایشان که مرموز هستند در دسته افراد صاف و ساده قرار دادیم.

در واقع افراد آب زیر کاه و موزمار جزو آن دسته افرادی هستند که ما آنها را موزمار و ریا کار نمی‌شناسیم و از موزمار و تظاهرکاری شان بوده است که شخصیتشان اینگونه نزد ما مجسم کردند که به نظرمان بی‌آلایش آمدند، پس مهارت بالایی در موزمار بودن داشتند که دیگران چنین برداشتی از شخصیت شان پیدا کردند و این تفکر را مدت‌ها نزد بقیه حفظ کردند و آن‌هایی آب زیر کاه می‌دانیم از رو بودن و نابلدی در ریاماریشان بوده که لو رفته اند.

آن کسی که تا حالا از او بدی دیده نشده و خبطی از او تراوش نشده یا خیلی خوب کردار است یا خیلی بد کردار.

به هر حال آدمها مثل زمین ۲ نیمه روز و شب دارند و حقیقت مخوفی که وجود دارد این است که همه آدمها در درون خود هیولای پنهان دارند.

در زمان قدیم شخصی به نام کائن زندگی می‌کرد که دوست صمیمی داشت که همراه و یاور دیرینه او بود و با وفا سالیان را پارو می‌زدند. روزی از روزها کائن با دوستش از سر اختلاف‌نظری که با او پیدا کرده بود درگیر شد که طی دعوا دوستش دندانش را شکاند.

کائن با اینکه مجدد دوستی‌اش از سر گرفت ولی باز ته دلش از دوستش دلگیر بود؛ فردای آن روز این ۲ دوست عازم سفری شدند در طول راه گذرشان به بیابانی خورد. کائن در نیمه راه که تمام غذاهایش تمام شده بود و از فرط گرسنگی نقش بر زمین شد. دوستش این وضع او را مشاهده کرد به او تکه نانی داد تا با خوردنش جان بگیرد. کائن زمانی که حالش جا آمد گفت که‌ای دوست درست است که دیروز ددانه دندان ستاندی ولی امروز دوستانه با نانت جان بخشیدی (دیروز دندان گرفتی امروز نان دادی).

مادری دست فرزندش برای تنبیه با دستش رودست فرزندش زد روزی که دست آن فرزند دچار جراحت و خونریزی شد آن را پانسمان کرد. پدري که فرزندش را روزی از رفتن به تفریح با دوستانش محروم کرد او را به مسافرت برد و برای لذت او از این سفر بسیار خرج کرد. خواهر و برادری که روزی از عصبانیت وسیله شکنند روزی در تولد به او وسیله‌ای هدیه دادند، دوستی که روزی سر دوستش داد زد روزی تولدش را تبریک گفت. همسایه‌ای‌ای که در مقابل در خانه فردی موارد پارک کرد روزی به خانه‌اش غذای نذری برد، افسری بابت سرقت غیرمجاز جریمه‌اش کرد، روزی خسارت خودرو ضربه زده‌اش از راننده خاطی گرفت. پلیسی که برای بدهی به طلبکار او را دستگیر کرد روزی دزد مال او را دستگیر کرد. روزی اوباشی در درگیری خون ریخت و روز دیگر وقتی دید کسی به خون نیاز دارد به آن خون اهدا کرد.

همه‌جا خوب و بد یافت می‌شود و دلیل نمی‌شود یک رفتار زننده و ظلمی از یک جنسیت و کشور و قومیت و نژادی دیدیم لزوماً به حساب فرهنگ و سیاق کل مردم آن جامعه بگذاریم و نتیجه بگیریم بقیه مردم آن جامعه هم آن راه و رویه دارند و چنین رفتار و منشی را به تمام تبار آن جامعه تعمیم بدهیم؛ همانطور که اگر یک سیب از باغ بچینیم و بعد ببینیم که خراب و کرم بود دلیل نمی‌شود این طور فکر کنیم که بقیه سیب‌های باقی حتماً خراب و کرم باشند. به اصطلاح معروف نگذار یک تیغ تو را از همه گل‌های سرخ بیزار کند. کفدوشک نیز از خانواده سوسک‌ها است ولی وقتی کفدوشک می‌بینم احساس شعف می‌کنند اما سوسک‌های دیگر می‌بینند احساس ترس و نفرت در آن‌ها حلقه می‌زند.

دلیل نمی‌شود هر حرف و باوری از زبان کسی که آن را قبول نداری بیرون بیاید پس آن را نیز قبول نداشته باشی. دلیل نمی‌شود با هر کسی مخالف هستی با هر چه به آن فرد اعتقاد و ارادت دارد مخالف باشی و بیزاری بجویی.

خوب و بد بودن آدم‌ها با قرار گرفتن در موقعیت‌ها مشخص می‌شود شاید اگر کسی به حریم ما تعدی می‌کرد برای دفاع از خود به او ضربه می‌زدیم و از شانس ما در محیط لبه تیزی بود و در اثر پرتاب سرش به آن برخورد می‌کرد و جان می‌سپرد و اینگونه ما قاتل می‌شدیم. اگر عزیزمان به عمل جراحی احتیاج داشت یا آنقدر با فقر دست‌وپنجه نرم می‌کردیم که کم مانده باشد از گرسنگی تلف شویم دست به دزدی می‌زدیم.

باید از گناه و عمل بد فرد گناهکار ابراز کراهت کرد نه لزوماً خود او؛ زیرا اگر نسبت به او احساس انزجار کنیم به‌نوعی او را از مردمان طرد کرده‌ایم و با طرد و دوری گزینی

از او فردی غیر اجتماعی و ستیزه جو، هنجارشکن‌تر و منفورتری از این که هست می‌سازیم که اگر اینگونه چنین آدمی از او بسازیم، این آدم حرمت و احساس و آسودگی انسان‌ها برایش روز به روز کمتر اهمیت پیدا می‌کند، و خیال بازگشت از بیراهه و اصطلاح از بسیاری اعمال و عادات غلط از سرش پر می‌کشند.

کارهای خوب در دنیا به ۲ دسته تقسیم می‌شوند: دسته‌ی اول اعمال عبادی نظیر نماز و روزه و دعا که انسان با انجامش در واقع در حق خودش خوبی می‌کند و دسته دوم عمران و مدد رسانی که انسان با انفاق و مدد و آبادانی در حق دیگران خوبی می‌کند.

جالب اینجاست که افراد دسته اول بیشتر خوب بودندشان را به مردم جار می‌زنند و بیشتر طلب عزت و ارادت می‌کنند و جالب‌تر اینکه آن‌هایی در کمک و مساعدت کم گذاشتند بیشتر از همه کمک و یاری خود را جار می‌زنند.

برای اینکه برایتان ثابت شود فردی آدم درستکار و قابل اعتماد هست به عبادات و روزه و انجام مناسک مذهبی و شرکت در اماکن دیدنی توجه نکن چون معلوم نیست هدف ادای آن‌ها جلب توجه و اعتماد مردم هست یا خداوند؛ پس به سابقه او در راست‌گویی و امانت‌داری و تعهد بنگر.

کاش مردم بدانند که هرکسی که هر اراجیف با وزن بگوید شاعر نیست.

هرکسی که در برابر مجحف هر حرفی زد حقوق‌دان نیست.

هرکس که برای نیازمند پول گرفت نیکوکار نیست.

از طرف دیگر کاش مردم لغت نامه ذهن هایشان را ویرایش کنند که:

مخالف اجتماعی رانده شده نیست بلکه منزوی است.

مخالف کم‌رو پر رو نیست بلکه زبان‌دار است.

هر کسی که از ظاهر آدم تعریف کند لزوماً هیز و چشم‌ناپاک نیست.

مخالف دین‌دار منافق دشمن دین نیست بلکه بی‌دین است.

۲ دسته از آدم‌ها به سراغ دین می‌روند؛ اولین دسته آن‌هایی به این هدف وارد آن عرصه می‌شوند که به پیش و گراشی رسیده‌اند که از درس‌های دین و مذهب، بیشتر تحصیل کرده و برای جلا و اغنای تمنا روح خوشان در آن تبحر و سررشته پیدا کنند تا اینگونه با بهره‌گیری از درس هایش راه رستگاری را بهتر طی کرده و به درجاتی از عرفان دست پیدا کنند. دسته دوم کسانی هستند که می‌خواهند از طریق آن کاسبی و بهره‌جویی نمایند؛ انسان اگر از حدی خبائت و پول دوستی اش بیشتر شود به دین هم رحم نمی‌کنند و آن را ابزار معاش خود قرار می‌دهد و این افراد تاجر دین و به اصطلاح مرشد و فقید وقتی طبق ضابطه و ملاحظات اخلاقی عمل نکنند، می‌توانند آنچنان ضربه‌ای به دین و آیین بزنند و آنگونه مردم را از آن برانند که مخالف و مشرکان از آن عاجزند. آن مریدان و عالمان

دینی که با کجروی یا سخت‌گیری بی‌مورد افراد را از دین و مذهبی زده می‌کنند بیشتر کسانی اند که با آن سر مخالفت دارند، از آن جدا و دور می‌کنند.

برای همین است که بقا و زوال هر آیین و سلوک بیشتر دست محبان و اعضای آن است تا دشمنان آن و قدرت برهان و توحیه هیچ مخالف عقیده ای آنقدر به قدری نیست که دفاع و دلیل غیر منطقی و زیان مربوط غلط هم عقیده در میرایی آن در ذهن معتقد دارد.

در این دسته چه بسیار منفعت‌طلب زیرکی که شکم‌هایشان را از مال مردم پر می‌کند و بعد رویش درپوش خدا می‌گذارند.

مؤمن نما

نمازش بهر رضای خلق است یا خدا	گفت همه خلق ز من راضی است
کس نیست او را در حال جار نبیند	گفت که به یاد ندارم دلی بشکنم
سراغی نگرفت که حال زار نبیند	گفت زدم سیلی تا او را نهی کنم
شکاند ولی نماند که آبشار نبیند	خواست حرمت بدهد عزت گرفت
نگفت زد تا دیگر آن گنهکار نبیند	گفت عزایم ز ارادت است نه نذری
به ناموشش گفت او را در بازار نبیند	همسایه گرسنه بخوابد مشکلی نیست
عبا پوشیده کس آن زیر تغار نبیند	گفت همه مالم پاک است و درست
مهم آنکه در کوچه طلبکار نبیند	امروز عاجزی طلب کرد یک سکه
این کیسه جز حلال، دینار نبیند	او نداند گر دست نیاز سویش گیرند
سر کج کرد تا او را دگربار نبیند	حرام گشت هرچه سکه در جیب
آنگه رو برگرداند که جز دیوار نبیند	
این وجه حق را جز آدم بیدار نبیند	

در تعامل با ذات

آتش، خاک، آب، باد ۴ عنصر تشکیل دهنده زمین و اصلی ترین عوامل حیات هستند؛ اگر بخواهند روی دیگر ماهیتشان را نشان دهند از طرفی نابود کننده ترین عوامل زمین نیز می‌باشند. آتش زمانی آتش سوزی شود؛ خاک اگر زلزله بیاید، آب وقتی سیل و سونامی بشود، باد اگر طوفان شود ویرانی و مرگ ببار می‌تواند.

وقتی عناصر مهم و حیات بخش آنقدر سابقه داشته که جان را به خطر بیندازند از انسانی که تا دیروز سود و التفات می‌بخشید چرا نباید که انتظار داشت که روزی روی دیگری از ذات خود را نشان ندهد و باعث آسیب و زوال نشود؟ برخی از افراد مثل مشعل آتش می‌مانند تا وقتی که با آنها درست رفتار شود نور و گرما می‌بخشند ولی وقتی که آنها را زمین زنند همه هستی آدم را به آتش می‌کشند.

انگار در بخش استنباط دل بعضی افراد ذره‌بین نصب شده؛ در زمانی که در حقشان خوبی می‌کنیم چند برابر آن خوبی را به ما بر می‌گردانند و آنروز که در حقشان بدی کنیم در جواب از آن مقدار بدی نیز بیشتر بدی نثارمان می‌کنند؛ این رویکرد به این خاطر است که این افراد هر حسی از شادی و غم و رضایت و خشم در آن‌ها به وجود بیاید را برجسته می‌کنند و در این جهت می‌خواهند در حد اعلا آن را بروز دهند.

بعضی‌ها بدی کنند ده برابر تلاقی می‌کنند و بدی بر می‌گردانند در عوض به بعضی‌ها خوبی کنی ۱۰ برابر جبران می‌کنند و بعد خوبی بر می‌گردانند.

عاشق‌ها اغلب دلسوز و مهربان‌ترین فرد نسبت به آدم هستند ولی تا زمانی که آن معشوق را در کنارشان داشته باشند ولی وقتی آن کسی را که نسبت به آن حس عشق داشتند از دست بدهند، برای آن فرد بی‌رحم و قسی قلب و خطرناک‌ترین آدمی می‌شود که می‌تواند در طول زندگی با آن برخورد داشته باشد و به آن بدترین آسیب‌ها را می‌زند، هرچند که روزگاری در حقش بیشترین خوبی‌ها را می‌کردند از این رو نباید به کسی هرچند خیلی دوستدار طرف باشد اطلاعات و عکس‌های حساس و سری از حریم خصوصی و شرح افعال محرمانه در اختیارش گذاشت تا بعد بتواند با استفاده از آن تهدید و اخاذی کند. زمانی عاشق به معشوق واصل به وصال و طالب به مطلوب نرسد از شیر ارغند گرسنه‌ای که لحمی در مقابل چشمانش گذاشتند خطرناک‌تر است.

خیلی ترسناک است آدم به کسی ضربه بزند و طرف برانگیخته شود تا واکنشی نشان بدهد ترسناک‌تر از آن که کاملاً خونسرد باشند و از خود هیچ عکس‌العملی نشان دهند.

آن دسته از افرادی که در مواقعی که به آن‌ها ظلم نکنی فی الحال حسابت را در کف دستت می‌گذارند بر خلاف دیدگاه مردم از کسانی که در آن لحظه خبطت را بی‌جواب می‌گذارند کمتر خطرناک هستند. بعضی از افراد به اشتباه این‌طور تصور می‌کنند که اگر در وهله اول از افرادی که بابت ظلم و ضربه بازخوردی ندیدند پس دیگر خطر رفع شده و از مهلکه جان سالم به در بردند؛ در حالی که اگر به این افراد اهانت کنی ولی در آن زمان ابتدا واکنشی از خود نشان نمی‌دهند باید بیشتر مراقب و حواس جمع بود چون خیلی از افراد این دسته که در زمان مواجهه با ظلم و تعدی در وهله اول هیچ اقدامی نمی‌کنند دلیلشان از این تعلیل و سکوت این است که برای تقاص آن کار اشتباه، چند ریچارد و ضرب و شتم ساده برای تلافی کافی نمی‌دانند و به دنبال نقشه هوشمندانه و جانانه تری هستند تا سرفرصت ضربه مهلک‌تر برای انتقام به شخص خاصی وارد نمایند به همین منظور این ضرب‌المثل را ساختند که از آن نترس که های‌وهوی دارد از آن بترس که سربه‌تو دارد. خطرناک و تهدیدکننده‌ترین واکنش دنیا آن باشه‌های خالی بعد قدر نمایی و مهیب و شوکه‌کننده‌ترین تقابل بعد از گفتن جواب تو نمی‌توانی به بدخواه و دست کم گرفتن اعلام قوی و خطرناک‌تر بودن و تهدیدهای مهلک او اتفاق می‌افتد که فرد می‌خواهد جوابش را یک برخورد در هم کوبنده مخلص کند و یک جا جواب خسارت و حقارت که این مدت به او وارد شده بدهد.

خیلی افراد زمانی که با بددهنی و تهاجم روبه رو می‌شوند ابتدا از خود برخوردار و واکنشی نشان نمی‌دهند و بعدها پشیمانی به سراغشان می‌آید که در برابر آن تعدی و بی‌احترامی چیزی نگفتند و کاری نکردند لذا حکم خاکستر بر روی آتش را دارند که اگر مجدد چنین موقعیت‌های مشابه برایشان پیش بیاید و چنین رفتاری از آن فرد یا حتی افراد دیگر سرزند اینبار بابت بی‌احترامی در برابر آدم بی‌هتاک و بی‌موالات از حالت عادی برخوردار و جواب سخت تری نثارشان می‌کنند تا سکوت و خفت پذیری دفعه پیش را را جبران کنند.

از طرفی خیلی افراد به اهانت و بی‌ادبی جواب نمی‌دهند تا جایی که برای اعصابشان این امکان وجود دارد صبر پیشه می‌کنند ولی وقتی طاقشان طاق شود، با برخورد فیزیکی و هجوم آتشین جواب این افراد متعدی را خواهند داد.

بعضی‌ها به عملی نکردن هشدارها بد عادت شده اند؛ خیلی افراد در موقعیت حساس و اضطراری تهدیدهای مبتنی از بهم می‌رسیم و برایت دارم‌ها و وگرنه‌ها را اجرا می‌کنند از این رو جمله‌های تهدید امیز «برایت دارم و بهت نشان می‌دهم» چون ممکن است روزی عملی شوند.

ما خیلی حرف‌ها را برخلاف حس درونیمان می‌زنیم، مثلاً ممکن است گفته باشیم برای من مهم نیستی درحالی‌که ساعت‌ها ذهنمان را با فکر کردن به او مشغول می‌کنیم که به او چه گفتیم و از این رو آن فرد چه احساس و فکری راجع به ما پیدا کرد؛ اگر برای کسی واقعاً چیزی بی‌اهمیت باشد درباره اینکه آن چیز برایش اهمیت ندارد مدام حرف نمی‌زند و تکرار نمی‌کند که آن فرد برایش اهمیتی ندارد یا بارها شده به فردی بگوییم که برایم مهم نیست که مشغول چه‌کاری هستی ولی واقعاً خیلی کنجکاویم که بدانیم آن فرد سرگرم چه‌کاری هست.

از طرفی باید این نکته را در نظر بگیریم گاهی با اینکه این تصور را داریم که فرد جلو رویمان حواسش به اعمال و حرف‌های ما نیست، زیر زیرکی حرف‌ها و حرکات ما را با دقت زیاد زیر نظر دارد و صلاحیت ما را برای انتخاب و گزینشی محک می‌زند یا برداشتی از آن رفتار و برخوردها به وجود می‌آید برخورد و موضعی که بعدها با ما پیدا می‌کند طبق آن شکل می‌دهد.

مردم آنچه از شخصیت و اعمال می‌دانند اغلب آنی نیست که از خود بروز می‌دهی بلکه آن برداشت‌هایی است که از خصوصیات خودت را در معرض فهم می‌گذاری زیرا آدم‌ها بیشتر آنچه دیدند و حسی را که دریافتند باور می‌کنند تا آنچه که شنیدند؛ خلاصه کنار اینکه از دستاورد و محاسن خود رو نمایی می‌کنی مراقب اعمال و رفتارهای معمولی و پیش‌پافتاده‌ای که در زندگی روتین و روزمره در معرض دید قرار می‌دهی باش.

حواست جمع باشد که بعضاً آدم‌ها به تو خسارت می‌زنند چون روزی از داشته‌هایت زیاد می‌پرسیدند و آدم‌ها از داشته‌هایت زیاد می‌پرسیدند چون به تو خسارت وارد آورده‌اند.

درک منظور

افراد خیلی از جواب سؤال‌ها را از لحن و طرز جواب دریافت می‌کنند، مثلاً زمانی بپرسند که حالت خوب است وقتی با بی‌حالی و رخوت بگویی خوبم، آن‌ها از جوابت آن ناراحتی و ملالتی که در دل داری دریافت می‌کنند و یا اگر بپرسند از مشکلی که پیش آمده و با گرفتگی و بی‌حالی جواب بدهی که نه چیزی نیست متوجه حال بدت می‌شوند، کاری هم با جواب بله و اینکه حالت را به گونه دیگر توصیف کردی ندارند یا وقتی کسی از تو می‌پرسد که هنوز از دست من ناراحتی یا نه اگر با حالت انزجار جواب بدهی نه، از آن لحن مشخص است که هنوز از او دلخور هستی هر چند زیبانا این‌طور بیان نکرده باشی.

دلیل شب بخیر گفتن بعضی افراد و گذر و تردهای نامعمول و متعدد به دور و اطراف آدم گاهی به این خاطر است که آن عکس‌العمل و ری‌اکشن بعد از آزرده‌گی و دلخوری ناشی از بحث و درگیری پیش‌آمده را ببینند و اطلاع یابد که طرف هنوز از دستشان ناراحت هست یا نه. حالت چهره، درونیات و حال آدم را لو می‌دهد و بدون اینکه فرد بر آن اصرار و حتی توجه داشته باشد. خیلی افراد از حالشان برای دیگری نمی‌گویند ولی چهره شان به طرف مقابلشان می‌گوید که فرد حالش چگونه است و اکنون به دنبال چیست.

آدم‌ها وقتی دلشان غم برداشته، چیزی برای فهمیدن نمی‌خواهند بلکه کسی و یا چیزی را برای بودن و داشتن می‌خواهند.

گاهی فردی با زمزمه‌های زیر لب قصد دارد پیامی مخصوصاً از روی شکایت و گلگی به گوش شخصی که در اطرافش حضور دارد برساند که این جسارت پیدا نکرده بود که حرفش را به صورت رو در رو به او بزند.

کسی در بیداد و رجز خوانی از مصیبت و بدبختی هایش در لابلای از زندگی خود اطلاعات خصوصی بر ملا کردن با بعضاً حرف‌های چپ و بعضاً سخیف به بیرون می‌آید احتمال صحت این شرح حال و وقوع مصیبت را بیشتر نشان می‌دهد.

خیلی افراد از غذا و وسیله‌ای تعریف می‌کنند و آن‌چنان نظر و تمرکز آدم را به خود جلب می‌کنند اکثر این افراد اینگونه رغبت خود را به داشتن و تست آن نشان می‌دهند تا فرد مورد نظر برای تست یا بخشیدن به او تعارف کند. وقتی در حضور فردی مشغول تناول خوراکی باشی و آن فرد از تو راجع به آن طعام سوال کند که آیا خوشمزه است، معمولاً او به نوعی تمایلش به خوردن آن یا چشیدن مزه اش اعلام کرده است. جمله‌های فلان ایزار و وسیله‌ای داری، معمولاً تلخیص شده‌ی فلان وسیله داری به من بدهی است.

خیلی افراد که از ظاهر و منش بالای فردی تعریف می‌کند دلیلش این است که این مقوله را بر سر مخاطبش بیاندازند و دل او را به گونه‌ای روان کند تا از زبان او نیز چنین سخنانی بر بیاید که زیبایی و کمالشان را تایید و توصیف کند تا حال خوب و حس سرخوشی بابت این توصیف به آن‌ها دست دهد.

کسی در درد دل و شرح احوالش از حملات کاش بمیرم، کاش روز فردا را نبینم، من چقدر بدبختم، من پیش تو سیاهم، باعث رنج و عذاب هستم انتظار دارند که بعد گفتن این تفصیل فرد حرفی در جهت نقض و انکار آن شرح حال و توصیفات بزند و آن نقل‌ها را شکست نفسی عنوان کند. آدم‌ها با گفتن چرا چاق شدی غیر مستقیم می‌گویند که بد هیکل شدی، چرا صورتت شکسته شده بدون اینکه بگویند که صورتت چروک برداشته است.

چرا این همه توضیح دادم باز نفهمیدی یعنی چرا آنقدر یادگیری‌ات کند است.

چرا آنقدر زود یک چیزی فراموش می‌کنی یعنی چرا آنقدر کم‌حافظه هستی.

چرا آنقدر در خرید لباس وسیله عجله داشتی جای دیگر سر نزدی این منظور که چیزی که خریدی مورد طبق سلیقه و باب میل نیست برداشت می‌شود.

معنی اصلی خیلی جمله‌های محاوره‌ای:

چیزی نیست = نمی‌خواهم راجع به آن صحبت کنم.

اصلاً مهم نیست با خشم = برایم مهم است.

تنهام بگذار با بغض = تنهام نگذار.

شب‌به‌خیر قبل ساعت ۸ شب = بیا از دلم فلان قضیه در بیاور.

چه می‌گویی با حالت تهاجم = کم چیزی به من ببند.

این را ببین چقدر دوست دارم بخرم ولی نمی‌توانم = به من پول بده تا آن را بخرم.

یکی مثل خودت پیدا کن = کاش خودت راضی شوی این نسبت را پیدا کنی و یا اینکار در حکم انجام دهی.

نمی‌دانم (در نظر سنجی) = نه نیست.

سوال هایت تمام شد! = چقدر سوال می‌پرسی!

این کجایش خوشگل است = نمی‌تونم ببذیرم این از من خوشگل‌تر باشد.

موقع درخواست کمک و امانت و اعطای و اختصاص مال و امکاناتی خیلی از جواب نه ندارن‌ها در واقع نه نمی‌دهم است.

بعضی افراد بی‌انکه ملکه‌ای صحبت کنند حتی بعضی از نگاه‌ها و حرکات بدنی به ما منظور می‌رسانند مثلاً نگاه به ساخت عین صحبت یا دست به چانه بردن گویای این است سخن متکلم برای شنوده خسته کننده شده است.

آن تراز از احساس‌های لذت و علاقه و غافل‌گیری و حال خوب جوشیده از پیام و ابلاغی از کلمات رایج و روتین برای هر میزان و تراز آن حس بروز داده می‌شوند نمی‌توان دریافت؛ بلکه از تکرار و تحکم و لحن بیان می‌توان درک کرد که چقدر آن حس برانگیخته

غلیظ است و او چقدر به آن نظرو اظهار تاکید دارد، مثلا شاید فرد بابت هر حرف و کلیپ خنده دار برای ابراز آن حس شادی لخته‌ای فلان استیکر بفرستند ولی از تکرار آن استیکر خنده می‌توان متوجه شد که آن محتوا چقدر برایش خنده دار بوده است یا مثلا به کسی یک زنجیر بدل بدهی یا یک طلا به هر حال تشکر می‌کند اینکه با چه تعداد و با چه میزان کشیدگی تشکر ابراز می‌کند گویای شدت سوپرایز و شاد شدن او می‌باشد. اینکه یک حرف و حرکت عاشقانه چقدر حس عشق فرد را برانگیخته و یا تقویت کرده با اون تلفیق حس هیجان در کلام و تکرار ابراز علاقه در بعد می‌توان دریافت.

کسی که همیشه در جواب سوال که آیا از من راضی هستی، اینطور جواب داده که بله، چرا راضی نباشم وقتی توی به این خوبی را دارم، اینبار در پاسخ به بله خالی اکتفا کند، از حذف ضمیمه اش این برداشت می‌شود که فرد آن میزان علاقه و رضایت قبل را نسبت به او ندارد و وجود یک دلخوری احساس می‌شود.

آن «نه» ای که در جواب تعارف که با صدای زیر و به صورت کشیده بیان شود معمولا گویای این است که پاسخش بین خواستن و نخواستن معلق است که فرد بین تمکین از خواست دل با پذیرفتن تعارف یا تلقین نجابت با نپذیرفتن آن تردید دارد. ولی نه‌های قاطع نشان، اطمینان خاطر در امتناع است که عموما فرد از رد آن تعارف ابایی ندارد.

از طرفی آن «نه» که با کش و قوسی که در جواب آیا من دلخور هستی بیان شود بر خلاف لفظ، مفهومش دلخوری و رنجیدگی مستتر است.

خیلی افراد مخصوصاً اگر مهربان و بی‌زبان باشند اگر کسی به‌خاطر انجام لطفی او را به زحمت انداخته و یا اینکه کمتر از عرف و انصاف حق و حقوق بپردازد، شاید بابت آن اعتراض نکند و رنجیدگی خود را علنا ابراز نکند اما ناراحتی و رنجیدگی اش را از چشمه‌های دیگر نشان می‌دهد و آدم را متوجه آن کدورت خاطر و نارضایتی می‌کند، مثلا عدم رضایت و دلخوری از مقرر و منصوبی را از اینکه ابراز محبت و شادی حال او کمتر از زمان‌های دیگری است که با این موقعیت و پرداخت‌های قبلی مواجهه می‌شد می‌توان تشخیص داد و یا وقتی فردی همیشه در پاسخ برای قبول درخواستی در آخر خطاب‌های محبت‌آمیز مثل عزیز و جان «م» مالکیت قرار می‌داد و فرد عزیزم و جانم خطاب می‌کرد ولی اگر در زمانی از او درخواست زحمتی داشته باشی و یا بابت آن زحمت حق الزحمه کمتر از انتظار پرداخت کنی بعد پذیرش انجام آن «م» را از آخر آن حذف کرد بدان به احتمال زیاد انجام آن کار او را به‌زحمت انداخته یا خواهد انداخت و یا از آن میزان دریافتی راضی نیست.

اکثرا اولین حرف‌های مبنی بر فسخ دوستی و رابطه و برای سنجش میزان عشق و دلبستگی طرف مقابل است و تصمیماتی که در خصوص جدایی اذعان می‌شوند، حکم لایحه‌ی تصویب نشده را دارد که یکی از طرفین قصد پیدا کرده که از واکنش و جنس جواب طرف دیگر میزان عمق علاقه و پایبندی او به رابطه را ارزیابی کند و بعد از آن تصمیم بگیرد

که آن رابطه را حفظ کند و با آن فرد ادامه دهد و یا او را ترک کند و رابطه را مختوم نماید.

اگر می‌خواهی بدانی که چقدر قول و وعده فردی در جهت انجام کار و یا تحقق رویداد و اعطای معهودی موسخ است و فرد چقدر به عهد و قولی که بسته متعهد و خیال عمل دارد مقرر کن که اگر تا تاریخی به آن معاهده عمل نشود به عنوان جریمه و یا خسارت، از هزینه پرداختی کسر می‌شود و یا با همان هزینه به میزان کار افزوده می‌شود و اینگونه متناسب به اینکه چقدر با چنین قراری مخالف کند می‌توان به نحوی فهمید که نسبت به تحقق و انجام انکار چقدر تعهد و رویه پیگیری دارد.

علت بسیاری از در بستن‌های کوبنده هنگام خداحافظی، کاری ندارم‌های زود هنگام در تماس تلفنی، دور شدن سریع بعد اتمام صحبت حضوری با وجود نداشتن عجله برای عزیمت و استقرار به مکانی این است که فرد بابت جمله‌ای و یا موضوع بحث پیش رو دل آزرده و خشمگین شده است. هرچند در گفتگو اثری از لحن و فرد مشخص نباشد ولی به این شکل خواسته آن خشم زیر پوستی و نفرت در ته دلش دارد را غیر مستقیم و گنگ بیان کند.

اگر می‌خواهی ببینی که آن فرد برای تقاضا و مساعدتی که از او داشتی به چه میزان زحمت متحمل شده است در جواب سؤال «خیلی لطف کردید، ببخشید اذیت شدید» از پاسخی به کار برده می‌شود که نظر و حس او را از خواسته‌ای تقبل شده با کلید راهنمایی که در پایین آوردم بررسی کن ۷۰٪ احتمال دارد که این برداشت‌ها درست باشد.

اگر فرد در جواب چشم غزه رفت، چیزی نگفت یا یک‌کلام گفت خب یا باشد یعنی او برای آن کار حسابی خسته شده و به زحمت افتاده است و تمایل ندارد دفعه بعد برای انجام این قبیل کارها به نزدش مراجعه کنی و او را به چنین زحمتی بیاندازی.

اگر بگویند بله لطف زیادی بود و بله واقعاً اذیت شدم یعنی آن کار برایش کار پر زحمت بوده و رُسش برای آن کشیده شده و ممکن است بابتش از کار و زندگی افتاده باشد.

خدا را شکر تمام شد یعنی آن فرد برای آن کار از جان و دل مایه گذاشته است.

نه اشکالی ندارد یعنی کار انرژی بری بوده ولی بالاین حال از پا نیفتاده است.

خواهش می‌کنم یعنی وقت و انرژی زیادی صرف آن کار کرده است.

نه این چه حرفی است یعنی انجام آن کار برایش زحمت چندانی نداشته یا به‌خاطر ارادتی که به شخص تو دارد یا منش بالای خودش آن حجم و سختی کار به چشمانش نیامده است.

کار دیگر هست انجام بدم یعنی خستگی کار قبلی رو دوشش نمانده یا خود جوش مستاق است که در حقت لطفی انجام بدهد.

نشانه‌هایی که طرف از حرف و موضع‌گیری در بحث جمع آورده شده است:

- ✓ وقتی طرف وسط گفتگو و بحث بی‌دلیل، از جایش پا می‌شود و به مکان دیگر می‌رود.
- ✓ مدام در حال این پا به آن پا کردن است.
- ✓ اخم هایش می‌رود توی هم و لب و لوجش وارفته می‌شود.
- ✓ مشغول کار با وسیله دیگر مثل گوشی می‌شود.
- ✓ سعی می‌کند حواسش جای دیگر متمایل کند.
- ✓ سعی دارد بحث دیگری ایجاد کند.
- ✓ در باره آن موضوع بحث برخورد و موضع بدی از خود نشان می‌دهد.

این جملات شنیدی بدان بعدش درگیری و بلوشویی در پیش است:

- بیا اینجا ببینم...
- یکبار دیگر بگو...
- دستت را بردار ببینم...
- رو آسمان‌ها دنبالت می‌گشتیم، روی زمین پیدایت کردیم...
- بالاخره پیدات کردم...
- خودت خواستی...

معنی استیکرها که در چت‌های روزمره از آن‌ها استفاده می‌کنیم:

معنی ایموجی قلب‌ها و کاربردشان چیست البته این احتمال وجود دارد فرستنده از معانی ایموجی‌ها بی‌خبر باشد:

قلب قرمز = عشق و ابراز علاقه

قلب سبز = دوستی و ابراز صفا و صمیمیت حاکم در بین

قلب بنفش \triangle = تمایل جنسی، شیفتگی از جذابیت‌های اندام فرد مقابل

قلب سیاه = ابراز حزن و همدردی، بیان حال ناخوش

قلب آبی = اعتقاد به وفاداری به شخص، رفاقت عادی

قلب نارنجی = ابراز حس و حال خوب و دیدگاه مثبت

قلب سفید = صلح و ارادت

ادعا

زمانی این ۲ به هم برسد انفجار مهیب به همراه دارد: زمانی که وقتی عقده‌ای به ضمام قدرت برسد، زمانی که فرد حقه به فرد ساده لوح و یا مخزن یا منبع ثروت بی‌محافظ برسد و زمانی که فرد متفخر به شوکت دست یابد.

هر کس که کمتر بارش است سرو صدای ادعا هایش بیشتر است همان‌طور که قابل‌مه هر چه خالی‌تر باشد بیشتر صدا می‌کند. آشکار و رونمایی کردن زیاد امتیازات و ویژگی مثبت، پنهان کردن آن را در بر دارد چون به این نحو خلاف خیلی صفت‌ها را ثابت می‌کند از طرفی مردم از نسبت خصلت و صفت‌های خوب دیگران نفوذ پذیری ضعیفی دارند. در دنیای بی عدالت و نا برابری که حتی مجال و بستر برای ظهور خیلی از استعدادها نیست و استعداد و توانایی‌هایی که به دلایل ناتوانی‌های مالی و سطح سواد و فرهنگ پایین خانواده شکوفا شد ولی با این حال هرگز به مراتب بالاتر راه نیافت و هرگز فرصت دیده شدن به آن‌ها داده نشد وجود دارد. کسی نباید در این دنیای بی حساب و کتاب و سرتاسر بی عدالتی و نا برابری ادعای برتری در هیچ امر و حرفه‌ای داشته باشد دختران کم سنی در گوشه و کنار این دنیا زندگی می‌کنند جا داشت که ادامه تحصیل بدهند و هر سال واحدهای دانشگاه را یک به یک پاس کنند یا یکی پس از دیگری آثار هنری مثل مجسمه و کوزه سفالی کنار خود بچینند ولی روزگار این‌طور با او طی کرد که از دواج زود رس داشته باشند و یکی پس از دیگری بچه به دنیا آورده و کنار خود بچینند. خیلی چوپان‌هایی صدای جان گداز و استعداد نواختن داشتند در کنسرت و سالن‌های موسیقی برای ادم بنوازند اما فقط گوسفندان صدای نواختنشان و یا خواندنشان شنیدند و چه دختران زیبایی در روستاهای دور افتاده زندگی می‌کنند که هرگز به فشن شو و مسابقات زیبایی راه نیافته ولی با این وجود از لحاظ زیبایی دست و چشم ملکه‌های زیبایی به خود می‌بندند.

پس در دنیایی که برای خیلی توانایی و استعداد‌های ذاتی نمی‌تواند به عرصه حضور برسد بهترین معنا ندارد چون بهترین هر رشته و عرصه از چشم ما مخفی مانده است به گونه‌ای که چشمه‌های استعداد آن‌ها ممکن است بهتر از ما بجوشد سخت کوش ترین معنا ندارد چون ما خبر نداریم چه کسانی بیشتر از ما برای زندگی شان در حال دوندگی و تلاش و در حال تنش هستند.

اگر تعداد کتاب‌هایی را که خواندی بدانی یک دانشمند نیستی، اگر تعداد خوبی‌هایی که کردی بدانی یک خیر و انسان نیکوکار نیستی، اگر بتوانی تعداد ساعاتی که مشغول کار بودی بشماری آدم پرمشغله نیستی.

اگر مقدار پول‌هایت را دقیق و کامل با خرده هایش بدانی حقیقت این است که میلیارد نیستی.

گاهی بعضی آدم‌ها آن حس داشتن موفقیت و دارایی دارند ولی خودش را ندارند مثل هیزمی که نمی‌سوزد ولی دودش را به هوا می‌فرستد.

بعضی‌ها تفکر رقم می‌زنند ولی بعضی‌ها توهم.

بعضی‌ها زحمت می‌کشند بعضی‌ها با فخر خودشان را بالا می‌کشند.

بعضی‌ها بزرگ می‌شوند بعضی‌ها خود را بزرگ می‌بینند.

بعضی‌ها اعتبار دارند و بعضی خیال معتبر بودن دارند.

کسی که بیشتر مال خود را به رخ می‌کشد روزگار بیشتری با فقر و نداری سپری کرده است. کسی کمتر از مال دنیا دارد بیشتر داشته‌هایش را به رخ افراد می‌کشد. کسی که به تحصیلات و دانش خود فخر می‌فروشد روزگار بیشتری با نادانی سپری کرده است و کسی به اسم و رسم خود می‌نازد روزگار بسیاری را با بی‌نامی گذرانده است. کسی از جایی و وقایعی مدام عکس‌هایش به چشم‌ها گسیل می‌کند این استنباط از این حرکاتش می‌شود که آن واقعه کمتر در زندگی‌اش رخ داده است. کسی در کارش بیشتر ادا و ادعا داشت در کارش نقص و تناقص بیشتر دیده شد.

در این دنیا هر کس که نرسید، رسیدن را بیشتر فریاد زد همانند خودرو و اسب که هر چقدر نتواند جلو رود بیشتر گردو خاک بپا می‌کند. پروفیسور حسابی در این زمینه می‌گوید که حاصل ضرب توان در ادعا مقداری ثابت است؛ هرچه توان انسان کمتر باشد ادعای او بیشتر است و هرچه توان انسان بیشتر باشد ادعای او کمتر است.

کسی که کیفیت از او برمی‌آید حرفش نمی‌زند کارش را انجام می‌دهد.

کسی که مهارت از دستانش می‌چکد ادعا نمی‌کند اعیان می‌کند.

کسی که واقعا علم زیادی دارد هرگز ادعای دانشمند و علامه بودن نمی‌کند و معلوماتش را زیاد نمی‌داند چون وقتی وارد مسیر طویل و پر پیچ و خم علم‌آموزی می‌شود بیشتر از هرکس دیگری به ژرف و عمق مفاهیم عالم خود پی می‌برد و بیشتر از هر کسی معترف می‌شود که دانسته‌های زیادی هست که هنوز به آن دست پیدا نکرده و به اندازه یک سرنگ از آب دانایی از اقیانوس علم بر مغزش تزیق کرده است بنابراین هیچ وقت در زندگی به این نتیجه نمی‌رسد که از اقیانوس علم سیراب شده است. کسی که واقعا پولدار است هرگز ادعان نمی‌کند که پولدار است چون در راه کسب و تجمیع ثروت بیشتر از هر کسی واقف می‌شود در مسیر کسب و درآمد چقدر پول و دارایی بیشتری برای کسب وجود دارد که هنوز به دستش نیاورده و برای رسیدن به خیلی از چیزهای خوب چقدر راه زیادی در پیش مانده است.

کسی کمتر از دسته‌ای چیزی به دست آورد داشتنش بیشتر به چشم آمد و بیشتر تماشايش را به اشتراک گذاشت.

اتفاقا اگر هر آنچه خوردی و مکانی رفتی چشم‌ها و گوش‌ها را به تسخیر تعریف از آن‌ها در بیابوری اتفاقا بهترین خوردنی و سیاحت‌هایت را به آن مختص می‌کنند و فکر می‌کنند داشته‌های او هر آنچه هست که به اطلاعشان رساندی.

بعضی آدم‌ها اصلا برای به‌دست‌آوردن فخر و غرور وارد عرصه کاری می‌شوند که وقتی پیروزی به دست آورند و به جایگاهی رسیدند، تلافی بی‌توجهی و بی‌مهری آن روزهای ناشناختگی را در بیابورند و شرایطی ایجاد کنند که بقیه برای ملاقات و هم‌صحبتی با آن

دست‌وپا بشکابند ولی وقتی به طور علنی و جدی وارد مسیر حرفه‌ای شود به طور تخصصی فعالیت‌های را دنبال کند و پیش‌رویش مرحله‌های یکی پس از دیگری باز می‌شود که آنقدر در آن غرق می‌شود که فکر و ذهنش در تحقق هدفش اختصاص دهد و دیگر تلافی کمتر برایش اهمیت پیدا کرده و در فاز تفکر و فکر اینکه مردم چه حس و برداشتی به کارش دارند در سرش کم پیدا می‌شود و کمتر در سر آن‌ها جولان می‌دهد خیال عالمی که در سینه می‌ایستد و مورد تحسین و تشویق قرار می‌گیرد و قتش را کمتر می‌گیرد چون هدفش همه فکر و ذهنش را از آن خودش اختصاص داده پس او فقط حواسش به آن مسیر خط‌کشی جلوی پایش کرده است.

آدم‌های موفق آنقدر سرگرم کارشان هستند که وقتی برای تعریف از خود و موفقیت‌هایشان ندارند.

اتفاقاً صفت‌هایی مثل زیبایی اگر در آن ادعا نداشته باشی شهود بارز تری دارد و بیشتر نزد مردم تجلی پیدا می‌کند. در حالت عکس آن صفت‌هایی که به داشتنشان مدعی هستی و به آن فخر می‌فروشی اذهان مردم را از تطبیق این تفکر دور می‌کنی و حتی باعث می‌شوی افرادی خلاف آن نظر دهند و با اذهان مردم را از تطبیق این تفکر دور می‌کنی و حتی باعث می‌شوی افرادی خلاف آن نظر دهند و با چنین ادعایی جبهه‌گیری کنند.

وقتی آدم از کمالات اخلاقی صفت‌های خوبش تعریف کند حتی اگر تمام صفت خوب را دارا باشد ولی همچنان دارای صفت بد خودپسندی هست. زمانی که ادعا کنی بهترین هستی دیگر بهترین نیستی چون صفت خودبینی به خود وصل کردی.

کسی که واقعاً آدم نجیب و باوقاری باشد از نجابت و قارش مرتب دم نمی‌زند. کسی که در راه خدا به خلق کمک کند برایش اینکه کارش پیش خدا دیده شده کافی است پس در نزد خلق برای دریافت تحسین از خوبی‌هایش تعریف نمی‌کند.

مثل برف باش که بی صدا می‌بارد اما کل کوی و برزن و دشت را تصرف می‌کند نه مثل باران که گوش‌ها را خیره به آمدنش می‌کند اما بعد ساعتی اثری از آن نمی‌ماند.

در توانایی‌ها و کارهای ادعا نداشته باش و حواس و انرژی خود را متمرکز به کارت کن که اگر موفق و خوب باشی کارت دیده خواهد شد و تحسین‌ها را به خود جمع می‌کنی. پرندگان هرچقدر بالشان کوتاه‌تر شوند، سر و صدایشان بلندتر شنیده می‌شود که آن‌کس ادعا دارد که از بقیه بهتر است، او از بقیه بدتر است. آن‌کس اقرار به راست‌گویی کرد او خود دروغ‌گوست. آن‌کس اقرار به خوب بودن کرد او خود بد است. آن‌کس اقرار به دانایی کرد او خود نادان است. آن‌کس اقرار به پر هوشی کرد او خود کم‌هوش است. حتی کسی که گفت ادعا ندارم با این حرفش ادعا کرده است.

اگر می‌گویی تا آخر دنیا همراهت هستم و هیچ‌جا تنهاییت می‌گذارم، صبر می‌کنم باهم حرکت کنیم، تنهاییت نمی‌گذارم، وقتی فلان خوراکی مورد علاقه‌ات می‌خورم یادت می‌کنم،

خوشحالی تو آرزوی من است و همچنین دستپختم حرف ندارد و کارم بیست است نیازی به بیان ندارند بلکه باید با عمل اذعان شوند.

چکیده کلام این است که در زندگی کمتر ادعا کن که در زمان شکست کمتر سرافکنده شوی.

تظاهر و تزویر

در ابتدای خلقت آدمها بینی درازی مثل پینوکیو داشتند وقتی تظاهر و وانمود را آموختند، در واقع بینی‌شان جهش ژنتیکی کردو به این شکل درآمد. همان‌طور که با آرایش و فتوشاپ می‌توان ظاهر افراد را به نحوی تغییر داد که تشخیص اصل و بدل بودن آن کار راحتی نباشد با آرایش تظاهر و فتوشاپ وانمود می‌توان شمایل باطن تغییر داد.

خیلی‌ها خاکستر بر زیر برف هستند با اینکه با زبان برایمان آرزوی سلامتی می‌کنند ولی در دل آرزوی زوالمان را دارند. در زمانی که در بستر بیماری هستی می‌گویند دعا می‌کنم به زودی بهتر شوی در دل مرگ ما را می‌خواهند و شاید بارها برایش اقدام کرده باشند. خیلی افراد برای ما آرزوی موفقیت می‌کنند در حالی که دوست دارند همیشه ما را شکست خورده و وامانده ببینند و وقتی بر سر مسیر هدف آینده سازی قرار بگیریم شروع به سنگ اندازی می‌کنند.

خیلی افراد که برای ما آرزوی خوشبختی می‌کنند بارها باعث حال بد و بدبختی ما می‌شوند یا خواهند شد.

روزی کارگزاری بود که برای اتاق کارش گلدانی تهیه کرد این فرد برای این که به گلهای گلدانش آب بدهد بطری آبی همراه خود استفاده می‌کرد چون می‌گفت نباید از مال عمومی برای اهداف شخصی استفاده کرد این قبیل اعمالش، شخصیتش را مقید و منصف جلوه می‌کرد و توجه بالاسری‌های خود را جلب کرد و به واسطه نام نیکش شهره شده بود به صدارت منصوب شد ولی وقتی به این مقام رسید اندازه سهمیه یک سد آب اختلاس کرد.

بنابراین شاید کسی که خیلی برای خوب منطبق و برای ابزار فضیلت زیاده روی می‌کند ممکن است از آن برای سرپوش گذاشتن بر گناه و یا ارتکاب گناهی استفاده کند.

قلب‌های قرمز تو سیاه

هر لبخندی که شکفت که از مهر نیست
 هر گلی که دادند از سرعشق نیست
 گر سراغی گرفتند از تو پس از روزها
 آنروز که دست به سرت زدند قربانت رفتند
 زنهار که زمین پر ز شیشه خورده است
 دستگیری هایش دگر از سر لطف نیست
 مبادا دلخوش ترفیع‌های این زمان شوی
 نان نمک اندود را به زخم ما مالیدند
 ز گناه هم چشم پوشی نمی‌کنند ولی
 گویند لطفی کردیم بهر رضای خدا بود

گاه نشانه ایست که بر عهدشان نماندند
 شاید به این خاطر که فاتحه ات خواندند
 شک نکن که یک جایی در کار درماندند
 قربانی‌ات کردند، تیغ بر سرت چرخاندند
 از عهدهایی که بستند و آخر شکاندند
 مرهم زخم‌هایی هست که خود نشانندند
 هر که را بالا بردند بعد به زیر کشاندند
 همان نان و نمکی که روزی می‌خوراندند
 ز خوبی گربه کور شدند و چشم پوشاندند
 ولی صبر نکردند و مزد ز خلقش ستاندند

تحریف خوب بودن

انسان‌ها بر سر منافع و یا احساس مرزهای بین خوب و بد را جا به جا می‌کنند.
 مردم لباس جدیدی که آن را دوست نداشته باشند، جلف می‌دانند ولی اگر دوست بدارند
 همان را مدل جدید فرض می‌کنند. مردم اگر از فکر و ایده‌ای خوششان نیاید احماقانه می‌دانند
 و اگر آن را پسند کنند و به کامشان خوش بیاید، از آن به‌عنوان فکر و ایده ناب و بکر نام
 می‌برند.

خیلی رفتارها بچگانه شمرده می‌شود چون در واقع آن به کام افرادی که اینگونه توصیفش
 کرده اند خوش نیامده است.

خیلی از آدم‌ها زود تحت تاثیر صحبت و تفاسیل دیگران قرار می‌گیرند، به عنوان مثال
 بارها دیده شده که وقتی یک فرد پای صحبت‌های ناگفته هر طرف دعوا بنشینند و توجیه
 و دفاع آن‌ها را که مزین به وقار و متانت باشد بشنود و به مصوص اینکه فرد حساسی
 برایش مظلوم‌نمایی کرده باشد تحت تاثیر حرف هایش قرار می‌گیرد و آخر مجاب می‌شود
 در موضع گیری‌ها طرف همان شخص را بگیرد و از آن جانب داری کند درحالی‌که اگر
 پای صحبت طرف دیگر ماجرا نیز بنشینند و او همین‌گونه برایش صحبت کند و از پشت
 پرده‌ها و ناگفته‌های کارش برایش بگوید فرد اینبار پای صحبت این طرف معارضه توجیه
 می‌شود و در صف مدافعان او قرار می‌گیرند و جبهه مقابل را محکوم کند.

خیلی آدم‌ها اگر پای صحبت فرد یا گروهی بنشینند طرف مقابل را به باد تمسخر و توهین
 می‌گیرند و از طرفی اگر در نزد جبهه مقابل بنشینند هم صدا با آن‌ها از فرد و یا جمع
 مقابلش از آن‌ها بدگویی می‌کنند.

وقتی در حضور بعضی از افراد از ظاهر فرد غائبی تعریف می‌کنیم و می‌گوییم که او چقدر زیبا و خوش صورت است و جذابیت‌های اجزای صورتش را توصیف می‌کنیم و... و وقتی این تحاسین بشوند برمی‌گردند و می‌گویند که فلانی کجایش زیباست ولی همان افرادی که آن‌ها را زیبا ندانستند، اگر بیایند در حین گفتگو و درد دلی در مقابلشان شکست نفسی کنند و عیوب ظاهری از خود بسازند و خود را زشت بدانند آن وقت برای دل‌گرمی دادن به او شروع به تعریف و تمجید از ظاهر آن فرد می‌کنند این‌گونه با تغییر حس و جو روانی توصیف و نظرشان تغییر پیدا کرد.

چشم تنگی

در این دنیا وزنه گفتن و شنیدن‌ها بر گوش‌ها سنگینی می‌کنند و بر زبان‌ها سبکی. آری حرف‌های سبکی که هیکل سنگینش را را بدجور برچشم و گوش و دل آدم‌ها انداخته است.

اگر خیرخواه مردم باشی ریا داری و اگر بی خیر باشی خودخواه هستی.

اگر برای کار خوب و درست نتیجه خوب بگیری تقلب کردی و اگر نتیجه آن نامطلوب واقع شود بی‌عرضه هستی.

اگر حرف دلت را بزنی وقیح هستی و اگر صاف و صادق نباشی پنهانکار هستی.

آدم‌هایی که دلیل پذیرش و انتخاب‌شدن کسی برای جایگاه و مرتبتی تنها ظاهر خوش می‌دانند اگر بیایی از همان افراد باریک دل در مورد ظاهر همان شخص نظرسنجی کنی آنوقت زیباییش نمی‌دانند.

خیلی جالب است کما از شخصیت و کردار کسی کلی بد می‌گوییم ولی وقتی با آن شخص برخورد می‌کنیم جوری رفتار می‌کنیم که از صد تا دوست به آن صمیمی‌تر هستیم که اصلاً کسی شک نمی‌کند که در درون نسبت به او چه حسی داریم.

نصف افرادی که پیش ما می‌آیند و از فردی بدگویی و ابراز انزجار می‌کنند به‌طوری‌که انگار حسابی دلشان از آن فرد پر است آنگاه که به خود طرف می‌رسند گرم از او استقبال می‌کنند و بسیار او را تحویل می‌گیرند و طوری باهم دل می‌دهند و قلوب می‌گیرند که انگار نه‌انگار روزی او و شاید طرف مقابلش فلان حرف‌ها را پشت‌سرهم می‌زدند و یا اینکه در گیاهشان از آن‌ها با القاب گاو و گرگ و روباه نام می‌برند ولی جلو رویشان آن‌ها را با عناوین عزیزم و جانم و قربان خطاب می‌کنند.

در پشت تلفن می‌گویند چرا ما را فراموش کردی و دیگر به ما سر نمی‌زنی ولی اگر آن طرف پشت تلفن تعارفشان را قبول کند و برای دیدار روزی را مشخص کند، همان‌هایی که در تعارف پرانند با ناراحتی در دل خود می‌گویند که چه سریع تعارفم را در هوا قاپ زد و بر سرم خراب شد.

جالب اینجاست که ما را به خاطر صفت‌های بدی مذمت می‌کنند که اکثراً خود در وقوعش نقش دارند؛ آدم‌هایی که به ما می‌گویند که چقدر اعتماد به نفست پایین است در حالی که خودشان جرثومه آن بی اعتماد به نفسی هستند؛ همان آدم‌هایی هستند که وقتی پیش رویشان سطح کارمان را بالا بدانیم و از آن تعریف به عمل آوریم به تحقیر و تمسخرمان می‌پردازند.

اگر برای درخواست همکاری و پیشبرد برنامه هدفمند نزدشان بیایی می‌گویند وقتی کار برایش پیش می‌آید سراغ ما را می‌گیرد ولی اگر زمانی بدون اینکه کاری داشته باشی نزدشان بروی می‌گویند طرف چشم در آورده و از روی هوس و نظر اینجا آمده است.

کسانی که می‌گویند بی‌وفا شدی همان‌هایی هستند که وقتی کنار آن‌ها حضور می‌یابیم اوقات تلخی می‌کنند.

کسی که می‌گوید انتقادپذیر است اشکال و ایرادی را بازگو می‌کنی برخورد تند از خود نشان می‌دهند.

می‌گویند چرا کسی خیرش به ما نمی‌رسد و برای کمک جلو نمی‌آید ولی وقتی کسی برای کمک پا پیش می‌گذارد همان آدم‌ها این گمان را در سر می‌پراندند که حتماً برایش منفعت و سودی دارد که حاضر به دستگیری از ما شده است.

همه تأسف خوردن‌ها پوزخند و تمسخر به همراه ندارد گاهی کسی بابت حرف و رفتاری به حالمان تأسف می‌خورد ولی با این وجود به روی خود نمی‌آورد و نشانه آن در چهره‌شان هویدا نیست.

اگر بر اساس رسوم رایج و عرف در موقعیت و زمانی اقتضا می‌کرد که حرف و برخوردی از خود نشان دهیم ولی آن‌گونه طبق عرف عمل نکنیم فرد مقابل ممکن است در آن وهله به روی خودش نیاورد و حتی با ما مثل همیشه خوب و صمیمی رفتار کند اما بعد ممکن است پشت سرمان بد بگوید و برایمان حرف در بیاورد.

بعضی افراد که فکر کردیم حواسشان پرت جایی بود متوجه سوتی و حرکت ناجور که از ما سر زد نشدند در حالیکه آن حرکت و رفتار ما را زیر نظر داشته اند.

خیلی از افراد در زمانی که در زمان دلداری یک کاری را اساساً اشتباه نمی‌دانستند و می‌خواستند خود را به خاطر آن فاجعه و جنایتی مقصر ندانیم، زمان خشم و خصم ما را بابت آن محکوم به گناه رذل می‌خوانند و تحقیر می‌کنند یا زمانی خطایی کوچک می‌دانستند در آن زمان برای انجامش تحقیر می‌کنند.

اتفاقاً بین افرادی زندگی کنی که برخورد و حس و نیت‌های درونی‌شان سنجیت دارد آسوده تر و هشیار تر زندگی می‌کنی تا کسانی که با تو رفتار خوشایندی دارد ولی در خلوت خودشان برایت توطئه می‌چینند.

صد رحمت به کسانی که در مقابل خودمان عیب و ایرادمان را درمی‌آورند و رودررو به ما طعنه و کنایه می‌زنند؛ اینگونه حداقل می‌توانیم بعدش جواب آن افراد را بدهیم و از خود

دفاع کنیم ولی در مقابل آن‌هایی که در مقابلت لبخند می‌زنند اما پشت سرت بد می‌گویند و شخصیتت را خراب می‌کنند چون از این تفاسیل و توصیفات که در غیاب از تو شده بی اطلاع هستی به طبع نمی‌توانی از خود دفاع کنی و دیوار شخصیتت را پیش شنوندگان مجدد بچینی.

در پستوهای مالدوزی دنیا مارهایی می‌خزند که در زبان ادای عدالت خواهی درمی‌آورند و ادعای حق طلبی می‌کنند ولی در عمل حق افراد را با سس گردلی می‌خورند و افرادی در درز و شکاف‌های سیاست از ناحقی و نابرابری بی‌زاری اعلام می‌کنند و از عدل و داد می‌گویند اما قوانین و شرایطی وضع می‌کنند که گرده‌های اجحاف و حق خوری بر بستر اجتماع پراکنده کنند و کسانی که در سوله‌های قدرت پزی، ملاقه به دست هستند در ملاعام مخالفان را با تبعیض جنسیتی اعلام می‌کنند ولی به کارگزار مرد حقوق و مزایا بیشتر می‌دهند و سهم بیشتری از ظرف‌های مطالباتشان می‌ریزند، طریقه و سیاق آن‌ها از کسانی که مخالف آرمان‌های سوسیالیستی و فمونیستی هستند و در اعلانات و موضع‌گیری‌های در ضد و مغایر با آن داشتند ولی حرفشان با عملشان یکی است بدتر می‌باشند چون حداقل این افراد طرفدار تبعیض‌ها و اندیشه‌های متهمر به آنچه می‌گویند عمل می‌کند و حداقل عوام فریبی نمی‌کنند.

از طرفی آدم‌های بد، روی عصبانی و بد اخلاق دارند و آدم‌های خیلی بد خبیث بسیار مردمی و خوش برخورد هستند چون می‌دانند برای پیش بردن بسیاری کارهای خبیثانه باید با بقیه ارتباط بگیرند و اعتمادشان جلب کنند باید رویی بر خلاف باطن به خود بگیرند و چون باید به آدم‌ها نزدیک شوند تا از اطلاعات ابزاری بسازند که به وسیله آن‌ها ضربه بزنند این آدم‌ها معمولاً عبوس و بداخلاق دیده نمی‌شوند و معمولاً جزو دسته از مردم خوش مشرب و گشاده رو به حساب می‌آیند.

اتفاقاً آن کسی که بد است با او موضعیت را مشخص می‌کنی که با او راحت حرف نزن و اطلاعاتی بدهی که از آن به عنوان آتو استفاده کنی ولی مردم این زمانه با تو گرم می‌گیرد که از تو اطلاعات بگیرند که بعد زیر آبت بزنند و تو حیران و متعجب که او همین بود که با من گرم گرفت و آنقدر برخورد خوشی به من نشان داد.

پس آن عده از افرادی که بد باشند و خود را بد نشان دهند بهترند از کسانی که بد باشند ولی خود را خوب و طرفدار حق و خوبی نشان دهند چون تکلیف ما با افراد بد پندار و مخالف حقوق و ارزش انسان‌ها روشن است و می‌دانیم در مقابل آن‌ها چه موضعی داشته باشیم ولی بعضی‌ها در جلو بر طبل انسانیت می‌کوبند ولی از پشت خنجر اقاله بر آرمان‌های انسانی می‌زنند که بیشتر از دشمن علنی به آرمان و اندیشه‌های روشن‌فکرانه ضربه می‌زنند.

با آدم‌هایی که کریه هستند و به آن اعتراف می‌کنند می‌شود به نحوی کنار آمد ولی با افراد کریه‌ی که خود را کریم جا می‌زنند چه باید کرد؟! نحوه برخورد آن‌هایی که خبیث هستند و

آن را قبول دارند مشخص است اما با آن خبیث‌هایی خود را قدیس جا می‌زنند آدم نمی‌داند چکار کند.

تکلیف آنهایی که خائن مردماند و آن را پذیرفتند روشن است با آن خائن‌هایی که خود را خادم مردم جا می‌زنند نمی‌دانی چه بکنی.

احمق بشناس و نباش

مگر می‌شود خامی نکند بشر شیر خام خورده. همه آدم‌ها در طول زندگی دست به حماقت‌های ریز و درشت می‌زنند که گاهی در بطن این حماقت‌ها هوشمندی متولد می‌شود، وقتی که آدم پیرو تبعات حماقت، بتواند نقصان را مهار کند و خسران و بحران را سامان ببخشد اینگونه عنوان نادان را از خود بر می‌تاباند.

اگر روزگاری تو را احمق فرض کردند با خود فکر کن که اخیرا چه رفتار و برخوردی نشان دادی که به خود اجازه داد تو را احمق فرض کند.

ثادق باش اما ساده نباش. اصلا بهره نکشیدن از احمق برای افرادی که دنبال منفعت هستند نوعی حماقت محسوب می‌شوند.

این افراد بیشتر سراغ احمق‌ها و خوش‌باورها می‌روند:

- ✓ ساحرها و جادوگرها
- ✓ فال‌گیرها
- ✓ معامله‌گرها
- ✓ دلال‌ها
- ✓ قماربازها
- ✓ کلاهبردارها
- ✓ سارق‌ها

به گفته آلبرت انیشتین ۲ چیز در جهان تمامی ندارد: جهان هستی و حماقت انسان؛ البته من در مورد اولی مطمئن نیستم.

دیگر خرها در مکالمات روزمره شان می‌گویند آدم خودتی، مگر آدمم چنین کاری بکنم، خیلی آدمی، آدم نشو.

من ماندم چطور مغزی که داخلش خالی است، آدم را تا خرخره پر می‌کند تا جایی که می‌خواهد فریاد بزند که دیگر به اینجایم رسیده است.

یک بیت شعر از ناصر خسرو است که می‌گوید:

نور موسی چگونه بیند کور نطق عیسی چگونه داند کر

اگر جلوی خر یک کتاب اخلاقیات باز کنی و برایش بخوانی آخر سر در مقابل چشم هایت آن را در جا خواهد بلعید در حالی چیزی که در مغزش فرو نرفته است.

اگر به میمون طلا بدهی می‌رود آن را به میوه‌فروش می‌دهد و به جایش موز تحویل می‌گیرد. اگر به الاغ طلا دهی آن را به کشاورز می‌دهد و به جایش بونجه تحویل می‌گیرد اگر به آدم بی‌خرد و ناآگاه فرصت طلایی بدهی می‌رود آن را به باد می‌دهد و به جایش ندامت تحویل می‌گیرد.

از معاشرت با این ۲ دسته آدم تا می‌توانی بپرهیز:

دسته اول آدم‌های شرور همانطور که می‌خواهند به تو آسیب می‌زنند و دسته دوم آدم‌های احمق که با وجود اینکه نمی‌خواهند ولی به تو آسیب می‌زنند.

هیچ‌کس مثل آدم‌های احمق در این دنیا در معرض آسیب نیستند و به آدم آسیب نمی‌رسانند. به خر چموش از هیچ طرف نزدیک نشو از جلو سرشو می‌کوبد از پشت بهت سم می‌کوبد؛ با آدم خر مغز هم از هیچ طرف نزدیک نشو که از هر طرف به تو آسیب می‌زند.

از آدم‌های احمق دوری کن هرچند خوب باشند و نیت خیر و دوستی داشته باشند؛ اگر شده به آدم خبیث و جلاد نزدیک شوی ولی سمت آدم احمق نرو که زمانه عجیبی شده دیگر گوسفندها آدم‌ها را قربانی می‌کنند.

با ۲ دسته نمی‌توانی به خواسته شخصی‌ات راحت برسی افراد بسیار باهوش و افراد بسیار احمق.

احمقانه‌ترین انتظاری که آدم می‌تواند داشته باشد این است که یک احمق کارهایش را درست و اصولی جلو ببرد و او را به مقصد برساند.

همیشه اقلیت مغلوب است مگر اقلیت نادان طرف‌دار دستگاه و حاکمیت ناحب؛ تا این درصد هرچند قلیل بر قرار باشند سیستم ریاست تحت حمایت این افراد هم حاکم است.

تا وقتی خر هست کسی پیدا می‌شود که از آن سواری بگیرد. حتی اگر گوسفندی هرگز گرفتار گرگ نشود بابت حماقتی که با اعتماد به چوپان کرد جان خودش را از دست می‌دهد و حتی اگر نه گرگ و نه هیچ حیوان درنده‌ای نباشد و حتی زیر سیطره چوپان نباشند با سقوط به دره جان خود را از دست می‌دانند. از این رو گوسفندان همیشه و همه حال مستعد و مستحق رنج و بلا هستند.

آدم احمق و نادان اگر این شرایط و اتفاق که باعث حال گرفتار و رنجورش شده رخ نمی‌داد، گرفتار مصیبت و مشکل دیگری می‌شود و سر جریان آن اتفاق و پیشامدهای آن موقعیت حتماً آسیب می‌دید.

بعضی‌ها فکر می‌کنند تیز بز هستند ولی فقط بز هستند.

البته باید در نظر داشت که کسی که فرد دیگر را خر فرض کرد جفتک دید.

البته گاهی احمق‌ها آدم‌هایی هستند که از همه داناتر می‌باشند و همان‌طور در یک جامعه که همه دانا باشند کسی که سطح فکر و بینشش پایین‌تر از بقیه باشد احمق دانسته می‌شود در جامعه‌ای که همه نادان باشند کسی که دانا باشد احمق خوانده می‌شود.

خیلی از آن افرادی به ما گل زدند که خود به نیروی رسیدند و خیلی‌ها از ما بازی را به رقیب و دشمنانمانی باختیم که آن‌ها را دست‌کم گرفته بودیم. زیانکارترین آدم‌ها کسانی هستند که در قسمت هوشیار باش مغزشان به خاطر شواهد و ظواهر، رفتاری که ساختگی یا حقیقی بودن آن کامل مشخص نیست عناوین رقیب و دشمن از فرد یا جماعتی به خاطر تصوراتی که از آن‌ها به عنوان احمق و نادان پیدا کرده بودند را خط بزنند. حقیقتی که بشر بارها به آن معترف می‌شود و پیوسته به آن اقرار می‌کند این است که خیلی از افراد که کم عقل و کند ذهن می‌پنداشتیم بر خلاف تصور و برداشتمان به اندازه خود ما هوش و ذکاوت دارند و شاید بیشتر از ما از قدرت تشخیص و درک حقیقت و ماهیت درست یا غلط نیت، کار و یا صحبتی برخوردار هستند.

از این‌رو این ۳ چیز هرگز نگیر:

اسلحه به سمت کسی نگیر.

انگشت اتهام را به سمت کسی نگیر.

دیگران خصوصاً در جمع به استهزا نگیر.

پایین‌تر از خودت را دست‌کم نگیر.

اگر می‌خواهی در زندگی کمتر ضرر کنی پس باید چیزهای کوچک را دست‌کم نگیری، انسان‌ها بیشتر از دست‌کم گرفتن چیزهای کوچک لطمه می‌خورند تا دست‌کم گرفتن مسائل و عوامل بزرگ.

شاید آن کسی که نادان می‌پنداریم با اینکه قوه فکر خوبی داشته باشد به خود زحمت فکر کردن نمی‌دهد یا کسانی که آن‌ها را بی‌عرضه و ناتوان می‌خوانیم تنبلی‌شان می‌آید که از عرضه و توانش بهره ببرند. تنبلی حقیقت نصف صفت‌هایی است که افراد احمق و ناتوان می‌خوانیم.

افرادی که در زندگی شاهد و تجربه دار رخدادی با احتمال وقوع بعید و ناممکن بودند و یا به خاطر توانایی استدلال و تحلیل خاصشان روادید و رویکردهای پیش روی آینده را پیش بینی کنند و از این حیث وقتی آدم شک و نگرانی به سراغشان می‌آید و احتمال اتفاقات و اقداماتی در آن می‌دهد و یا انجام عمل و ارتکابات پر ابهام و رمز آلود را به کسی یا قضیه‌ای ربط می‌دهند و در کل این افراد از دقت و دیدگاهی برخوردارند که در هرکسی پیدا نمی‌شود این وجه‌های تمایز و خلیات نامعمول باعث می‌شود آن دسته افرادی که بر

خلاف او فکر می‌کنند و بینش او را به مسائل ندارند و به خاطر این فرضیات و بیم‌های در کنارش، او را حساس و احمق و ستیزه جو بدانند.

در مقابل شاید کسی پیشنهاد و نظر جهالت باز دهد شاید اطلاعات کافی نظیر داشته‌ها و اختیارات به اندازه ما در اختیارش قرار نگرفته و باعث شود آن را احمق و ناآگاه بخوانیم یا اگر متوجه بیانات ما نشده اند دلیل بر این نمی‌شود که حتماً آکیو آن‌ها پایین است و قوه درک و فهمشان ضعیف باشد؛ شاید تو منظور کلامت را با ساختار لغوی و شیوه بیان مفهوم و مبرهنی به عرض او نرسانده باشی.

گاهی دیگری را احمق می‌دانیم در حالی که خود دچار حماقت شده‌ایم و با خود می‌گوییم طرف درکش نرسیده چنین حرفی زده در حالی که در واقع درک خودمان نرسیده و انگار خود احمق بودیم که در این مدت متوجه باهوش بودن آن فرد نشدیم.

وقتی بعضی افراد متوجه حرف ما شدند اما خودشان را زدند به نفهمی چون این نفهمیدن به نفعشان است.

خیلی‌ها عمداً خودشان را به‌سادگی و نادانی می‌زنند از این رو لازم می‌شود که دستاوردها و رشته و شغلش را واکاوی کنی. گاهی برای آدم سؤال برانگیز است اگر واقعا آدمی همانطور احمق و کم‌هوشی ملقب هست قوه درک و دریافتش عملکرد ضعیفی دارد پس چگونه به این جایگاه و موفقیت در زندگی رسید و به این اختیارات و محاسنات دست یافت.

روزی داشتم از یک پست اینستاگرام بازدید می‌کردم که دیدم سؤال آسانی مطرح کرده و در اسلاید بعدی جوابش به غلط قرار داده بود با تمضحک گفتم چه نابخردی در این پست به چشم می‌خورد بعد فهمیدم که طراح پست اتفاقاً چقدر زیرک بوده که چنین اشتباهی در طرح سؤال گذاشته که افراد مثل من که خود را تیزبین می‌دانند از آن چنین اشکالی در بیاورند و جواب درست را در کامنت عنوان کنند و به اینگونه با افزایش تعداد کامنت به سلامت و رشد پیجشان کمک کند.

بر سر یک درس دانشگاه با خودم اینطور برداشت کردم استادم چقدر بی توجه عمل کرده است که از دانشجوی هایش خواسته تا تکالیف و تمرین‌های کلاسی خود را در گروه بفرستند که اینگونه مجالی ایجاد می‌شود که هر کس از دیگری رونویسی کند؛ بعدها در یافتم که در واقع این رونویسی هم جزو اهداف آموزشی او بود که به این شکل دانشجویها حداقل با نوشتن جواب تمرین مطالب تدریس شده را مرور کنند.

گاهی فردی را به‌خاطر اذعان غیرمنطقی و مضحک تمسخر می‌کنی و نادان می‌خوانی اما بعد متوجه می‌شوی که خودت نادان بودی متوجه مزاح بودن ماهیت آن حرف نشدی.

خیلی‌ها حواس جمع هستند که در حضور بقیه خود را حواس پرت نشان دهند. خیلی احمق‌ها در واقع باهوشانی هستند که احمق بودن را راهی برای کسب منفعت پنداشتند، مثلاً زمانی که می‌خواهند اطلاعات کسب کنند چون به این حقیقت واقف هستند که آدم‌ها وقتی

کسی را احمق فرض کنند راحت‌تر با آن صحبت کرده و بیشتر به آن اطلاعات می‌دهند پس از مواجهه و هم صحبتی با آن‌ها سطح هوش و فهمشان را پایین نشان می‌دهند. عده‌ای هم احمق‌های منقلب هستند، مثلاً زمانی که مطلع می‌شوند احمق فرض شدند در واقع به روی خودشان نمی‌آورند و به این منوال اعتماد و همکاری خود را ادامه می‌دهند چون همین اطلاعاتی که فرد می‌داند که طرف مقابلش تصور غلطی از حقایق دارد که مثلاً نیست‌هایی که هست و هست‌ها را نیست تصور می‌کند، با تمسک با آن خیلی می‌تواند در ادامه رابطه از آن به عنوان پوئن مثبت استفاده کنند و حرکات هوشمندانه اجرا کند چون به وسیله آن یکقدم از فرد مقابل جلو تر می‌افتند و به این ترتیب خیلی حرکت‌های بعدی قابل‌پیش‌بینی می‌شود و خیلی نقشه‌ها را می‌گردند و چون اینکه فرد مورد نظر کارها و برنامه‌هایش طبق دانسته غلطی پیش می‌رود به این طریق فرد می‌تواند روی دست طرف حسابش بلند شود.

فریب خوردن

فریب خوردن معصومانه‌ترین گناه دنیاست. وقتی آدم فریب و رودست می‌خورد در واقع ظلمی در حق خودش روا داشته است. در دنیا ۲ گوش و ۲ چشم و ۲ مغز دیگر اجاره کن که هیچ حرف و حرکتی چه از روی عشق چه از روی وعده چه از روی تهدید فریبا ندهد. همیشه این نکته را در نظر داشته باش که خیلی افراد مدت زیادی هست که در حال فریب ما بودند و زمانی خیالشان راحت شد که فریبشان را خوردیم از این حیث به‌مرور کمتر به خودش زحمت سیاه‌بازی می‌دهد و روزبه‌روز درجه احتیاطش را کمتر می‌کند تا جایی با او پیش می‌رویم که بالاخره متوجه آن نیرنگ و فریبش شویم و تازه آن را محکوم کنیم و متعجب هستیم که چطور این مدت نفهمیدیم که آن ما را فریب می‌داده است.

افراد شیاد و کلاهبرداران زیرک آن بزهی که قصد ارتکاب دارند قبل تصاحب مال آن ارتکاب را بیشتر مذمت و محکوم می‌کنند و حتی قبل آن از قربانی‌ها می‌خواهند در این خصوص بیشتر دقت و مراقبت به خرج دهند تا طعمه کلاهبرداران نشود و در راستای حفظ و مراقبت از آن داشته آگاه‌سازی می‌کنند و این افراد زمانی که با اطلاعات آن شخص در جهت حفظ و اهتمام آن دارایی هوشیار و آگاه می‌شوند او را خیرخواه و دوست خود می‌پندارند و اعتمادشان به او جلب می‌شود و زمانی که شواهد و زمینه را برای اعتماد به آن شخص هموار می‌بینند و اعتماد کردند و اطلاعات و زمینه برای تصاحب مال در اختیارشان گذاشتند فریب می‌خورند و خسارت مادی و روحی برایشان بر جا می‌ماند.

گاهی مطلب پوچ را نباید مطالعه کرد و حرف بیهوده و سرکاری که وقت آدم تلف می‌کند نباید شنید اما وقتی چنین چیزی مطرح شده باید دید آن مطلب و محتوای پوچ مطرح شده چه بوده و آن صحبت‌های گزاف و اراجیفی به میان آمد چه بود و آن جماعت از او چه شنیدند و از جانب او چه مطالبی ملتفت شدند باید وقت صرف کرد واگویی آن را شنید.

آدم‌ها زمانی که فریب زبان سرخ و تظاهر افراد را می‌خورند و از ناراستی و بی‌اعتباری صداقت، کمک و حسن نیت، دوستی، وعده آن‌ها باخبر می‌شوند ۲ موضع از خود نشان می‌دهند یا به روی فرد آورده و او را از این بابت بازخواست می‌کنند یا اینکه حقیقتی که به آن دست پیدا کردند را به روی شخص نیاورده و فقط معامله را فسخ می‌کنند و در حالت سوم اینکه به روی شخص نیاورده و چون حرکت‌های بعدی فرد را می‌دانند از این موقعیت و اطلاعات به نفع خودشان استفاده کنند؛ فریب‌دادن عمل مهیب است اما فریب دادن فرد از اینکه قصد فریب‌دادنمان دارد مهیب‌تر است.

این صحت دارد که معمولاً افراد به جنسیت مقابل گرایش و تمایل نشان می‌دهند و ابراز علاقه می‌کنند ولی وقتش که برسد و پایش که که بیافتد پشت هم جنسان خود می‌ایستد و با قرار گرفتن در صف مدافعان از آن‌ها جانبداری می‌کنند و عموماً در حماسه و افتخار آفرینی و پیروزی‌ها چه در دنیای حضوری و چه در فضای مجازی به خاطر آن احساس تعلقی که به آن جنسیت تعلق دارند به نسبت بیشتر به تشویق و اعتلای دستاورد و موفقیت همجنس خودشان می‌پردازند و در ابراز همدردی و تسلیت پیش قدم تر هستند و بیشتر موفقیت و تفخیرات جنسیت مقابل را بزرگ جلوه می‌دهند و ارج می‌نهند و چون خود نیز از قبل آن احساس قدرت و برتری کند این قضیه در رابطه با نژاد هم صادق است.

محبت‌ها و حمایت‌های سوری افراد به غریبه‌ها دارند را مبنا قرار نده که در وقت مهم‌تر و اساسی‌تر پشت و در سنگر حال و حقوق افراد با خویشاوندی نزدیک‌تر به خود می‌ایستند.

برخورد و کنش انسان‌ها

حق

اگر می‌خواهی در زندگی کامروا باشی، پس باید در زندگی همیشه حق و حد خودت را بدانی.

این‌که بعضی‌ها ظلم می‌بینند و دلشان مدام شکسته می‌شود، فقط به خاطر پاک بودن قلبشان نیست، بلکه درصدی به خاطر پاک بودن مغزشان است.

در زندگی، مثل مترسک، بی‌تفاوت نباش که دیگران هر رفتاری را که دلشان خواست، با تو انجام دهند؛ مثل عروسک خیمه شبازی نباش تا هر قدرتی که روی کار آمد، مطابق خواسته‌اش پیش بروی و آلت دستش شوی.

اگر می‌خواهی در تعاملات روزمره، کمتر با مردم به مشکل بر بخوری و در کنار آن‌ها زندگی مسالمت‌آمیزی داشته باشی، این چند نکته را رعایت کن:

همه افرادی را که با آنها در ارتباطی، دشمن خود فرض نکن و همه آن‌ها را دوست و همراز خود نپندار.

همواره در انتخاب دوست و همنشینت دقت کن و هر کسی را به عنوان دوست صمیمیت نپندار.

هیچگاه از روی هیجان، با کسی دشمنی نکن.

از دیگران انتظار زیادی نداشته باش.

در زندگی‌ات دوربرگردان نصب نکن، تا هیچکس نتواند تو را دور بزند.

برای هر کسی که می‌خواهی، منتظر بمان؛ اما اجازه نده که هیچکس وقت تو را بیهوده تلف کند.

برای هر کسی که می‌خواهی، در آب نمک بمان؛ اما اجازه نده هیچکس شورش را در بیاورد.

با هر کسی که می‌خواهی، بساز؛ اما آینده‌ات را در نظر بگیر و اجازه نده که هیچکس آن را بسوزاند.

با هر کسی که می‌خواهی، سر کن؛ اما اجازه نده که هیچکس تو را سر بدواند.

با هر کسی که می‌خواهی، تا انتهای دنیا برو؛ اما اجازه نده که هیچکس تو را بازی دهد.

وقتی کسی به تو ضربه زد و آسیب دیدی؛ بیشتر از آن که از خود فرد بابت این ضربه عصبانی باشی، از خودت عصبانی می‌شوی که چرا این‌قدر امکان و میدان برای او ایجاد کرده بودی که به تو ضربه وارد آورد.

شاید خسارت و تبعات اشتباهات تو، آنقدر هم زیاد نباشد؛ اما، این‌که فاعلش جسارت کرد و به خود اجازه داد که دست به انجام چنین کاری بزند، موجب می‌شود که احساس خشم و انزجار تو را برانگیزاند.

همیشه این احتمال را در نظر بگیر برخی افرادی که با آنها در ارتباط هستی، ممکن است برخلاف ظاهرشان، «تو زرد» از آب در بیایند؛ تا در این مواقع، بعد از فهمیدنش، «رو زرد» نشوی.

آدم‌ها در جهان، نقاص ۲ چیز را می‌پردازند: یکی کارهای اشتباهی که در حق خود و دیگران انجام می‌دهند؛ و دیگری کارهای خوبی که در حق آدم‌های اشتباهی انجام می‌دهند.

یخ هر کسی را آب نکن، چون خیلی آدم‌ها به منزله یخ روی کیبرد می‌مانند که اگر یخ‌شان باز شود، می‌زنند سیستم داخلش را از هم می‌پاشانند.

اتفاقاً افراد باید با ما مقداری رودربایستی داشته باشند و مقداری ترس و خجالت از ما ته دلشان باشد تا این مقدار ترس، آن‌ها را هشیار نگه دارد تا حواسشان به حرف و کردارشان باشد و پای خود را فراتر از حریمی که بینشان تعیین شده، نگذارند.

در زندگی حواست باشد:

هیچگاه آدم از خود راضی سفارش نده تا آدم لجباز تحویل نگیری.

هیچگاه آدم بی وجدان سفارش نده تا آدم ظالم تحویل نگیری.

هیچگاه آدم مغرور سفارش نده تا آدم ناسازگار تحویل نگیری.

هیچگاه آدم خود شیفته سفارش نده تا آدم بدزبان تحویل نگیری.

هیچگاه آدم بی تفاوت سفارش نده تا آدم جفاکار تحویل نگیری.

همواره برای خودت حریم قائل شو؛ تا کسی بابت برخورد خوب و لطف‌هایت، فکر سو استفاده به سرش نزنند.

وقتی برای خود حریم قائل نمی‌شوی، فقط به این معنا نیست که می‌توانی پایت را تا هر کجا که خواستی، فراتر بگذاری؛ بلکه این تعبیر نیز می‌شود که به دیگران اجازه می‌دهی تا هر موقع که دلشان بخواهد، از حد خود فراتر بروند. مرز، علاوه بر اینکه نمی‌گذارد تو هر حرفی بزنی و هر رفتاری از خود نشان دهی، این نقش را هم ایفا می‌کند که اجازه ندهد افراد از یک حدی به تو نزدیکتر شوند و از یک سطحی پایین‌تر با تو حرف بزنند. هرچند مقیاس این حریم نسبت به کسانی که با آنها ارتباط داری (پدر، مادر، فرزند و...)، متفاوت است.

در دنیا اگر برای خود حریم در نظر نگیری و از حق و حقوق دفاع نکنی، شاهد این خواهی بود که آدم‌ها به راحتی تمام داریات و حتی جانت را از تو خواهند گرفت؛ هرچقدر آدم‌ها را در حریمت پذیرا باشی آن بیشتر جا باز خواهد کرد.

گربه‌ها معمولاً پرنده‌هایی را شکار می‌کنند که در سطح پایین‌تری پرواز می‌کنند. دزدها نیز معمولاً برای دزدی، خانه‌هایی را انتخاب می‌کنند که ارتفاع دیوارشان کوتاه‌تر باشد.

گاهی خود آدم‌ها در گلیم خود، جا باز می‌کنند و به دیگران اجازه می‌دهند تا به حریمشان تعدی کنند.

تا زمانی که آدم‌های بی‌عزت وجود داشته باشند، آنگاه آدم‌های ستیزه‌گر و بالادست نیز از پرتویشان به میان خواهند آمد.

تا زمانی که آدم‌های بی‌غیرت وجود داشته باشند، آنگاه آدم‌های زورگو و سلطه‌گر نیز از پرتویشان به میان خواهند آمد.

تا زمانی که آدم‌های سست‌عنصر وجود داشته باشند، آنگاه آدم‌های فرصت‌طلب نیز از پرتویشان به میان خواهند آمد.

تا زمانی که آدم‌های گوسفندصفت وجود داشته باشند، آنگاه آدم‌های گرگ‌صفت نیز از پرتویشان به میان خواهند آمد.

روزی مردی به همسرش خیانت کرد؛ همسرش، اندوهناک از او پرسید: «مگر من چگونه بودم؟ چه برایت کم گذاشتم؟ من چه کاری باید می‌کردم که نکردم؟ و چه کاری نباید انجام می‌دادم که انجام دادم؟» مرد جواب داد: «تو متعهد و با اخلاق بودی؛ اما مشکل اینجاست که من نیستم.»

گاهی در جاده زندگی، رانندگی خوبی داری و قوانین را به خوبی رعایت می‌کنی؛ اما باز هم تصادف می‌کنی؛ چون فرد دیگری که رانندگی خوبی ندارد و به قوانین رانندگی پایبند نیست، از راه می‌رسد و با تخلف خود، موجب بروز این حادثه می‌شود.

گاهی تو راه درست خودت را می‌روی؛ ولی یک از خدا بی‌خبری یا فرد سهل‌انگاری از راه می‌رسد و زندگی‌ات را آگاهانه و یا ناآگاهانه متلاشی می‌کند. به عنوان نمونه، فردی که هیچگاه پایش به کلانتری نرسیده، به خاطر سهل‌انگاری خود و یا شخص دیگری، سال‌ها درگیر یک پرونده می‌شود.

گاهی فردی که در عمرش هیچگاه از کسی در خواستی نکرده، به خاطر سهل‌انگاری آگاهانه یا ناآگاهانه شخص دیگری، گرفتار شده و مجبور می‌شود تا برای نجات خود از آن گرفتاری، التماس کند.

باید بدانی که در هر موقعیتی چه واکنشی لازم است. گاهی ممکن است رفتار خیلی تند تو در برابر بعضی‌ها و در برخی موقعیت‌ها، گناه و اشتباه بزرگی تلقی شود؛ گاهی نیز برعکس آن صادق است و ممکن است که سکوت در برابر بعضی‌ها در بعضی موقعیت‌ها و در برابر برخی تعدی‌ها، به ما آسیب وارد آورد.

یکی از اشکالات اساسی خیلی از آدم‌ها این است که گاهی تصمیماتی را به اشتباه و یا وارونه می‌گیرند؛ به عنوان نمونه، گاهی در برابر کسانی که عمداً قصد آسیب زدن به ما را داشته‌اند ولی به اهداف شومشان نرسیده‌اند، واکنش خاصی نشان نمی‌دهیم و به راحتی از عمل آنها چشم‌پوشی می‌کنیم. از طرف دیگر، به سمت کسی که غیر عمد به ما آسیب وارد کرد، هجوم می‌بریم.

گاهی با اینکه آدمی قصد و نیت این را پیدا کرده بود که لطفی در حقمان انجام دهد؛ اما ممکن است شرایط مهیا نشود و اوضاع‌انگونه پیش رود که دیگر به آن لطف و کمکی که خود را برای انجام دادنش آماده کرده بود نیازی نباشد و یا جهت یاری اعلام‌آمدگی کرد ولی شرایط‌انگونه برایش رقم خورد که قادر به رجوع و کمک به ما نباشد؛ اما با این وجود ما باید ارادت و محبت او را درک کرده و قدردان التفات او باشیم؛ چرا که همین خیر خواهی و نیت قلبی او حتی از خدمتی می‌خواست از او بر آید، از اهمیت و ارزش بیشتری برخوردار است. نامنصفانه است جواب و برخورد به زیان‌عمدی که از روی تخلیه‌عده و حسادت درونی از دست بر آمده با خسران غیر عمدی که از روی ناآگاهی و حواسپرتی از دست در رفته یکسان باشد.

اگر کسی از روی عمد و اراده، قصد ضربه زدن به ما را داشته باشد، ولی موفق به انجام آن کار نشود؛ ما نباید با این وجود به او به چشم آدم بی‌گناه و بی‌آزار نگاه کنیم و موضع احتیاط‌گرانه‌ای نسبت به او داشته باشیم و گاهی مواضع بازدارنده داشته باشیم چون وقتی در برابر اجحاف و نقض حقوقمان توسط فرد تعدی‌گر کوتاه بیاییم، ممکن است آن فرد با خود فکر کند که هر وقت اراده کرد می‌تواند رو دست ما بلند شود.

در گفتگو با افراد مختلف، بهتر است با هر فردی با زبان مخصوص خودش صحبت شود تا بتواند با آن توابع ارتباط بیشتری برقرار کند؛ برخی افراد هستند که در گفتگوهای خود با سایر افراد، از یک نوع لحن و گویش و ادبیات زنده و نامحترمانه استفاده می‌کنند؛ این نوع لحن ممکن است به برخی افراد برنخورد و موجب رنجش و ناراحتی آنها نگردد؛ اما اگر فردی پیدا شود که بابت این نوع رفتار، ناراحت شود، آنگاه ممکن است که واکنشی تهاجمی در وی ظاهر گردد که در مقابل این افراد بی‌پروا بایستند تا حد خودشان خاطر نشان کنند. چون این افراد تا به حال بابت رفتار و عمل گستاخانه خود، بازتابی ندیده‌اند؛ در صورت مشاهده اولین بازتاب، ممکن است به آن‌ها بر بخورد و حتی شاک و رنجیدم‌خاطر هم شوند که چرا این فرد نسبت به بیان آن‌ها موضع گرفته و حساسیت نشان داده است.

اتفاقاً آدم‌هایی که نسبت به رفتارهای خلاف شئون‌ات نظیر به اهانت و هتاک و واکنش نشان می‌دهند و اعتراض می‌کنند لوس و پر افاده نیستند در واقع ایراد از آن‌ها است که به بی‌احترامی و بی‌ادبی عادت کردند.

در حقیقت، اصل کلام این است که در مقابل هر شخصی را که با رفتارش به تو و عزیزانت آسیب می‌زند، بایست و نگذار بیشتر از این جلو بیاید؛ حتی اگر ضرر و آسیب درد نداشته باشد و یا از آن کار لذت ببری نگذار پیشروی کند چون نتیجه‌اش بسیار دردناک خواهد بود.

خیلی از ما به اشتباه فکر می‌کنیم که اگر ما در مجموعه‌ای وظیفه‌مان را به درستی انجام ندهیم، این مسئله به خودمان مربوط است؛ در حالی که اینگونه نیست و این فرضیه غلط است چون ممکن است در مجموعه‌ای، به خاطر اشتباه یک فرد، تمام زحمات کل اعضای مجموعه از بین برود و یا سرعت و راندمان انجام کار کاهش یابد.

در اموراتی که منافع عام در بر دارد خودش می‌داند خودش باید بفهمد برای دستور کار مقبول نیست چون شاید فرد نخواهد بداند یا بداند نخواهد انگونه شایسته است عمل کند پس منافع بقیه چه می‌شود برای آنکس که خود وظیفه اش را نمی‌داند باید وظایفشان را به آن‌ها خاطر نشان و در صورت نیاز متنبه کرد.

ما در محیط عرضه در یک مجموعه شبکه‌ای مرتبط، در تعامل با تعداد زیادی زیر مجموعه هستیم. اگر در آن بیرون محل تبادلات رفاهی را یک مجموعه فرض کنیم، آنگاه فروشگاه، بانک، تعمیرگاه و غیره جزو زیرمجموعه این مکان تلقی خواهند شد که هر یک

وظایفی را به دنبال می‌کنند که خواه یا ناخواه وضعیت و پیشبرد امور افراد این مجموعه را زنجیروار به هم مرتبط می‌کند. به عنوان نمونه، اگر در اماکن عمومی، دستگاه الکترونیکی خودپرداز به خاطر تعلل کارمند بانک خوب کار نکند، ما نمی‌توانیم پول نقد برداشت کنیم و کارهای دیگرمان نیز دچار اختلال خواهد شد. تعمیر کار بدون دریافت پول قادر به تعمیر خودرو نخواهد بود؛ راننده این خودرو که در آژانس فعالیت می‌کند، دیگر نمی‌تواند مسافر خود را به محل کارش برساند و مسافر نیز به موقع به محل کار خود نخواهد رسید و این زنجیره توقف و رواکد زنجیره وار ادامه خواهد داشت.

اما اگر کارمند بانک در کار خود تعلل نمی‌کرد و در خودپرداز پول نقد موجود بود، راننده خودرو هزینه تعمیر خودروی خود را به تعمیرکار پرداخت می‌کرد؛ مکانیک خودرو را تعمیر می‌نمود و راننده آژانس، مسافرش را به موقع به محل کارش می‌رساند و زنجیره وار کارها به درستی پیش می‌رفت.

پس نتیجه بر این می‌شود که اگر یک فرد در یک مجموعه تعلل کند و وظیفه خود را به درستی انجام ندهد و فکر کند این مسئله فقط به خود او ارتباط دارد، این فرد برخلاف باید بداند که تعلل وی باعث می‌شود به فعالیت‌های تمام مجموعه اختلال وارد شود.

پس وقتی عضو یک مجموعه هستی، نسبت به اعمال خود بی تفاوت نباش و در مقابل تعلل و کوتاهی دیگران نیز به آن‌ها تذکر بده.

اگر پای سلامتی جسم و روانت به میان است هرگز از حقوق طبیعی ات کوتاه نیا؛ وقتی کوتاهی افراد را می‌بینی، به آن‌ها تذکر بده. به عنوان نمونه، وقتی یک بیماری همه‌گیر و ویروسی وجود دارد، تو به اشخاصی که ماسک ندارند و مسائل بهداشتی را رعایت نمی‌کنند، تذکر بده تا هم او و هم تواز آن بیماری همه‌گیر در امان بمانند. یا وقتی که سوار خودرویی شدید، وقتی می‌بینی که راننده بدون احتیاط و با سرعت غیرمجاز رانندگی می‌کند، به او تذکر بده تا با رعایت قانون، سرعت مجاز را برای حرکت در نظر بگیرد.

اگر شک داری کسی به تو ظلمی کرده است یا نه؛ به او یک دستی بزن؛ به‌گونه‌ای تظاهر کن که از همه جریان ماجرا با خبر شدی و فقط نیت و دلیل انجامش را سوال کن یا پیرامون سوالات جزئی پیرو از اطلاع از آن قضیه بپرس.

اگر از فردی شاکی هستی که دیگر نمی‌توانی رفتارش را تحمل کنی و از طرفی رویت نمی‌شود که وی را مواخذ کنی؛ آنگاه مشابه این عمل را که در دیگران وجود دارد، مثال بزن و فرد مقابت را توجیه کن که این رفتار اشتباه است و موجب رنجش خاطر تو خواهد شد.

به عنوان نمونه، اگر همان عمل توسط فرد دیگری آشکارا انجام می‌شود و خاطی هم از آن مطلع است؛ در حضورش این رفتار را محکوم کن و مقدار رنجش و آزاردگی ناشی از آن عمل را برای وی توصیف کن تا آن فرد به رنجش تو پی ببرد و رفتار خود را اصلاح نماید.

زمانی که فرد بابت خطا و ظلمش اعتراف می‌کند، در این زمان بیشترین ابراز صمیمیت و خطاب‌های محبت‌آمیز را (مثل عزیزم، گلم، جانم) داشته باش تا فرد مقابل، آنچه را که در دل خود دارد، به راحتی بیان کند و بر حقیقت تدفین شده در قلبش اقرار نماید.

گرفتن حق

اگر حقت را خوردند، حتی اگر دنیا گرد هم نباشد، با سوهان حق طلبی آن را گرد کن و حق خود را بازپس بگیر.

متأسفانه در این دنیا کسانی که حریمی برای خود قائل نمی‌شوند، از حق خود کوتاه می‌آیند که از حق انجام فعالیت و برخورداری یا ناآگاه هستند یا نسبت به آن کاهل و سست عنصر می‌باشند و با محروم شدن از آن مشکلی ندارند و طبعاً از محرومیت و اجحاف حق خود موضع نمی‌گیرند.

تو نیز همواره سعی کن تا برای دستیابی به حق خودت، هیچ‌گاه کوتاه نیایی. به صورت درست و اصولی، همواره تمام تلاشت را انجام بده و نگذار کسی حقت را بخورد.

بخش و از خود گذشتگی کن؛ اما سعی کن که این بخشش و گذشت تو، باعث بد عادت شدن دیگران نشود و از سکونت این برداشت را پیدا نکنند که جواب هر اهانت و بدی نرمش و چشم پوشی است؛ گاهی هم حق و سهمت را به طور کامل و تمام بگیر تا فکر نکنند که ببخشش و از خود گذشتگی‌هایت، ناشی از بی‌عرضگی توست که این تفکر باعث می‌شود در آینده نیز تو را در هر موردی نادیده بگیرند.

گاهی کوتاه آمدن نسبت به حق و حقوق خود، منجر به ظلم به خود و دیگری خواهد بود. وقتی کسانی هستند که حاضرند برای کسب بیشتر از شأن و شرف خود مایه بگذارند عده‌ای سرپرست نگاهشان به پرداخت حق الزحمه‌های کمتر می‌رود. تا وقتی این افرادی هستند که حاضرند با حقوق کمتر از تلاشی که انجام می‌دهند، مشغول به کار بشوند به مستمری دهندگان حداقل حقوق و بهره را برای کارگزار در نظر می‌گیرند چون حدالمقدور تلاش می‌کنند عایدات و ماخوذات از چرخه کار را برای خود نگه دارند. کارفرما هم وقتی ببینند که کارگرس از حقوق کمش اعتراض می‌کند، او را کنار گذاشته و فرد دیگری را که کمتر از مزد واقعی خود حاضر به کار است، می‌داند برایش به راحتی جایگزین پیدا می‌شود او را اخراج می‌کند و فرد دیگر به جایش مشغول به کار می‌کند که این فرد جدید، نه تنها در حق خود، بلکه در حق سایر کارگران نیز ظلم کرده است؛ در شرایط مشابه نیز کارفرما فردی را استخدام می‌کند که مزد کمتری قبول می‌کند. اگر همه کارگران با هم متحد و یک صدا باشند و برای انجام کار، مزد ثابتی را در نظر بگیرند و همان مقدار نه کمتر و نه بیشتر طلب کنند، آنگاه کارفرما نیز به خود اجازه نمی‌دهد که مزد کمتری به کارگران خود پرداخت کند و اینگونه در حق کسی بی‌انصافی و مالخوری صورت نمی‌گیرد و کارگران نیز به سهم واقعی خود دست خواهند یافت.

اینکه رابطه‌های عاشقانه جدی نمی‌گیرند، موجب می‌شود که افرادی نسبت به حفظ و استحکام رابطه، خود را متعهد و ملزم ندانند و زحمت بهبود و اصلاح نقاط ضعف و اشکالات آن را به خود ندهند و هر وقت احساس تنوع طلبی بر آن‌ها قالب شد و از مقید ماندن بر سر یک نفر زده و از آن رنجه شدند به راحتی از آن رابطه پا پس بکشند و

رابطه عاشقانه شان پشت پا بزنند و آن فرد از موکب دل بلند می‌کنند و جایش را به دیگری می‌دهند.

در برخورد با تظلم و حق خوری

من قبلاً فکر می‌کردم کسانی که آدم‌ها را تنبیه می‌کنند؛ بسیار بی‌رحم هستند؛ همچنین فکر می‌کردم کسانی که مجرمی را جلوی چشم بقیه تنبیه می‌کنند، بسیار شقی القلب هستند. اما وقتی بزرگتر شدم، فهمیدم کسانی که اشتباه دیگران را می‌بینند، ولی از تنبیه آن‌ها سرباز می‌زنند، بی‌رحم‌اند؛ چون جلوی اشتباه بعدی آن افراد را نمی‌گیرند. کسانی که گناهکاران خیره سر را در مقابل دیگران تنبیه نکنند، بسیار شقی القلب هستند؛ چون جلوی اشتباه آن‌ها را نمی‌گیرند.

وقتی کسی با حرف و حرکتی تو را آزار می‌دهد، قبل از هر کاری این ناراحتی و دلخوری به وجود آمده را ابراز کن؛ سپس، اگر آن فرد به رفتار آزار دهنده‌اش ادامه داد، کارش را محکوم کن.

نباید خودمان رسماً مجری قانون بدانیم.

قبل برخورد با حرمت شکن ابتدا به او هشدار بده و قبل هشدار، به او تذکر بده با آرامش دلیل و انگیزه این رفتارش از او سوال کن و حدالمقدور مسالمت آمیز و با ماماشات با او حرف بزن و او را متوجه قبح و عاقبت کارش کن، شاید وجدانش هنوز فعال باشد و با شنیدن آن شکایت تصمیم بگیرد که از این پس ات قواعد اخلاقی و آداب اجتماعی را رعایت کند.

ما نباید خودسرانه از کسی انتقام بگیریم؛ بلکه برای تنبیه طرف مقابل، باید او را به دست قانون بسپاریم و نباید خود را رسماً مجری قانون بدانیم.

در مسائل اساسی و قائله‌دار، همیشه بگذار قانون تقاص ظلمی که کسی در حقت روا داشته است، جلو آمده و بگیرد و اگر به شخصه حسابت را صاف کردی، دیگر حق نداری حرف و حرکت خصمانه و توبیخ‌گرانه‌ای در انضمام داشته باشی.

کسی با بی‌شرف و بی‌حیثیت و بی‌خانواده بودن بی‌طرف و بی‌حیثیت و بی‌خانواده نمی‌شود ولی اگر با آن فرد بدنی برخورد شود او حقیقتاً گیش و گاش و ناقص، مضروب، مصدوم و حتی مقتول می‌شود.

وقتی به شخصیت و مقامت جسارت و تعدی کردند و تو در مقابل گذشت کردی و یا اینکه جوابشان را دادی و قائله ختم به خیر شد؛ دیگر این ماجرا را به خصوص نزد کسی که نسبت به تو حساسیت و غیرت دارد، بازگو نکن تا جنجال دیگری به پا نشود و آتش بغض و غضب، بار دیگر شعلهور نگردد که این آتش، اول پای آن شخص و بعد پای تو را خواهد گرفت.

البته گاهی باید برخی مزاحمت‌ها و آزارها را بدون ایجاد جنجال، خودت حل کنی. گاهی اوقات برای حل یک مشکل، حتما باید از افراد باتجربه‌تر کمک بگیری و برای حل آن‌ها اقدام کنی.

ح د م ا

در این دنیا تهدید، تهدید؛ تقاضا، تقاضا؛ بددهنی، بددهنی؛ فالور، فالور؛ پول، پول؛ حرف، حرف؛ نه، نه؛ لجبازی، لجبازی؛ رک گویی، رک گویی؛ بدجنسی، بدجنسی؛ بی‌مهری، بی‌مهری می‌آورد.

هر چقدر برای کسی کار بتراشی و خواسته‌ای را مطرح کنی؛ آنگاه از تو در همان حد یا بیشتر انتظار و خواسته پیدا می‌کند. هر چقدر لحن و لفظ صمیمی در صحبت به کار ببری؛ آنگاه با تو با همان لحن و لفظ، صحبت خواهند کرد، اگر با دیگران سر سنگین برخورد کنی؛ آنگاه دیگران نیز با تو سر سنگین رفتار خواهند کرد. اگر با دیگران صمیمی رفتار کنی؛ آنگاه دیگران نیز با تو صمیمی رفتار خواهند کرد، اگر در گفتگو با دیگران از ادبیات خصمانه استفاده کنی؛ آنگاه دیگران نیز در گفتگو با تو از ادبیات خصمانه استفاده خواهند کرد و اگر ادبیات سخیف بکار ببری؛ ادبیات سخیف به کار خواهند برد.

اگر ما ادم هانسبت به روان و دل آدمی بی تفاوت باشیم او هم نسبت به روان و دل ما بی اهمیت خواهند بود و همانطور که می‌بیند دیگران نسبت به حال و مالش بی رحم هستند پس در خود به این نتیجه می‌رسد که پس چرا من بی رحم نباشم و ترکشش به افرادی که مثل او قبلاً رویه و منش خوبی داشتند می‌رسد و آن‌ها به ویروس قساوت آلوده کرده به این ترتیب آن‌ها را به جمع نا اهلان اضافه می‌کنند و اینگونه کل شهر را ادم‌های بی رحم و بی تفاوت فرا می‌گیرد.

و اگر با دیگران رک و بی‌پروا صحبت می‌کنی؛ آنگاه نباید انتظار داشته باشی که دیگران با تو خویشتن دار باشند.

وقتی با کسی شوخی می‌کنی؛ در مقابل، آن شخص هم با تو شوخی خواهد کرد. اگر از کسی درخواست و توقع داشته باشی؛ در مقابل، آن شخص نیز نسبت به تو، درجه توقعش بالاتر خواهد رفت. اگر با کسی بدرفتاری کنی؛ در مقابل، آن شخص نیز با تو بدرفتاری خواهد کرد.

وقتی فردی به وسیله یا ابزاری نیاز دارد که تو از آن ابزار بهره می‌بری و می‌توانی به آن فرد قرض بدهی، اگر از روی چشم تنگی و خساست، از امانت سپردن آن ابزار امتناع ورزی، منتظر چرخش روزگار باش؛ چرا که روزی ممکن است که تو به وسیله و ابزاری نیاز داشته باشی و بخواهی آن را قرض بگیری؛ در آن صورت اگر کارت به آن فرد بیافتد، او نیز از امانت سپردن آن ابزار به تو خودداری خواهد کرد.

می‌دانیم که هر دیدی، باز دیدی دارد. وقتی چندین بار مهمانی را به خانه خود، دعوت می‌کنیم؛ اما خود به خانه آن‌ها جهت دید و بازدید سر نزنیم؛ ممکن است اهالی آن خانه، از ما ناراحت شوند و دیگر گذرشان به خانه ما نیافتد.

آدم‌ها را بابت قید و قباحات تا به حدی از کلافگی و عذاب نرسان تا از طرف آن‌ها حرف و رفتاری را که هیچ وقت توقعش را نداری، نشنوی و نبینی.

وقتی ما برای کسی ارزش و احترام قائل نمی‌شویم و برای خدمتی که برایش زحمت کشیده و وقت و انرژی نمی‌گذاریم او را از آن حق العمل و یا از چشمداشت‌هایی چه معنوی و چه مادی برخوردار نمی‌کنیم و به خود اجازه می‌دهیم که در حقش ظلم روا سازیم و حقوقش را نادیده بگیریم، او هم به خود اجازه می‌دهد که به ما ظلم کند و به نوع خودش، حقوق ما را نادیده بگیرد.

وقتی مستقیم یا غیرمستقیم، در خفا یا در جمع، حرمت کسی را می‌شکنیم؛ انگار قبح آن عمل نزد آن فرد را نیز می‌شکنیم و به نوعی به او نیز مجوز دادیم همین کار را با ما انجام دهد.

آدم‌ها سعی می‌کنند که در مقابل نفسشان برای انجام بعضی ظلم‌ها مثل بدگویی، رسوایی و برملا کردن راز بایستند؛ از این رو، خیلی افراد در کمین هستند که با رعایت نکردن یک قانون و هنجار توسط شما، خودشان را از قید بند رعایت اصول اخلاقی آزاد کنند؛ پس، اگر حرمت بشکنی و ظلمی در حق‌شان بکنی؛ آنگاه افسار خویشنداری‌شان گسیخته می‌شود و به همان نسبت به خودشان اجازه می‌دهند که در حق‌تان ظلم کنند.

وقتی که دیگران ارزش و احترام تو را ننگه می‌دارند و هنگام گفتگوی مجازی، از صفحه تو بیرون نمی‌روند؛ تو نیز باید اینگونه باشی. اگر تو در هنگام گفتگوی مجازی، بدون پایان دادن گفتگو صفحه را ترک می‌کنی و یا زمان حضور به کار دیگری مشغول می‌شوی؛ آنگاه آن‌ها دیگر خودشان را در مضایقه نمی‌گذارند و از این پس، مانند تو رفتار می‌کنند. آدم‌ها از بدقولی و ارزش قائل نشدن برای زمان دیگران بیزارند؛ بنابراین، افراد از رفتاری مثل قطع ناگهانی روند مکالمه و گفتگوی مجازی و یا وقت نشناسی در قرارهای تنظیم شده، بیزارند و در ابتدا از طرف مقابلشان به خاطر این رفتار شکایت می‌کنند یا از عدم اجابت انتظار خود از آن‌ها گلایه می‌کنند؛ در قدم بعدی وقتی ببینند که طرف مقابلشان نسبت به اعتراض آن‌ها بی‌توجهی می‌کند، آنگاه دیگر الزامی برای رعایت آن اصول اخلاقی نمی‌بینند.

گاهی طرف در زمانی که با اقدام و برخوردی توسط دیگری رو به رو می‌شود که آسایش و تمرکزش بهم می‌ریزد شاید بابت این عمل رو در رو به او اعتراض نکند ولی به خود این حق و اجازه را می‌دهد که در حضور شخص آن‌ها نیز آزادانه همان کار را با همان ضربت و صوت اعمال کند.

کاش این مردم ابر توهم را از مغزشان دور کنند و بدانند که با بروز این حرکات و رفتارهای زیر، خفن و جذاب نمی‌شوند:

- ✓ آن دسته از افرادی جواب پیام و تماس (به خاطر کلاس گذاشتن و حال نداشتن) نمی‌دهند.
- ✓ آن‌هایی که جواب سر بالا می‌دهند.
- ✓ آن‌هایی که در جواب و پذیرش مراجعه کننده طاقچه بالا می‌گذارند.
- ✓ آن اشخاصی که وقتی کسی آن‌ها را صدا می‌کند، با اینکه می‌شنوند ولی بر نمی‌گردند.
- ✓ آن افرادی که موقع خروج، درب را محکم به هم می‌کوبند.
- ✓ آن کسانی که صم و بکم در مهمانی یکجا می‌نشینند و در هنگام پذیرایی شدن، به هیچ خوراکی لب نمی‌زنند.
- ✓ موقع تحویل لباس و ملافه که از روی لطف به آن‌ها داده شده، به جای تشکر جلو چشم طرف، آن را بو و برانداز می‌کنند.
- ✓ در هنگام حرف زدن، پشتشان را به طرف می‌کنند و همان‌طور که به منظره پنجره خیره شده‌اند، صحبت می‌کنند.

وقتی نسبت به کسی نامهربانی کنی، نباید انتظار داشته باشی که او در حق تو مهربانی نماید. وقتی که به کسی خوبی نکنی؛ آنگاه او هم به تو خوبی نمی‌کند و به این منوال بی‌مهری‌های بینتان تداوم پیدا می‌کند. اگر برای کسی احترام قائل نشوی؛ آن‌گاه آن شخص نیز برای تو احترامی قائل نخواهد شد؛ در نتیجه، این حرمت‌شکنی‌ها ادامه خواهند یافت. اگر نسبت به احوالات و جریانات زندگی کسی بی‌تفاوت شوی، او نیز نسبت به حال و رویکرد هایت بی‌تفاوت خواهند شد و این سردی و بی‌توجهی بینتان پرورش پیدا خواهد کرد.

کسی که نسبت به هر شرط و شرایطی زبان می‌آید و سهم خودش بدون تعارف و رودربایستی طلب می‌کند، این طریقه اش به این خاطر است که برایش مهم نیست که شخصیت او را از رفتار و گفتار گستاخ و بی‌گذشت برداشت کنند و حتی از او حس نفرت استخراج شود و با او مواضع بدی پیدا کنند چون اگر خلاف این عمل رفتار کنند می‌داند مرام و منش بسیاری از آدم‌ها این نیست که در جبران چنین اعمالی، در مقابل با او چنین رفتار نخواهند کرد و اینگونه نیست که با نجابت زبانی و خویش‌ننداری، شخصیتش را موقر و موجه منظور کنند و احساسی ابراز کنند که گواه این رضایت است و بخواهند بابتش قدرشناسی و مهرورزی کنند.

اینکه که فردی با جسارت هر نقد و نظری نسبت به دستور عمل‌های ضبط و بیانیه‌های ابلاغ شده، اذعان می‌کند و هر موضعی نسبت به مکان و موسسه و گروهی به خود می‌گیرد و بی‌پرده از بی‌کفایتی مقامات اجرایی و شرایطها نامطلوب کار انتقاد و شکایت می‌کند؛

شاید برایش آنقدر مدیریت و الحاق مزایا ضعیف است که وابستگی خاطری نسبت به آن حوزه کاری ندارد و برایش چندان اهمیتی ندارد از آن محل کار اخراج شود.

گاهی وقت‌ها اینکه می‌بینی رفتار کسی ناگهان زیر و رو شده؛ شاید بازخورد رفتار تو است که موجب تغییر رفتار فرد مقابل شده است.

دنیایی که در آن به سر می‌بریم، دنیای تبادل است که کار چه حرف و چه برخورد؛ از هر دست بدهی از همان دست می‌گیری. خوب بدهی خوب و بد بدهی بد، دریافت خواهی کرد. اگرهای بگویی هوی می‌شنوی و هر حرفی با هر لحن و در هر سطحی به کسی بزنی حرفی در همان جنس و گونه بارت می‌کنند.

کسی که می‌بیند که بنیه انجام سریع یک کار را ندارد؛ به همین دلیل، باید با دقت و تمرکز بیشتری کار را پیش ببرد تا نیاز به دوباره کاری پیدا نکند شاید برای پیمودن مجدد این مسیر زمان مجال ندهد.

کسی که روان آرام و سالمی ندارد، باید به دیگران کمتر اعتماد کند و از طرفی باید در انتخاب و اعتماد، دقت بیشتری به خرج دهد.

کسی که قدرت تجزیه و تحلیل ذهنی اش ضعیف است باید برای انتخاب و تصمیماتش بیشتر از بقیه مشورت بگیرد و در تصمیماتش عجله نکند و بی‌گدار به آب نزند.

کسی که داشتن یک زندگی بدون حاشیه و آرام را طلب می‌کند باید سعی کند صحبت و حرکت جنجالی در مراوداتش از او سر نزند.

کسی که زود رنج است، پس باید دقت کند که دست به انجام عملی نزند که مورد شماتت و نقد منفی واقع شود.

بعضی‌ها آئینه اخلاق و رفتار دیگران هستند هر برخورد و موضعی ببینند آن را به او بر می‌تابانند؛ اگر دیگران در برخورد با او از اخلاق و رفتار خوبشان رونمایی کنند به دنبالش آن فرد نیز رفتار خوبی از خود منعکس می‌کنند؛ اگر دیگران از خود اخلاق و رفتار بدی نشان بدهند او هم تند و خصمانه رفتار می‌کند پس اگر می‌بینی اخلاق یکی از اطرفیانت عوض شد و رفتارهای تند و پرخاشگرانه از خود نشان داد اول از همه ببین رفتار تو و اطرفیانش اخیرا با او چگونه بوده است.

بدی نکن تا بدی نبینی؛ گوشه نزن تا کنایه نشنوی؛ طعنه نزن تا تشر بهت نزنند؛ تخریب نکن تا تهدیدت نکنند.

اگر به بقیه رو ندهی که به تو بی احترامی نمی‌کنند. به بقیه اجازه جولان ندهی حقت را زیر پا نمی‌گذارند. در حرف هایت جاده ندهی که در حرف‌ها تخریب و تمسخرت نمی‌کنند.

در مقابل تعدی بایست که به چشم به مال و حالت نداشته باشند و به سرشان نزنند که از تو بگیرند.

گاهی افرادی پیدا می‌شوند که در حقت بدی می‌کنند و از محبتت سو استفاده می‌نمایند؛ باید بدانیم که خودمان نیز به مقادیر متفاوتی در وقوع آن نقش داریم؛ چون اصول زیر را رعایت نکردیم:

- ✓ هیچگاه روی اعصاب کسی رژه نرو؛ تا آن شخص برافروخته و عصبی نشود و پرخاش نکند.
- ✓ هیچگاه رفتار بچگانه نداشته باش؛ تا با تو مثل بچه رفتار نکنند و بهره دهی اندازه بچه نداشته باشند.
- ✓ هر نقد و نظری را بسته به موقعیت و شخصیت افراد عنوان کن تا طرف مقابلت رنجور و آزرده خاطر نشود.
- ✓ تا زمانی که اخلاق تو تغییر نکند؛ اخلاق طرف مقابلت نیز تغییر نخواهد کرد.

حق و سهم دیگران

روزی روزگاری سربازان کشور دشمن، برادر پادشاه کشور دیگری را به گروگان گرفتند. پادشاه دشمن، در عوض بخشیدن جان برادر پادشاه، شرط کرد و گفت: «باید منطقه کوچکی از سرزمینت را در ازای جان برادرت به ما ببخشی.» اما پادشاه کشور مقابل، این شرط را نپذیرفت. پادشاه دشمن که از رسیدن به خواسته‌اش ناکام ماند، شرط دیگری را مطرح کرد و گفت: «ای پادشاه، حاضرم که در ازای جان خودت، برادرت را آزاد کنم.» این بار پادشاه این شرط را پذیرفت و قصد داشت که در ازای آزادی برادرش، به پیشگاه پادشاه دشمن حاضر شود و جانش را فدا کند. وقتی پادشاه به دیار دشمن رسید، پادشاه دشمن با دیدن او، چشم‌هایش از شدت تعجب، فراخ گشته بود؛ به همین سبب، رو به پادشاه دیگر کرد و پرسید: «تو در ازای آزادی برادرت، حاضر نشدی منطقه کوچکی از سرزمینت را به من بدهی؛ بگو ببینم چطور حاضر شدی که جان شیرینت خودت را در دست بگیری و به اینجا بیایی.»

پادشاه شریف جواب داد و گفت: «من فقط صاحب خود و دارایی خودم هستم و باکمال میل جانم را برای نجات جان برادرم، نثار می‌کنم؛ اما آن ملکی را که از من می‌خواستی، مالکیت عمومی دارد و من حق تصرف در اموال مردم کشورم را ندارم و نمی‌توانم از اموال مردم به کسی چیزی ببخشم.»

بعضی‌ها ممکن است وقتی که به اموالشان خسارت بزنیم، ما را ببخشند؛ اما در برابر اموال امانی دیگران که در اختیارشان قرار دارد، سکوت اختیار نکنند. در واقع، اگر در مقابل چشمانشان در حق دیگری اجحاف کنیم و یا خسارتی به مالشان بزنیم که آن‌ها مسئول و تاملین‌گر آن بودند، برخورد قاطع و گاه محکومانه‌ای خواهند داشت. بعضی افراد منصف و خدا ترس، ممکن است از حق خود بگذرند که این نشانه جوانمردی و بزرگ منشی آن‌هاست؛ با این وجود، اگر از حق و حقوق دیگران بگذرند و در اجحاف سهم مال و موضع دیگران سکوت پیشه کنند، مرتکب ناعدالتی و ظلم خواهند شد.

سهم هر کس را به خودش واگذار کن تا هر کاری می‌خواهد، انجام بدهد. حتی اگر بخواهد دور بندازد، با آن کاری نداشته باش؛ چون او اختیاردار سهم و اموال خویش است.

درک کردن

انگار آدم‌ها در هیچ وهله‌ای از زمان با ما همسو نبودند؛ زمانی که به دنیا می‌آییم و گریه سر می‌دهیم، آن‌ها در حال خندیدن هستند و زمانی که بار دنیا از دوش‌مان برداشته می‌شود و با لبخندی جان می‌سپاریم، آن‌ها گریه می‌کنند.

آدم‌ها تا به درد هم مبتلا نشوند، نمی‌توانند همدیگر را به طور کامل درک کنند.

آدم وقتی خودش سیر باشد، حال افراد گرسنه را درک نمی‌کند و برای رفع گرسنگی‌اش کاری نمی‌کند.

آدم‌ها تا وقتی جای طرف مقابل نباشند متوجه زشت و زنده بودن بعضی رفتار و برخوردهای خود با بقیه داشتند نمی‌شوند؛ تا زمانی که به آزار و ظلمی که روزی به سر کسی می‌آوردند دچار نشوند، متوجه قبح و رنج آور بودن آن عمل قبیح نخواهند شد.

درک کردن، یعنی احترام گذاشتن به آرزوی دیگران؛ انسان از طریق خودشناسی می‌تواند به دگرشناسی برسد و سایر آدم‌ها را بشناسد. در واقع، اولین گام جهت شناخت سایر انسان‌ها این است که فرد در ابتدا به وجود خودش رجوع کرده و فطرت و کشش‌های فکری و احساسی خود را دنبال کند و از آن تفحص به عمل آورد. چون در سایر انسان‌ها، احساس‌هایی مثل خوشحالی، ترس، غم، خشم و عشقی نهادینه شده وجود دارد که در همه مشترک است. همچنین همه انسان‌ها، تقریباً دارای همان مکانیسم خواب و بیداری با برنامه‌ای تنظیم شده هستند؛ در باقی انسان‌ها، همان جنس مغز با ساختاری برای ثبت و بهره‌گیری از داده مغزی به وجود آمده است که از آن بهره ببرد. انسان‌ها تقریباً همان نوع و میزان پردازش و تسلط به مسائل اطراف دارند که در خود می‌بینند؛ در آن‌ها چشم و گوش و اندام تعبیه شده است که با همان جنس و کارکرد به وجود آمده است. انسان‌های دیگر نیز از همین اندام‌ها بهره می‌برند؛ طی همان مکانیسم، مغزشان از محیط اطلاعات می‌گیرد و درک و پردازش می‌شود.

کاش آدم‌ها می‌دانستند همان جنس کشش که به انجام کار و داشتن چیزی که قصد تصاحب و به دست آوردنش را دارند، ما هم همان جنس تمایل و احساس به انجام کار و داشتن چیزی داریم که برای خود مبنای ارزش و آرزو قرار دادیم و همانقدر مشتاق و بی‌تاب آن‌ها هستیم که آن‌ها مشتاق و حریص خواسته‌هایشان هستند. همانقدر اهدافشان برایشان عزیز و منطقی به نظر می‌آید و تب و تاب رسیدن به آن اهداف را دارند که اهداف ما برایمان ارزشمند است و ما تب و تاب رسیدن به آن را داریم؛ وقتی در زمان عصبانیت و تفکر، حوصله حرف چالش و تفکر برانگیز ندارند، ما هم نداریم؛ همانقدر که دیگران دوست دارند که در مناسبت‌ها به یادشان باشیم، ما هم دوست داریم در مناسب‌ها مثل تولد یا

موفقیت، به یادمان باشند و تبریک بگویند، ما هم با شنیدنش مسرور می‌شویم؛ همانقدر که دیگران دوست دارند به دیدار آن‌ها برویم؛ ما هم دوست داریم شخصی برای احوال‌پرسی پیشقدم شود. همانطور که دیگران از تحسین و تقدیر لذت می‌برند، ما هم لذت می‌بریم. همانطور که دیگران از دروغ و دو رویی و خیانت بیزارند، ما هم بیزار هستیم. پس آدم‌ها با مراجعه به امیال و احساس و فطرت خودشان، تا حدی می‌توانند احساس و امثال درونی ما را متصور شوند و آن را درک کنند و بفهمند در حال و موقعیتی ما چه می‌خواهیم و باید چه رفتاری با ما شود.

کاش آدم‌ها به جای قضاوت یکدیگر، در ابتدا خود را جای همدیگر می‌گذاشتند.

هر وقت که می‌خواهی نسبت به کسی موضع‌گیری و برخورد از خود نشان دهی، خودت را جای طرف مقابل بگذار و ببین در آن موقعیت، مناسب‌ترین حرف و رفتار در مواجهه با این صحبت یا پدیده چیست.

بعضی رفتارها زنده هستند و افراد در مقابل آن رفتارها، از خود واکنش نشان می‌دهند؛ بازخورد این رفتارها، رفتارهای زنده دیگری هستند که دیگران در پاسخ به عمل ما، به ما برمی‌گردانند تا قبح آن عمل را نشان دهند.

شاید حتی اطلاع نداشته باشی که در این دنیا بسیاری از کارها گناه است. زمانی که در جمعی مشغول کار مفید و سازنده هستی؛ اما به خاطر سختی و یا فشاردگی آن کار، مدام بی‌رغبتی از خود نشان می‌دهی و جملات مأیوس‌کننده از خود گسیل کنی و انرژی منفی بفرستی؛ حضور و فعالیت ناله بار تو باعث می‌شود که انگیزه افراد دیگر در آن جمع برای انجام کار تحلیل رود؛ در نتیجه، ممکن است این رویکرد برخوردی تو به کاهش کیفیت و حتی توقف کار توسط عوامل اجرا منجر گردد؛ پس تحت این شرایط، در نتیجه کاهش کارکرد و راندمان یکی از مقصران واقع خواهی شد.

وقتی در منظر عام و در مقابل دیدگان جماعتی دفاعتی دست به انجام کار اشتباه و ارتکاب گناهی می‌زنیم، اینگونه با ریختن قبح آن عمل، دست آن کسانی که در دلشان میل به انجام آن عمل که غل غل می‌زند می‌گیریم و با خود به جولانگاه می‌بریم و اگر آن عمل منظره وسوسه‌انگیزی نیز داشته باشد، اسباب تقلید فراهم آورده که یک عده هوس انجام آن کار به سرشان خطور کند و مثل ما مرتکب آن گناه شوند؛ آنگاه ما به نوعی به دلیل ترویج این گناه، در ارتکاب آن، سهیم می‌شویم.

بعضی حرف‌ها و اعمال در موقعیتی رخت قباحث به خود می‌پوشند.

ما در این دنیا خیلی خوبی‌ها، خیلی عذرخواهی‌ها و خیلی جواب‌ها به دیگران بدهکاریم که تا هنگام مرگ، از بسیاری از آن‌ها حتی خیر نداریم و تا آنوقت از چشمان پوشیده می‌مانند چون افراد زیادی هستند وقتی در حقشان بدی، خسارت و دل‌رنجانگی می‌کنیم، به زبان نمی‌آورند؛ چه افراد مصری به خاطر نامهربانی و ظلم ما که به چشمان نمی‌آیند و با حتی متوجه آن نشدیم با دل شکسته گریستند.

خیلی افراد به صورت غیر مستقیم به خاطر تدبیر و حکم هایشان از بروز خسارت و فاجعه جلوگیری می‌کنند، مثلاً کسانی که احتمال داشت از سر انتقام قصد آسیب به تو را داشته باشند، به خاطر برنامه‌های اخلاق آموزی و انسان سازی تلویزیون و یا به خاطر سخن و رهنمودهای فردی از آن عمل و رویه غلطی و ظلم باری منصرف بشوند و دست پایین آورند یا پلیس سارقی را دستگیر کند که هدف بعدی سرقتش قرار است منزل تو باشد یا فردی مراقب سلامتی خود باشد تا به بیماری که در معرض ابتلا به آن قرار داشت دچار نشود و اینگونه نیاز به درمان دارویی پیدا نکند و این خود مراقبتی او باعث شود که مثلاً تویی که در آن زمان برای خرید اقلام دارویی بابت همان بیماری به دارو خانه مراجعه می‌کنی، آن یک عدد بسته قرص و یا شربت را در موجودی آخر بیایی و اینگونه بتوانی آن را تهیه و مصرف کنی؛ این افراد بدون مستقیم یا حتی بدون اینکه به عملشان اشراف داشته باشند به سود تو عمل کرده اند.

در عوض افرادی غیر مستقیم در درد و رنج آدم‌ها نقش دارند؛ وقتی افرادی بدون نظارت، بی حساب آدم‌ها را به گروهی وارد می‌کنند و با وجود چشمه‌های پرخاشگری و اهانت شخصی او را از آن گروه خارج نمی‌کنند، اگر بعدها همان فرد با فرد پیکار جوی دیگری بحث و درگیری لفظی داشته باشند و بعد در پیوی لوکیشن بدهد و طی درگیری کسی آسیب ببیند آن فرد که بر اعضای گروهش نظارت نداشت درصدی در آن فاجعه نقش دارد.

اگر فرد معروف و شناخته شده‌ای با بهره گیری از روشی خودکشی کند آن فرد علاوه بر اینکه به خود ظلم می‌کند با اشاعه خبر فوت و چگونگی درگذشت و آموزش و یادآوری ایده خودکشی به منظور حل مشکلات زندگی و در پیش گذاشتن یکی از روش خودکشی به افراد مخصوصاً از قشر نوجوانی که در سنین پر تب و تاب بلوغ را سپری می‌کنند یک ظلم ناخواسته مرتکب شده است. اگر کسی لاستیک و ننت و شمع فرسوده به دلایلی مثل خساست و تنبلی و... تعویض نکند و به دنبال آن در خیابان بایستد و جلو عبور خودروها را بگیرد اگر پشت آمبولانسی باشد که مریض بدحالی را حمل می‌کند و به علت دیر رسیدن بیمار به بیمارستان او فوت کند آن خساست و عدم رعایت درصدی در مرگ آن بیمار از دست رفته نقش دارد. دانلود غیر قانونی فیلم و سریال دست کمی از دزدیدن آن فیلم ندارد.

وقتی با کسی رفتار تندی داریم و او ناراحت می‌شود؛ با خود فکر می‌کنیم که ما حرفی بدی نزدیم و کار بدی انجام ندادیم و در پی علت ناراحتی‌اش خواهیم بود. زمانی برای فردی گرفتاری پیش آمده، اگر بدون توجه به وضعیت آشفته‌ای که فرد در آن به سر می‌برد و حال گرفته او، خواسته‌ی صعب الحصول داشته باشیم و تقاضای انجام کار پر زحمتی را مطرح کنیم یا مشغول مذمت برای اعمال قبلی وی شویم، درست است فی نفسه حرف و حرکت چندان بد و گناهی انجام نداده‌ایم، اما در آن شرایط و موقعیت، کار و حرف ما جزو شقی ترین کارهای ممکن خواهد بود که می‌توانستیم در حق کسی انجام دهیم.

اگر اصرار از حدی بیشتر شود، اجبار است و اگر نفرت از حدی بیشتر شود، وحشت می‌آورد.

اگر دقت از یک حد بیشتر شود، اذیت به بار می‌آورد.

زمان‌هایی که به دره مصیبت فرو رفتیم و در رابطه به آن گرفتاری و شرایط رنج‌آوری که به آن دچار شدیم از همه انتظار داریم که حال و وضعیت روحیمان را درک کنند و مطابق حس و حالمان با ما رفتار داشته باشند و حرف بزنند و گاهی به خاطر این فشار روانی و وضعیت آشفته روحی ناشی از گرفتاری و مشکلاتی که به بطن زندگیمان قشون کشیده اند به خود حق می‌دهیم با مخاطبمان تهاجمانه حرف بزنیم و به او تند و پرخاش کنیم در حالی که اگر در این دنیا هر کس دیگری را کیسه بوکس تخلیه روانی قرار می‌داد همه جا و هر لحظه آدم‌ها با یکدیگر درگیر بودند و شاید آن صحبت‌مان در آن زمان در سودا و عالم فکری دیگری به سر می‌برد و روحش با تزیین به شبنم شادی با طراوت شده باشد و با چنین رفتارهای غیر منتظره‌ای یکه بخورد و یا اینکه در زمان‌هایی که بابت باز شدن گره‌ی مشکل در زندگی و یا توفیق در کاری که مدت‌ها درگیرش بودیم سر کیف می‌شویم و از این بابت هوس می‌کنیم به کسی تماس داشته باشیم یا نزدیک‌شان شویم و با آن‌ها سر صحبت یا حتی سر شوخی باز کنیم در حالی که او در شرایط روحی سختی به سر می‌برد و رغبت به هم‌صحبتی نداشته باشد.

از طرفی وقتی واقف نیستی که آن طرف پشت تلفن همراه که با تو به تماس و یا چت می‌پردازد دقیقاً در چه مکان و موقعیتی مستقر شده و در آن وضعیت و شرایط به او چه می‌گذرد که به خود اجازه دهی هر خواسته و توقع و قضاوتی از او داشته باشی.

جز در زمان ضرورت در این موقعیت‌ها با افراد تماس نگیر:

- ✓ احیا و درمان
- ✓ به صورت تلفن در رانندگی
- ✓ زمان تدریس
- ✓ زمان کار
- ✓ هنگام خدمت‌رسانی به مردم
- ✓ زمان پاسخگویی‌های با مراجعان زیاد
- ✓ زمان حل مسائل ریاضی‌دار
- ✓ زمان امتحان
- ✓ زمان انجام کارهای با ظرافت
- ✓ رقابت
- ✓ انجام تکلیف و پروژه
- ✓ زمان کارهای خیلی حساس
- ✓ زمان انجام کار در بازه زمانی خیلی کم
- ✓ زمان صحبت‌های مهم و سرنوشت ساز

آدم‌ها را خیلی بالا نبر

چه کسی گفته آدم‌ها فراموشکار و حواس‌پرت شده‌اند؟ اتفاقاً آن‌ها خیلی دقیق و حواس جمع هستند؛ آن‌ها در زمان‌هایی که به کمکشان نیاز داری تو را ترک می‌کنند. وقتی آن‌ها را آنقدر بالا بردی که دیگر خودت هم نمی‌توانی آنها را پایین بیاوری آنوقت است که از آنجا بر روی سرت خراب می‌شوند.

چه بسیار آدم‌هایی که در جاده زندگی‌شان آن‌ها را هل دادیم؛ اما آن‌ها به جای تشکر و قدردانی، گازش را گرفتند و رفتند و به جای یاری رساندن به ما در هنگام نیاز، آب سرد بی‌چشم و رویی را به روی ما پاشیدند.

در واقع ما در طول زندگی خیلی از آدم‌ها را به توان رساندیم که عددی نبودند.

هیچ آدمی در این دنیا، از ابتدا بولد و مطرح شده متولد نمی‌شود؛ بلکه این ما هستیم که بادکنک خودپسندی برخی از این افراد مورد توجه را با باد غرور، باد می‌کنیم تا بزرگ شوند، در آسمان‌ها پرواز کنند و در نهایت، در افق محو شوند.

برای اینکه فردی با موقعیت و سطح رفاهی بالاتر از تو، خودش را برایت نگیرد و این فکر در سرش نیچد که چقدر به خاطر ویژگی و دارایی انتصابی و موروثی خود بالاتر از تو قرار دارد، پس خودت نیز طوری با او رفتار نکن که این توهم و خیال در وی ظاهر بشود و فکر کند شأن و ارزش ذاتی بالاتری برخوردار است.

بعضی‌ها با ابراز علاقه و تمجید، احساساتی و نمی‌شوند؛ بلکه مغرور می‌گردند.

آدم‌ها عموماً به ۲ علت که یا محبت زیادی به پایشان ریخته باشی یا از محبت بی‌نصیبشان گذاشته باشی، از تو فاصله بگیرند. آدم‌ها معمولاً به این ۲ دلیل تصمیمی بنا بر جدایی می‌گیرند: از محبت زیادی که سیر بشوند، از خشونت زیادی که از رابطه سیرشان کنند.

اگر آدم‌های کوچ‌ه و بازار بخواهند بین تو و داشتن یک روزخوش، یکی را انتخاب کنند، تو را انتخاب نمی‌کنند پس سعی نکن که برای جلب حسن نظر و حفظ رضایتشان عمر خود را بیهوده تلف کنی و در زندگی خود را در تنگنا و محدودیت قرار بدهی.

آدم‌ها را از حدی بیشتر بالا نبر و بهشان ابراز علاقه نکن، چون بعضی‌ها وقتی می‌بینند که کسی دل‌باخته و هوا خواهشان هست، اینگونه فکر می‌کنند در اصل خودشان ارزش وجودی و الایی دارند و برگزیده و دوست داشتنی هستند؛ در حالی که ممکن است تنها به چشم آن فرد با معدود افراد دیگری برازنده و دوست داشتنی آمده‌اند؛ با وجود این تحسین و تمجیدها دور برشان می‌دارد و فکر می‌کنند که خودشان لایق بهتر از این تعریفات هستند و آن فرد هم باید با هم رده خود مراوده کند و هم‌سطح خودش را برای دوستی برگزیند و این طرز تفکر، خاطرخواهی آن فرد را نادیده گرفته و وی را کنار می‌زنند.

اینطور بگویم وقتی به عده‌ای از افراد محبت و مهربانی می‌کنی، در مقابل قدردان این محبت و ارادت تو خواهند بود و برایت ارزش بالایی قائل می‌شوند؛ اما برای گروه مقابل،

این قبیل توجه و عنایت باعث می‌شود برای خود ارزش و استحقاق بیشتری قائل شوند که زمانی به آن‌ها روی تجلیل و التفات داشته باشی و به آن‌ها محبت ترابری کنی، این مهرورزی را با یک سری محبت‌های دیگر از دور و اطراف رسیده را کنار هم قرار می‌دهند و همه آن‌ها را به حساب شخصیت بزرگ خودشان می‌گذارند و جک سر هایشان بالا تر می‌برند چون این مواضع باعث می‌شوند که این افراد به این نتیجه برسند که شأن و منزلتشان را مجزا از اطرافیان‌شان بدانند و خود را در جایگاه بالاتر و عالی قدر تر نسبت به کسانی مثل تو در نظر بگیرند و فکر می‌کنند که لیاقت دوستی بهتر از تو را دارند؛ پس رهایت می‌کنند؛ بهتر است که از اول با اینگونه افراد که چنین سابقه‌هایی دارند و یا نشانه‌هایی برای این سیاق در آن‌ها پیدا می‌شود مراددهای نداشته باشید.

از این روبه بعضی‌ها باید بفهمانی که دوستشان داری تا برایت بمانند و بعضی‌ها را باید بفهمانی که دوستشان نداری تا برایت بمانند.

مواظب باش که آنقدر دلت نازک نباشد که آن را فرو بریزند و به کسی شاخی ندهی که بعدها برایت شاخ و شانه بکشد. کسی تاج سرت نکن چون پادشاه می‌رود این پایین پادشاه هست و به خاطر تو هست که او ارزش پیدا کرده اما او فکر می‌کنند که اوست که به تو ارزش داده است. در واقع نباید به برخی افراد بیشتر از حدی بها داد؛ چون ابتدا خودشان را سپس تو را میان آدم‌ها گم می‌کنند. برای کسی شمع باش و به پایش آب بشو که مثل پروانه به دورت می‌چرخد و به پایت می‌سوزد؛ خیلی از ماها برای کسانی کوه کندیم که اندازه گاه برای حرف‌هایمان ارزش قائل نبودند.

مواظب باش در حق کسی بیشتر از ظرفیتش خوبی و مهربانی نکنی چون هرچه زیاد شد ارزان شد. برای هر چیزی در وجود آدم ظرفیت و گنجایشی تعبیه شده است مثل خوبی دیدن، خوبی دان برخی افراد وقتی گنجایش به حالت اشباع برسد منفجر خواهد شد و تراشه هایش به تو اصابت خواهند کرد؛ چون به قول شاعر «خوبی که از حد بگذرد؛ نادان خیال بد کند».

ما وقتی با کسی گفتگوی مجازی داشتیم، با وجود این‌که کم مانده بود شهید خواب شویم، تا پاسی از شب بیدار ماندیم؛ اما زمانی که ما به بودن او نیاز داشتیم، با اطلاع یا بی‌اطلاع به ما می‌رفت و تنهایمان می‌گذاشت.

ما برای حل مشکل افراد، زمین را به زمان بهم می‌دوختیم و به عوامل مختلفی برای رفع مشکلات آن‌ها رجوع می‌کردیم؛ اما وقتی مشکلی برای ما پیش می‌آمد و به آن افراد رجوع می‌کردیم، بیشتر آن افراد، حتی به اندازه یک توضیح بابت حل مشکلمان، حاضر به راهنمایی ما نبودند.

کاش بعضی از مردم می‌دانستند که اگر کسی در حقشان خوبی کرد، تبسم بزنند؛ نه توهم! پس، بابت هر لطفی به اندازه همان لطف تشکر کن؛ تا کسی کمبود تشکر نداشته باشد و با شنیدن تشکری، او را توهم بر ندارد.

زیان‌کارترین افراد، کسانی هستند که در ابتدا خود را به دیگران نزدیک کرده و ابراز دوستی می‌کنند؛ اما پس از دستیابی به اهدافشان، به خود مغرور شده و به اصطلاح طاقچه بالا می‌گذارند.

بسیاری از افراد ممکن است آنقدر مهربان و رؤوف باشند و مقداری غرور خرج کنند تا برای دوستی پا پیش بگذارند؛ این افراد، وقتی از کسی بدی ببینند ممکن است برای مرتبه اول گذشت کنند؛ اما اگر تکرار شود و غرورشان جریحه دار شود، مرتبه دیگر مایل نیستند که به آن فرد نزدیک شوند. در حقیقت، بالا بردن آدم‌ها هم حدی دارد؛ وقتی به کسی که لایق احترام نیست، احترام بگذاری؛ فکر می‌کند که او برتر و بالاتر از شماست و غرور او را خواهد گرفت و اگر روزی او را تحویل‌نگیری، ممکن است حرمت تو را بشکند.

پس محبت خود را صرف کسی کن که لایق محبت باشد؛ همچنین، محبت دیگران را پس زن تا غرور و عشوه دیگر را در آغوش‌گیری که آدم ضرری که با محروم شدن از خوبی آدم خوب متحمل می‌شود بیشتر از بدی است که بابت ظلمی از آدم بدی به او می‌رسد.

بعضی آدم‌ها اتفاقاً به کسی که آن‌ها را تحویل می‌گیرد و به سمت آن‌ها کشیده می‌شوند، بی‌مهری می‌کنند و دل‌خسته‌های خود را پس می‌زنند؛ و در مقابل بیشتر شیفته و جذب کسی می‌شود و تلاش می‌کنند دوستی و حسن نظر کسی را به خود جلب کنند که در حق آن‌ها بی‌مهری کرده است.

قلق‌های برخوردی

همانطور که اگر با وسیله و ابزاری دست‌ورزی کنی، قلق کار کردن با آن دستت می‌آید، آنقدر با آدم‌های مورد معاشرتت سر کن که قلق اخلاقی و رفتاری‌اش دستت بیاید و رفتارهایی را که واکنش‌نا سازگار به همراه دارد، بشناسی و به دنبالش از انجامش پرهیز کنی؛ در مقابل، این آزمون و خطاها این مهارت را به تو خواهد داد که در هر موقعیتی که باشی، چه فن و ترفندهایی بهترین کنش خواهد بود.

آدم‌ها در زمانی که مشغول کار اضطراب‌برانگیز با زمان محدود هستند، ناخواسته کمتر؛ برای ابراز احساسشان ندارند و حس درونی مثل خشم و ناراحتی‌شان گاهاً بی‌اختیار خودش بروز می‌دهد و به دلیل این‌که استرس بر کارکرد مغز تأثیر می‌گذارد، در جمله بندی و بیان جواب به مشکل بر می‌خورند.

چیزی که باعث خشم ناراحتی آدم می‌شود انتظار است؛ مثلاً انتظار نداری کسی به تو پرخاش کند پس از او ناراحت می‌شوی. انتظار نداری کسی یل چیزی را در جایی ببینی حس ترس به تو دست می‌دهد. انتظار نداری کسی به مالت دست درازی کند خشمگین می‌شوی.

وقتی کسی ظلمی در حق خانواده، دوست و محبوب خود روا می‌دارد، برای آن فرد ستم دیده بیشتر از آن ظلم، اینکه عزیزش به خودش اجازه داده که همچین ظلمی در حقش بکند، دردناک است.

بعضی آدم‌ها به آن‌ها بدی کنی جوابش را با یک داد و مذمت با سبک مخصوص خودشان می‌دهند و بعضی‌ها در جواب این مجوز می‌دهند که در مقابل چنین برخورد طعنه و تحقیر امیزی با تو داشته باشد. گاهی ادم آن حس خجالت و خفتی بابت ملامت و سرزنش حرف و حرکت یک خطا متحمل می‌شود کمتر از حس حقارت و کنفت شدنی که بابت تمسخر و استهزا است که فرد خودش تقصیر داشته که رو و میدانش باز کرده است.

بعضی افراد نامستحکم و نا قاطع در خواستی مطرح می‌کنند ولی به انجامش تاکید نمی‌ورزند که اینگونه باعث می‌شوند فرد به اشتباه دلیل این عدم اصرار و پافشاری را عدم اهمیت و ضرورت انجام آن کار تلقی کنند و در زمانی انجامش ندهند یا در انجامش اهمال و سستی کنند که آنوقت با برخورد توبیخ و مؤاخذه گرانه‌ای روبه‌رو می‌شوند.

در شطرنج کسی پیروز نیست که مهره بیش‌تری را بزند کسی پیروز است که بتواند با حرکتی هوشمندانه، عاقبت رقیبش را مات و مبهوت کند.

خیلی افرادی که از روند و نحوه انجام کاری می‌پرسند، در واقع قصد دارند که یک دستی بزنند و از صحت انجام ایجاد کار توسط تو مطمئن شوند.

وقتی کسی به انجام کاری که از نظر وی ناپسند است و توسط شخص دیگری پی برده به شمانت آن فرد می‌پردازد، اگر تو هم آن عمل را انجام داده‌ای و شواهدش نیز موجود هست، بهتر است که در آن زمان وارد بحث نشوی و حتی به چشمان فرد نگاه نکنی؛ چون آن فرد در آن لحظات در خصوص مصونیت از آن قبیل اشتباه به همه آدم‌ها به بی‌اعتمادی رسیده است و ممکن است در امورات و مسائل تو هم به جستجو و کاوش بپردازد و به حقایقی دست پیدا کند که از افشایش شرم داری.

اگر در زندگی تحت نظر سرپرستت هستی و برای انجام برخی کارها و تصمیمات نیاز به اجازه و تائید کسی داری و احتمال می‌دهی که مطرح کردن آن خواسته و تصمیم واکنش تندی توسط او می‌تواند در برداشته باشد و ابتدا می‌خواهی به اصطلاح مزه دهان یا موضع فرد را با آن کار بفهمی، وقتی فردی از اطرافیان دست به کار مشابه می‌زند، از او بپرس که نظرش در مورد وی مثبت هست یا نه، مثلا اگر باعم صحنه‌ای نظارت گر است که دختر و پسری در کافه و رستوران در کنار هم نشسته‌اند و در حال گفتگو و عشق ورزی با یکدیگر می‌باشند، نظرش در مورد درستی اینگونه روابط و جو عاطفی بینشان جویا شو.

اگر دست به انجام کاری می‌زنی که فردی در این حوالی با انجامش مخالف و حساس است و در صورت مشاهده و اطلاع، واکنش تندی از خود نشان می‌دهد. اگر سر صحنه عمل سر رسید و به محدوده انجام کار گذرکند، اگر ماهیت کار طوری هست که دید واضحی از

بساط انجامش به دست نمی‌آید در نگاه اول نشانه‌های وجودی و آلات و مشتق آلات کار مشخص و پیدا نمی‌شود و باید بیشتر دقت کرد تا متوجه آن شد؛ زود برای تغییر موقعیت و حالت کنونی آن وارد عمل نشو که آنوقت توجه او به کاری که به آن مشغولش بودی، جلب شود.

اگر در بحث و جدال را کسی یک ضعف و ایرادی رو کنی و زمانی که خاطرش مشوش متشنج است بابت بی‌کفایتی و بی‌نراکتی‌های اخیر به او تشر بزنی؛ در آن صورت خواهی دید که آن هم ایرادو یا خطاهای سر زده ات را به رخت خواهد کشید.

هرگز کسی را برای انجام کاری مذمت نکن که خودت انجام داده بودی چون آن انجام عمل را خشمگین به رخت خواهد کشید یک دلیل خشم او این است که را توبیخ کردی و سرمنشا خشم دیگر به خاطر سو نظر به خاطر انجام آنکار بود که این مدت در دلش مخفی کرده است.

حرف‌هایت را با حال و دل مخاطبت تطبیق بده؛ اگر طرف مقالات اخیرا شکست کاری و مالی داشته یا چیزی و یا کسی را از دست داده که برایش عزیز بوده؛ او در زمان حوصله صحبت کردن ندارد و اگر با این وجود رمقش یاری دهد و بتواند دقایقی با تو همکلام شود باز برای سوال‌های تخصصی و سوال پیچ شدن اعصابش قد نمی‌دهد؛ وقتی سوالی از او پرسیدی و طرف مقابلات جوابت را نداد؛ آنگاه از صحبت کردن و تکرار آن خود داری کن و هرگز در آن زمان سر به سرش نگذار و سوال‌های بی‌محتوا و با جواب‌های مفصل و جواب‌های طولانی مطرح نکن.

هر چقدر طرف را با تهدید مجبور به انجام کاری و سعی کنی آن فرد را از چیزی دور کنی؛ نتیجه عکس به دنبال دارد و او به آن چیز نزدیکتر می‌شود و هرچقدر شاخ و شانه بکشی، انجامش عواقب بد تری به همراه دارد و برایت گران تمام خواهد شد و در نتیجه، فرد مقابل، به انجامش راغب‌تر می‌شود.

آن تهدید و مجازاتی در عوض کار اشتباهی که قدرت عملی کردن آن را داری برای کارهای کوچک و پیش پا افتاده استفاده نکن چون اگر عملی نشوند در خواست‌های اجتناب بزرگ‌های تر آن خاصیت ترساندن و دافعیت را نخواهد داشت.

اگر مرتکب عمل نابه جایی شدی که مقصراش دیر یا زود شناسایی می‌شوند به حقیقت اعتراف کن و به سوال مبنی اینکه تو در انکار دست داشتی به خاطر ترس از واکنش پاسخ درست را کتمان نکن زیرا بعد روشن شدن حقیقت ماجرا تو را دو برابر مذمت خواهند کرد چون هم بابت گناهت و هم بابت دروغت دو برابر از تو شاکی خواهند بود.

وقتی کسی برای آدم خسارتی بیار آورد که اینگونه نبض زندگی اش ضعیف بزند، چون در این اوایل ضرب خوردگی، حس غم بر فرد غالب است و او وهله زمانی در شوک و ناراحتی به سر می‌برد، پس آن زمان ممکن است این فکر که چه کسی مقصر ماجرا است و او الان کجاست به ذهن‌شان خطور نکند و به سراغ فرد خاطی روند چون بیشتر سوی

افکارشان در مه غم ذهنشان به این سمت است که بحران پیش آمده را متوقف کند و شرایط نسبتاً پایداری ایجاد کند؛ اما وقتی با گذر زمان رفته رفته ناراحتی ناشی از آن خسارت، فروکش کند؛ سپس، بُعد مقصر و باعث و بانی ماجرا به چشم فرد می‌آید که قوه خشم او را فعال می‌کند و فرد به دنبالش در این زمان به پیگیری مجازات فرد خاطی می‌پردازد تا او را به سزای عملش برسانند.

وقتی برای کسی در دسر و معضلی به وجود آوردی و طرف برای شماتت سمتت می‌آید حتی اگر مسالمانه با تو برخورد کند، بابت آن برخورد ملایم اولیه، آسوده خاطر نشو و زمینه احتیاط را رعایت کن؛ چون رفته رفته وقتی فرد به خطا و در دسرهایی توسط تو به بیار آمده، اشاره می‌کند؛ ناخودآگاه توسط آن فکر، برافروخته می‌شود و ممکن است که واکنش و برخورد خشونت آمیزی نشان دهد و حتی دست به ضرب و شتم بزند. تا حداقل ۲ ساعت اطراف آن شخصی نباش که دعوا و مرافه داشته و شاکی و غاضب است؛ چون آن کینه و خشم بر اثر برخوردهایی که فرو نشانده، حرف‌های ناگفته‌ای که در زمان جدل سر به طرف ابراز نکرده است و برخوردهایی که آن زمان فرو نشانده است، در دل انباشت کرده است، بر سر تو خالی می‌کند. هرگز با کسی که حالت روانی خشمگینی به سر می‌برد و یا غمگین و سرخورده شده است خواسته ای مطرح نکن که آدم در این دو موقعیت حالت تدافعی بر اکثر نقد و امرها پیدا می‌کنند. وقتی فردی از تو عصبانی و دلگیر است خواسته ای مطرح و آزمون برای اخذ تائیدیه اقدام نکن به این دلیل درخواستت برش ندارد و از طرفی چون آن خواسته از طرف تویی هست که به او حس منفی دارد پس به آن درخواست نیز حس منفی پیدا می‌کند و حتی حالش بهتر شد باز آن حس منفی نسبت به آنکار در او وجود دارد و از انجامش امتناع می‌ورزد. خبر فوت عزیزانت را به افراد غیر آشنا آن روزی که از آن‌ها درخواستی داری بده تا آن فرد در پذیرش انجامش از خود نرمش نشان دهد. اطراف کسی نباش که مدام می‌خواهد غر بزند و از زمین و زمان شکایت کند؛ چون ممکن است سوژه بعدی آن فرد، تو باشی. اگر فردی کاری از تو درخواست کرد و از انجامش امتناع ورزیدی یا از سر برانگیختن حس حرص و حسرت خواستی به گونه‌ای به شخصی بی‌محلای کنی به صلاح است که در مقابل چشمانش بساط کار نچینی و خود را فریفته کار نشان ندهی چون ممکن است مخصوصاً این‌که این ترجیح متضرر و شاکی شده باشد به ابزار و رویه کارت را ابزار تخلیه خشم قرار دهد و به آن‌ها آسیب آورد.

توانایی نه گفتن و رد درخواست

اگر به خاطر امتناع از درخواست انجام کار اشتباه، به تو صفت بد مثل بی‌رحم، بدجنس و بچه ننه نسبت دادند، به خودت سخت‌نگیر و دلخور نشو. همچنین، با شنیدن این حرف‌ها تحت تاثیر قرار نگیر و آن کار اشتباه را برای اثبات خودت به آن‌ها انجام نده که ارزش کدورت و تشویش خاطر برخوردار از در دسر و گرفتاری احتمالی پس از انجامش را ندارد.

اگر خواسته غیرمنطقی و نابجایی را رد کنی، بدان که کار درستی انجام داده‌ای. در این صورت، ممکن است شخصیت تو سنگدل و لجباز تلقی شود؛ اما در عوض، این پرهیز، میزان درک و شعور بالای تو را نشان می‌دهد.

اگر درخواست عطای مالی که خود به آن نیازمند هستی رد کنی درست است که شاید فرد در زبان تو را خسیس بخواند اما نزد خودش تو را عاقل می‌داند.

اگر در خواست جنسی فردی را رد کنی شاید فرد جلورویت بی احساس تو را خطاب کند اما نزد خودش نجابتت را تحسینت خواهد کرد.

شاید اگر درخواست ارتباط عاطفی در ازای خیانت فردی را رد کنی، فرد از تو به عنوان فرد سنگدل نام ببرد اما از میزان وفادار تو متاثر خواهد شد.

اگر از تو خواستند که کار گناه و شرارتی را انجام دهی و آن کار را رد کردی، ممکن است که تو را ترسو خطاب کنند؛ در این صورت، به خاطر این نوع از ترسو بودن، به خودت افتخار کن. اگر به خاطر عدم شرکت در درگیری تو را بزدل خوانند به این بزدل بودن افتخار کن. وقتی فردی را برای دوستی یا ازدواج یا همکاری به دلیل داشتن تفاوت و تناقضات فرهنگی و اخلاقی رد کردی و به خاطر این کار تو را نالایق خطاب کردند؛ در این صورت، به خاطر این نوع از نالایق بودن، به خودت افتخار کن.

اگر به خاطر پدر و مادر در قرار دوستانه شرکت نکردی و به همین دلیل، دوستانت تو را بچه ننه نامیدند، به این بچه ننه بودن افتخار کن. اگر به خاطر امتناع از انجام کار پر خطر و ضرر رسان، دوستانت تو را «اُمُل»¹ خوانند، به این اُمُل بودن مفتخر باش.

این ۳ درس را اگر از اول ندانی و نخواهی طبق آن رفتار کنی، بالاخره روزگار در جایی به تو یاد خواهد داد که از یک جایی به بعد، باید به گونه‌ای دیگر رفتار کنی. این یک قانون نیست که همه مردم تصمیمات تو را دوست داشته باشند؛ مهم این است که تو تصمیمات خود را طوری در نظر بگیری که به سمت اهدافت نزدیکتر شوی. نمی‌شود تا آخر عمر بیگاری کرد، یک جاهایی باید نه آورد و درخواستی را رد کرد.

آن وقت در سر خودت می‌زنی و گاهی یک عمر برای انجام خواسته‌های دیگران، خودت را به زحمت می‌اندازی تا مشکلی نداشته باشند؛ اما زمانی که به آن‌ها نیاز داری، به راحتی یک نه تحویل می‌دهند و درخواستت را رد می‌کنند.

1 همین کلمه «اُمُل»، چه بدبختی‌هایی به وجود آورده است و چه زنایی را از عفاف به گناه کشانده است. اگر از آنها بپرسی: «معنی این کلمه چیست؟» نمی‌دانند و همین قدر می‌گویند: «اگر این طور بروم بیرون، مسخرام می‌کنند می‌گویند تو عقب مانده‌ای و اُمُل هستی!» این القانات و تلقینات خصوصاً اگر با مسخره کردن همراه باشد، در اذهان مردم ساده دل و بالاخص در طبقه نوسوان و نیز در طبقه جوانان به طور کلی، فوق العاده اثر دارد (آشنایی با قرآن، ج ۱۲: ص ۱۷۱).

چشم‌هایت را باز کن و مردم را بادقت ببین. وقتی می‌بینی که دیگران از انجام کاری یا به خاطر میزان زحمتش و یا شرایط انجامش برایشان صرف نمی‌کند، بدون ذره‌ای درنگ و بدون رودربایستی، از انجامش معذور می‌شوند و خیلی ساده از کنارش عبور می‌کنند. وقتی کاری را از تو می‌خواهند که باید آن را انجام دهی؛ اما اگر آن کار از لحاظ اقتصادی به صرفه نبوده و روی سلامتی جسم و روانت تأثیر منفی خواهد گذاشت، رودربایستی را کنار بگذار و از انجامش خودداری کن.

ما گاهی برای حل مشکل دیگران، زمین و زمان را به هم می‌دوزیم؛ غافل از اینکه، در زمان نیاز، همین افراد، به راحتی از کنار مشکل ما می‌گذرند پس اگر زندگی سالم و آسوده می‌خواهی با ۲ چیز تعارف نکن، اولی رفتار و عادات و دومی آدم‌های بد؛ پس تا می‌توانی از اوها دوری که این به صراحت هست هرچند که اینگونه فکر نکنی چون اگر خلاف این حرف عمل کنی روزی به این جمله می‌رسی که دیگر دیر شده است و آن مین که در کمینت بود دیگر زندگی ات به هوا برده است.

در روابط با دیگران (چه مجازی، چه حقیقی) اگر با دیدن نشانه‌هایی متوجه شدی که طرف مقابلت، آدم نادرستی به نظر می‌رسد و خیال سو استفاده دارد، هرگز دلت برایش نسوزد و به راحتی از کنارش عبور کن و او را از زندگی‌ات حذف نما و اگر ارتباطت با او در قالب پیام رسان است بدون دلسوزی او را بلاک کن و از کنارش رد شو؛ وگرنه اگر آن فرد، به راستی آدم نادرستی باشد؛ آنگاه تا دستیابی به خواسته شومش، به ارتباط با تو ادامه خواهد داد و سپس او بدون ذره‌ای دلسوزی از کنارت رد خواهد شد و تو را بلاکت خواهد کرد.

همانطور که باید مهارت نه گفتن داشت، از طرفی نیز باید از مهارت نه شنیدن برخوردار بود. خیلی افراد از ترس نه شنیدن و رد درخواست، از گفتن پیشنهاد و دعوت‌هایی اجتناب می‌کنند که اگر مورد پذیرش و استقبال واقع میشد، با الحاق و همکاری صورت گرفته زندگیشان روی ترقی به خود می‌گرفت.

درد دل کردن

درست است که آدم اگر در برابر حادثه و رخداد ناگواری که از گوشه کنار می‌شنود که گریبان‌گیر زندگی فرد دیگر مخصوصاً اینکه اگر او نیز غریبه باشد، آنقدر محزون و درمانده نمی‌شود که روزگارش را سیاه ببیند و مجدد می‌تواند از زندگی لذت برد؛ اما باز به خاطر اینکه بلاهای دردناکی سر همنوع خود آمده، ته دلش انگار رسوبات درد در حال جایگذاری اند و به همین خاطر، اکثر ما آدم‌ها از زیبایی‌های دنیا به طور صد در صدی لذت نمی‌بریم و همیشه به مقادیر مختلف، از حوادث و پیشامدهای دردناکی که گوشه و کنارمان وجود دارد، دلمان به درد می‌آید. در واقع، وقتی درد دل دیگران را می‌شنویم و

می‌فهمیم که همین حوادث، گریبان‌گیر زندگی آن‌ها شده است و طعمش کام احوالشان را تلخ کرده است، از ته دل ناراحت می‌شویم.

پس انسان‌ها به نسبت‌های گوناگونی، خود را با غم دیگران شریک می‌دانند و ترکش‌های روانی حاصل از آن، خواسته و ناخواسته به آن‌ها اصابت می‌کند.

دل آدم‌ها، یک سری دفعی‌جات دارد که باید با گفتنش تخلیه شوند. وقتی آدم حرف‌هایی را که در دلش تلنبار شده برای فرد دیگری بازگو می‌کند، روانش آسوده می‌شود.

اگر هم صحبت ما، یک مقدار بیشتر از غم‌هایش بگوید و از یک حدی بیشتر از روزگار گله کند و رجز بخواند، آنگاه انگار دل ما شکافته می‌شود و خون دل‌مان که در گذر ایام در آن جمع شده است، از مجرای درد دل بیرون می‌ریزد تا به هم‌صحبت ما بداند که دردمند تر از او نیز پیدا می‌شود و خود ما نیز درد و گرفتاری‌های مخصوص به خودمان را داریم.

این درست است که قرصی را که پزشک برای درمان تجویز کرده، قورت می‌دهیم و حالمان خوب می‌شود. اما اگر حرف‌های دل‌مان را قورت بدهیم، برایمان مثل سم، زیان‌بار خواهد بود.

بعضی همدردی‌ها و قوت دل‌ها، حکم مسکن دارند؛ بعد از یک مدت، اثرش از بین می‌رود و باید دوباره دریافت شود.

آدم‌ها هرچقدر که درد دلشان بیشتر می‌شود، به همان نسبت حرف‌های دلشان نیز بیشتر خواهد شد؛ در این میان، آدم‌ها به دنبال کسی می‌گردند که سفره دلشان را برایش باز کنند و حرف‌هایی در دلشان سنگینی می‌کند بیرون بیاورند تا اینگونه مقداری سبک شوند و وجودشان تسکین یابد. هرچند که با گفتگو و درد دل، غم درونی آدم از رختگاه او کسر نمی‌شود، اما به هر حال انسان احساس سبکی خواهد کرد.

وقتی آدمی عزیزش را از دست می‌دهد، خیلی ناراحت و مبهوت است و در حال آشفته و ملتهبی به سر می‌برد که اگر کنارش باشیم و با او ابراز همدردی کنیم، اندکی از تل درد و ناراحتی وی فرو می‌نشیند؛ انگار که آن غمخوار مقداری از آن خاک‌های غم‌ها را خورده باشد که حال اینگونه فرو نشسته است.

وقتی فرد در زندگی خود با دغدغه و چالشی عظیم برخورد کند و غمی در دلش فرو بنشیند، آنگاه نیاز پیدا می‌کنند که آن غم و ناراحتی که در دلش رخنه کرده است را با دیگران در میان بگذارد تا مقداری از آن سبک شود؛ حتی اگر دیگران نتوانند کاری در حقش انجام دهند، همین‌که پای درد دل وی نشسته باشند، موجب می‌شوند اثر غمی که در دلش نهفته هست کاهش یابد و درون آن فرد آرامشی نسبی حاکم شود.

بعضی آدم‌ها با این توجیه که دیگران چه گناهی کردند که در جریان مشکل من قرار بگیرند و ناراحت شوند، همیشه حالشان را ردیف و اوضاع زندگی خود را مرتب نشان می‌دهند؛ در حالی که با این کار فقط از درون خود را متلاشی می‌کنند؛ کسی نیست که از هر یک

از آن‌ها بپرسد: «تو چه گناهی کردی که دائم باید غمت را در خودت بریزی و از آن دم زنی؟»

در این دنیا کسانی که بیشتر عقایدشان را بیان می‌کنند و راحت‌تر احساساتشان به زبان می‌آورند و خواسته‌هایشان را مطرح می‌کنند (مثل می‌گویند دلم برات تنگ شده که بررسی به فکر من بودی، من را چقدر دوست داری، برام سوغاتی بخر، دلم برات تنگ شده است).

آدم‌هایی که با انجام یک کار خاص می‌خواهند معروف شوند؛ ولی کار خود را عیان نمی‌کنند، آدم‌هایی که دلش می‌خواهد کسی با فلان توصیفات و اعمال به آن‌ها محبت کند ولی هرگز بیانا آن را درخواست نمی‌کند اکثراً این افراد راه به جایی نمی‌برند و به مراد خود نمی‌رسند. در این دنیا هر چه می‌خواهی، باید برایش تلاش کنی و در مورد مراحل رسیدن به آن، با دیگران و به خصوص متخصصان آن حوزه گفتگو نمایی و ایده‌های در سرت را بیرون بریزی و نظرش را درباره ارزش و صرفه عملی شدن آن را جویا شوی.

اینکه کسی موقع رفتن نگاهش او را تاجایی که از دید محو شود بدرقه می‌کنند دلیلش این است حرف‌هایی زده نشده در سینه دارد.

ما اغلب حرف‌های دلمان را به زبان نمی‌آوریم، روزی شخصی از من پرسید: «سلام، حالت چطور است؟» و من در جواب گفتم: «سلام، حالم خوب نیست» و بعد طرف مقابل پرسید: «چرا؟!» بعد متوجه شدم چرا همه در جواب حالت چطور است می‌گویند که خوب هستم چون کسی میل و رمق چرایی و شرح دلیل حال بدش را ندارد. در واقع، خیلی از ما حوصله توصیف از دردهایمان را نداریم؛ پس اغلب، حرف دلمان را برای خودمان نگه می‌داریم.

مشکل خیلی از ما این است حرف‌هایی را که می‌زنیم، با اعمال خودمان یکی در نمی‌آید؛ در حالی که اعمال ما همان چیزهایی است که در دل مان در گذر است.

خیلی از ما مطالبات و حال جسمی و روحی خود را از افراد مخفی می‌کنیم ولی با این حال انتظار داریم که فرجی در حال و روز بدمان ایجاد شود.

برای عارضه پوستی صورت به پزشک متخصص پوست مراجعه می‌کنیم در حالی که بر روی صورت که عیب موضعی دارد، کرم و مواد آرایشی می‌مالیم یا وقتی که برای نقص دستگاه حرکتی به دکتر ارتوپد مراجعه می‌کنیم، سعی می‌کنیم تا جایی که می‌توانیم صاف و درست راه برویم.

غم و غصه روح و روان آدم را زخمی و روح و روان زخمی آدم را ضعیف می‌کند. چرا وقتی اتفاق ناگواری بر تن زندگی‌مان بنشیند، از دوستان خود می‌خواهیم که مدت زیادی تنهایمان بگذارند؛ در حالی که آن‌ها می‌توانند با صحبت کردن در مورد آن اتفاق ناگوار، اندکی ما را از فکر و ذکر این موضوع غم بار بیرون آورند؛ حتی گفتن آنچه موجب درد و رنج است، وجود آدم را تسکین می‌دهد و یخی بر روی قلب می‌باشد.

در واقع ماجرای واقعه غمبار تیغ غم دل است که با گفتنش این غم هنوز زوال نیافته اما با از دست دادن تیغ هایش کمتر دلت را ازار می‌دهد.

سعی نکن حال بدت را از همه پنهان کنی حال بد خود را با اطرافیان قابل اعتمادت در میان بگذار، حتی اگر برایت کاری نکنند حداقل با بروز دادن و بیرون آوردن حرفی که اصلاً چنین غمی داری و و با چنین مغضلی در افتادی آن بر آمدگی‌های احساس غریبی و پنهانکاری را را در دلت صاف می‌کند بابت اینکه می‌دانی که طرف از حالت و دلیل در فکر رفتنت با خبر است احساس دلگرمی به تو دست می‌دهد.

غرولند و رجزخوانی هم قاتل است و هم نجات بخش. غرولند و رجزخوانی، به عمر گوینده می‌افزاید؛ چون گوینده با این کار، انرژی منفی خود را تخلیه می‌کند؛ در حالی که از عمر شونده کم می‌شود؛ چون انرژی و بار روانی منفی حاصل از آن به وی منتقل می‌شود.

برای کسی که می‌تواند حال ما را خوب کند، غم و غصه‌هایمان را پنهان می‌کنیم؛ اما برای کسانی که شرایط ما را درک نمی‌کنند، مدام از حس و حالمان می‌گوییم. اینگونه افرادی پیدا می‌شوند که با وجود شرایط سخت، با اعصاب قلاب بافی می‌کنند و با حرف‌پاشان، تو را می‌آزارند؛ چون از زندگی‌ات و حداقل شرایط فعلی زندگی تو خبر ندارند و نمی‌دانند که در حال حاضر در چه شرایط روحی به سر می‌بری و چه حرف‌هایی شایست است بشنوی و چه حرف‌هایی مناسب نیست که بشنوی؛ پس باید پیش از باز کردن باب گفتگو، حال و وضعیت روحی خود را تا حدود نسبی با او در جریان بگذاری تا شاید آن را مراعات بکنند و با توجه به حال مقطعی‌ات، با تو برخورد داشته باشند. بیشتر دردها و مشکلاتی را که پایه‌های ثابت و محرز زندگی هستند، تخلیص و کتمان نکن؛ اجازه بده تا دیگران آن را ببینند تا اینگونه با بینش و درک بهتری با تو برخورد داشته باشند.

وقتی از تو پرسیدند که «چه شده؟» این گونه به او نگو «هیچی به من خیانت شد؛ هیچی تصادف کردم؛ هیچی یکی از بستگانم فوت کرد و هیچی برنامه بهم خورد»؛ این‌ها هیچی نیستند. به جای اینگونه توضیح دادن‌ها، مفصل اما محتاط درمورد مشکلات صحبت کن و به خودت آرامش تزریق کن. مواظب باش در ولوله‌ی ترددها نقل غم هایت آن وسط حتی با اصرار هم صحبتت اسرار را فاش نکنی که بعدها احتمال دارد که به ضرر موقعیت و مالت تمام شود.

به این خاطر که خیلی از افراد از جزئیات و جوانب زندگی دیگری بی‌خبرند، پس به داشته‌هایی اشاره می‌کنند که در تملکات و داشته‌های فرد تنها به ظاهر دیده می‌شود؛ یعنی از ماهیت وجودی غیرعینی‌اش، اطلاعی ندارند؛ یا وقتی به فرد برخوردار بودن صفت و دارایی نسبت دهند که در آن فرد بارزیت نداشته باشد که در این حالت، فرد بابت پیدا نکردن و لایق نبودن آن توصیفات در خود بیشتر از قبل دلسرد و و غمگین خواهد شد.

پشت لبخندها، چه غم‌هایی خوابیده و پشت چشم‌های به ظاهر خوابیده، چه تصویر لبخندهایی گنر می‌کنند.

خنده‌ها را به حساب شادی نگذار؛ من تعداد زیادی از آدم‌ها را می‌بینم که خنده بر لب دارند؛ اما خندق در دل دارند.

آنا گوالدا می‌گوید غم و شادی انسان‌ها را از چشمانشان می‌توان فهمید؛ نگاه را نمی‌توان آرایش کرد. بعضی‌ها با اینکه بیماری و مشکلی در خود ندارند ولی ظاهرشان دمق و سرخورده به نظر می‌رسد ولی بعضی‌ها با اینکه از درد و غم اشباع شده‌اند اما نشاط خود را در برخورد حفظ کرده و معمولاً شاد و سرحال به نظر می‌رسند اتفاقاً غم این افراد را زودتر از پا می‌اندازد چون تشعشعات غم را تخلیه می‌کنند.

خیلی از مردم گول صورت شاد افراد را می‌خورند؛ وقتی مردم صورت شاد و بشاش بعضی افراد را می‌بینند، با خود اینگونه فکر می‌کنند انگار آن‌ها هیچ درد و غمی ندارد؛ اما اینگونه نیست و وقتی از درون آن‌ها با خبر می‌شوند، تازه می‌فهمند که چه غم بزرگی در سینه پنهان داشتند و تا کنون هرگز آن را رو نکرده بودند.

اتفاقاً افراد خوشحال بیشتر سراغ فیلم و موسیقی‌های شاد می‌روند تا اینگونه به روحیه خود قوام ببخشند ولی اکثر اطرافیان این افراد این تصور را از آن‌ها پیدا می‌کنند که این گرایش و سیاق‌ها از بابت دل خوششان است.

به جای اینکه سعی کنیم تا عیب‌های دیگران را کشف کنیم، غم‌های آن‌ها را بیاب و با صحبت کردن در مورد آن مسائل ناراحت کننده، حال یکدیگر را دریابیم و مایه آرامش هم شویم. بهتر است که قبل از اینکه دیر شود، از حال همدیگر خبر بگیریم و با سخن گفتن در مورد برخی ناگفته‌ها، حال بد هم را بهبود ببخشیم.

افراد از غم هایشان سرخ می‌دهند ولی ممکن است علناً دلیلش را اذعان نکنند بلکه از آن نشانه‌هایی بروز دهند که به وسیله از آن می‌توان از حال درونیشان باخبر شد، این نشانه‌ها اعم از چقدر دنیا بی‌رحم شده، کاش زودتر بمیرم، چقدر دلم گرفته است، اعصابم خورد است، سربه سرم نگذار، می‌شود به بیرون بروی، می‌خواهم با خودم تنها باشم می‌باشد که با درک این نشانه‌ها می‌تواند به داد حال درمانده‌شان رسید.

قبل از اینکه آدم با کسی هم‌صحبت شود و فرد حرف دلش را بیرون نریزد نخواهد فهمید که طرف مقابلش که تا چند دقیقه پیش لبخند می‌زد و خوش صحبتی می‌کرد تا چه حد با حال روحی او وخیم به سر می‌برد. با آن‌هایی که وجودشان برایت مهم هست گپ و گفت کن و غم هایشان از دل هایشان کنکاش کن تا قبل از اینکه دیر شود و آن فرد را از دستش بدهی و اگر با گفتگو در دل فرد نفوذ کردی و دیدی آن داخل خون راه افتاده و اوضاعش خطرناک است و فرد در سر فکر احمقانه‌ای برای خلاص شدن از مشکلاتش می‌پروراند، پس حواست جمع کن صحبت کردن با کسی که قصد دارد از زندگی خود دست بشوید، مثل قطع کردن سیم بمب است که با یک حرف و با یک برخورد اشتباه، زندگی‌اش متلاشی خواهد شد.

در زمان‌هایی که کسی بیمار شده و حالش وخیم است به غیر از توجه به بیمار باید به عزیزان آن شخص مخصوصاً فردی که بیشترین وابستگی با این شخص دارد توجه و رسیدگی شود تا مبادا در آن وهله دچار شوک و حمله قلبی و رعشه نشود و یا به خود آسیب نرساند.

متأسفانه خیلی از افراد نمی‌دانند که دلداری دادن هنر و استعداد می‌طلبد؛ از دلداری نباید تحقیر و ترحم و تشویش به دل القا شود. بعضی داوطلبان غمگساری چون متأسفانه مهارت درد دل ندارند، حال آدم را بدتر و نا آرامی هایش را بیشتر می‌کنند.

گاهی درد دلت را با کسی در میان می‌گذاری که طرف مقابلت از سر دلسوزی و عصبانیت ما را شماتت می‌کند؛ در این شرایط ما درد قلبی خود را فراموش می‌کنیم و آن زمان فقط دنبال این می‌رویم که جواب این فرد را چه بدهیم و چطور از مذمت و سرزنش‌هایش رهایی یابیم.

پس برای همدردی و درد دل کردن، به سراغ هرکسی نرو؛ وقتی که می‌بینی طرف مقابلت عزیز یا مالش را از دست داده، وقتی که می‌بینی در خودش است و حوصله و کوچک‌ترین رمقی برای صحبت کردن ندارد، با سوال و جواب‌های تجسس جویانه زندگی‌اش را زیر و رو نکن. زمانی که می‌بینی سوالی پرسیدی و جوابی نگرفتی، آن را تکرار نکن و از تکرار پرسیدن آن سوال اجتناب کن. همچنین، از پرسیدن سوال‌های بی‌محتوا و با جواب مشخص و طولانی اجتناب کن و زمانی که طرف از تو جدی در خواست می‌کند که سر به سرش نگذاری در جواب بعدی مجدداً با او شوخی و مزاح نکن.

وقتی کسی حوصله و حال مساعد ندارد، هرگز در این وهله از زمان با او شوخی نکن و در اعصابش رژه نرو؛ هرگز با کسی که در دستانش شیدزنده و کوبنده و سوزنده و شلیک شونده دارد بحث و جدلی نکن هرچند با تو نسبت نزدیکی داشته باشد و شوخی‌هایی که غیرت و اعصابش را درگیر کند مطرح نکن چون نتیجه‌اش علاوه بر او، ممکن است برای تو هم غم‌انگیز باشد.

به آدم‌های دل‌خسته بدی نکن و اذیتشان نکن چون این افرادی که به یک درجه از غم رسیدند که اگر بعد از کسی یک ضربه بخورند دیگری چیزی برایشان اهمیت پیدا نمی‌کند و هر کاری و هر بایدی و نیایدی کنار می‌گذارند و تنها هدفشان این می‌شود که از تو انتقام بگیرند و تا ضربه متقابل نزنند آرام نخواهند گرفت.

فردی که دچار عارضه و نقصانی می‌شود، ممکن است ناراحتی او به خاطر نمود چنین عیب و به دنبالش ایجاد اختلال در کارکردش به حدی نرسد که این مسئله برایش به حدی التهاب برانگیز و غیرقابل تحمل باشد که به آن احساس سرخوردگی و رنجور حالی دست دهد، اما این فرد که دچار چنین اختلال و نقصان شده با اینکه با این شرایط پیش آمده مشکل و کلنجاری نداشته باشد و بزرگ نبیند ولی زمانی که بشنود و ببیند و حس کند که بقیه با آن مشکل دارند و بزرگش می‌کنند، اینگونه روان او می‌تواند به هم بریزد و اینچنین

رفتار و عکس العمل‌های دیگران حتی اگر به منظور همدردی باشد اما ناواردانه انجام شود به آن حس ضعف و خودباختگی می‌دهد و آن را نسبت به وضعیت پیش آمده حساس می‌کند. پس خیلی از ما تفاوت‌ها و تمایز هایمان را به خاطر اینکه دیگران با او مشکل دارند آن را مشکل می‌بینیم و نبود و کمبود را که آن‌ها مهم می‌پندارند ما هم مهم می‌پنداریم.

اگر قصد دلداری و غم خواری داری، وقتی واقفی طرف به خاطر بیماری و مصیبتی در هم و ناراحت است، به‌جای اینکه مدام تکرار کنی که مشکلش کوچک و قابل حل است و اصلاً نباید به آن فکر کند؛ اگر این‌گونه مشکلش را یادآوری کنی، بیشتر از قبل بابتش غصه خواهد خورد؛ بهتر این است که پیرامون آن معضل و بیماری حرفی نزنی؛ در حقیقت، باید طوری او را سرگرم به خوشی‌های زندگی کنی تا این‌گونه لحظاتی غم در ذهنش رنگ ببازد و دردهایش را کمتر احساس کند.

افراد مبتلا به بیماری‌های مخصوص به سرطان که هر روز خیال مرگ از سرشار می‌گذرد بیشتر از داروهای درمانی به داروهای زبانی نیاز دارد صحبت‌های مثبت و امید بخش به آنها روحیه زندگی می‌بخشد و این افزایش روحیه باعث افزایش کارکرد داروها در بدن میشود

در رابطه با گفتگو و همدمی با کسی که بیمار است اصلاً در مضمون صحبت‌ها نباید به بیمار بودن فرد اشاره کرد و حتی از گفتن جملات که بیماریت قابل درمان است، به این بیماری فلان کس نیز مبتلا بود و بهبود پیدا کرد و بیماریت چیز بزرگی نیست اجتناب کرد چون با اینکه فرد به امیدواری دعوت کند ولی با این حال به وجود بیماری اشاره می‌کند که نیاز به امید دارد.

برای همدردی هرگز از واژه‌ها و عبارات‌های حیوانکی، طفلکی، مثل چوب خشک شده، یک تیکه گوشت شده افتاده کف ویلچر، جانی پر بدنش نمانده، مهمان امروز فرداست، کارش دیگه تمام است جدا در مقابل فرد بیمار و پشت سرش در مکانی که فرد در آن حضور دارد ولی سوی دیگر نشسته پرهیز نکن که ممکن است آن صحبت‌ها به گوشش بخورد اثرات مخربی در روحیه و روانش بر جا بگذارد.

وقتی می‌دانی به فردی نقص و آسیبی وارد شده و احتمال بهبودی و جبران تجهیز و بستر و عضو بدن آسیب دیده کم است و امیدی نیست که فرد از آن وضعیت بد دچار شده بیرون بیاید در گفتگوها از او سوال نکن که حال فلان وسیله یا دستگاه و بستر کاری و یا اندامت چطور است.

بعضی آدم‌ها تا وقتی که آن ظلم‌هایی را که بر دیگران روا داشته‌اند، بر سر خودشان نیاید، نمی‌دانند که ضرب‌هشان چقدر دردناک و رنج‌آور بوده یا اصلاً آن را ظلم نمی‌پندارند.

افراد تا زمانی که به یک غم و بدبختی دچار نشوند، آن را دست کم می‌گیرند. بعضی از افراد وقتی که می‌خواهند با کسی درد دل کنند با حرف هایشان کلاً آن درد و رنج را پوچ

و تهی می‌کنند و نمی‌دانند با بی ارزش دانستن درد و غصه‌ها آن حال بدی که فرد بابت آن محتمل شد و آن اشک‌ها که به پایش ریخته شد نیز بی ارزش خوانده می‌شود.

بعضی‌ها در بدبختی یا بی‌عرضگی هم سعی می‌کنند برتری خودشان را اثبات کنند که از این بابت نیز از دیگران سرتر هستند. کاش مردم وقتی برایشان از درد و گرفتاری‌هایمان برایشان می‌گوییم، به جای اینکه بگویند حالشان از ما بدتر است و درد و گرفتاری بزرگتری از ما دارند، کارکرد فلان داشته‌شان از ما پر اشکال تر هستند، به جایش حرف‌هایی بزنند که وجودمان را تسکین بدهد و یا اصلاً حرفی نزنند.

ما وقتی لطف غمگساری بر عهده می‌گیریم، اگر بیاییم تمام غم‌های عالم را مرور کنیم و اگر از درد و گرفتاری خود یا دیگری حرف بزنیم تا به این هدف به او بفهمانیم بقیه از درد و رنج بی‌نصیب نیستند، با ایجاد فضا و اتمسفری حزن آور حال روحی فرد را بیشتر از قبل آشفته می‌سازیم. همچنین، اگر پیرامون غم و غصه او صحبت کنیم، چون فرد همین‌طور نیز در طول روز خیلی به آن فکر می‌کند و درگیرش است، کاری کرده‌ایم تا او در آن حزن، بیشتر از قبل غوطه‌ور شود.

وقتی کسی که روحش خسته است و به تو پناه می‌آورد، یعنی او مدتی روان خود را به تو امانت می‌دهد؛ در این مواقع، سعی کن با حرفه‌ایت سعی کن شادکنک باشی؛ در صحبت‌هایت با او، موضوعات فرح بخش را پیش بکش و حرف‌های خنده آور بزن و از خوشی‌هایی که عموم مردم از آن برخوردار هستند و او نیز می‌تواند آن شادی‌ها را داشته باشد، صحبت کن، حتی شده مدتی را با وی به گردش و سیاحت برو و اینگونه برای مدتی هم که شده او را از خیال و غم‌هایش در بیاور و فضا و اتمسفر نشاط‌انگیزی را برای او ایجاد کن و با صحبت از احتمالات وقوع راه‌گشاها و توفیق‌گرها او را دلگرم کن تا آن فرد بفهمد که این دنیا هنوز هم شادی و قشنگی‌های خاص خودش را دارد و می‌توان شکاف‌هایی در حصار غم یافت و مدتی کوتاه یا طولانی به گلزار شادی پناه برد.

موقع درد دل به تاکید دردها و غصه‌های فرد مقابلهت نپرداز تا غم‌هایش را بیش از پیش باور نکند. گرفتن دست فردی که در تنش روحی قرار دارد، مقداری استرس و غم او را کم می‌کند و به او حس آرامش می‌بخشد.

گاهی فرد مقابلهت برای خودش می‌بُرد و می‌دوزد؛ تصمیم خودش را می‌گیرد؛ اما برای کسب اطمینان بیشتر، به سمت ما پس آید و نظر ما را جویا می‌شود تا از تصمیمی که گرفته مطمئن‌تر و دلگرم‌تر شود.

با اینکه فردی از حرفی که زده به عنوان خطای لفظی یاد می‌کند که دیگر از دست یا زبان‌ش به غفلت در رفته است، فرد این تفکر را گوشه ذهن دارد که اصلاً ممکن است این حرف خطا نباشد و وقتی اسم اشتباه بر آن بگذاریم و حتی اگر اینطور توصیفش کنیم که اشکال است؛ ولی قابل اغماض است یا این اشتباه پیش می‌آید، بدتر بیشتر به فرد می‌قبولاند که اشتباه کرده و موجب ناراحتی فرد می‌شویم.

کاش مردم بدانند که در لحظات اولیه‌ای که فرد در جریان مصیبت وارد آمده قرار می‌گیرد و بیشترین میزان تأثر و حزن را دارد، راه‌های ورودی به نصیحت دادن مغزش بسته می‌شود و موعظه آن زمان اندازه تنش نمی‌گردد؛ فرد در شرایط ذهنی نیست که رفتار هایش را آنالیز و واکاوی کند و با خودش تجزیه و تحلیل نماید و ایرادات رفتاری خودش را در بیاورد تا آخر دست به تجدید رویه بزند.

آدم‌ها دلتنگ به سان ته نخ دوک انتظار و خاموشی آتش هجران، به آغوش و نوازش احتیاج دارند؛ پس لطفاً برای آدم‌ها فلسفه نیاورید.

حتی کسانی که فیلسوف هستند، وقتی دلتنگ و شکسته دل می‌شوند، دوست ندارند کسی برایشان فیلسوفانه صحبت کند؛ همچنین، افراد ادیب و سخنرانان در حال نزار خود، میلشان نمی‌کشد که کسی برایشان سخنرانی و نغمه سرایی کند.

آدم در زمانی که غصه و غم دلش را اشباع کرده است، به هیچ پند و نصیحتی احتیاج ندارد؛ فقط آغوش و نوازش عزیزش را می‌طلبد.

آدم‌ها وقتی دلشان غم برداشته، چیزی برای فهمیدن نمی‌خواهند بلکه کسی و یا چیزی را برای بودن و داشتن می‌خواهند.

جمله فراموشش کن، نوعی توهین محسوب می‌شود؛ خواهشاً آنقدر نگوییم که اشکال ندارد؛ آنقدر نگوییم که از دست دادن شخصی، کار و یا داشته‌ای را فراموش کن؛ فراموش کردن آنقدرها هم پروسه راحتی نیست. اینکه کسی می‌خواهد از سر کامجویی با فرد جدیدی، از دیگری جدا شود، به او می‌گوید که «من را فراموش کن»؛ در حالی که شاید این تصمیم او طبق میل و گرایش طبع خودش باشد و جدایی برایش آسان است؛ اما برای کسی که مدت‌ها دل سپرده و خود را متعهد کرده به کسی دل ندهد، فراموش کردن و جدایی امری بسیار سخت است، بسیار سخت...

گاهی افراد به خاطر آنکه وجودشان از اتفاق ناگوار و مصیبتی تسکین یابد، با بلوا و شکوه بیشتری آن را شرح می‌دهند و اظهار ناراحتی می‌کنند؛ گاهی به این معنا است که به حدی درگیرش هستند یا مصیبت وارد آمده در آن شدید است و یا به این دلیل هست که این ترفند سرلوحه خود گرفتند که هر چقدر با صوت و رجز خوانی بیشتری آن را مطرح کنند، این‌گونه لعابش بیشتر خواهد شد و زودتر به مطالبات مبنی بر خسارت و تقاص، خواهند رسید.

رسالت ما در قبال رفتار بد مردم

ما مسئول آموزش اخلاق و تربیت مردم نیستیم؛ ما فقط ناظر و تذکر دهنده هستیم.

برای افرادی که نمی‌خواهند آگاه شوند، نمی‌شود نسخه نوشت، نور زیاد ظهر و نور کم در هنگام غروب، برای کسی که پرده‌اش را کشیده است، فرقی نمی‌کند و برای کسانی که اتاق ذهنشان پنجره ندارند، شب و روز فرقی ندارد. شاید بتوان به نابینا نور حق را نشان داد؛

اما به کسی که چشم‌هایش را بسته، نه. شاید ناشنوا موعظه‌هایی را به گوش جان بسپارد؛ اما این قضیه برای کسی که گوش‌هایش را گرفته تا صدایی را نشنود، صدق نمی‌کند. شاید فرد معلول بتواند قله اورست را فتح کند؛ اما آدمی که نمی‌خواهد به پاهای سالمش زحمت بالا رفتن بدهد، تپه هم فتح نمی‌کند.

فرزندى که خواب است، می‌تواند مادرش را بیدار کند؛ اما بچه‌ای که خودش را به خواب زده، نمی‌تواند بیدارش کند. به قول سقراط پیش از آنکه کسی را درمان کنید ببینید که آیا او تمایلی به رها کردن چیز هایی که او را بیمار ساخته اند، دارد؟

بر سر آدم برفی کلاه نگذار و سعی نکن سرگرمش کنی؛ با این کار، سر خودت را کلاه گذاشته‌ای، آدم برفی نمی‌خواهد گرم شود، این حرف مصداق آدم‌هایی است که محبت‌های تو را نمی‌خواهند ببینند.

عقدہ

هر آدمی به نسبت نداشته‌ها و کمبودهایش و رفتارها و برخوردهای بدی که در طول زندگی با وی شده است، در دلش عقدہ جوانه زده و ممکن است این عقدہ‌ها در طی سال نیز همچنان سبز نگه داشته شوند. کسی که بیشتر در حق دیگران بدی می‌کند، بیشتر در حقش بدی خواهد شد؛ کسی که بیشتر دیگران را قضاوت می‌کند، بیشتر مورد قضاوت قرار خواهد گرفت و کسی که بیشتر از مردم عیب‌جویی می‌کند، بیشتر از او عیب‌جویی خواهند کرد. بسیاری از افرادی که در جناح معاند بر خلاف مکتب آرمان‌گرا و سلوک اعتقادی کشوری فعالیت می‌کنند پیش‌تر در خانواده‌ای زندگی کردند که پیرو آن سلوک و مکتب بوده اند. بعضی از افراد، مثل دستگاه تخلیه چاه فاضلاب، بخشی از عقدہ‌هایی را که از تمسخرها و تحقیرهایی در طول سال‌های زندگی‌شان شکل گرفته، بر روی دیگران خالی می‌کنند و موجب آزار و اذیت و تحقیر و تمسخر آن‌ها می‌گردند. ساخت انواع فحش برای عمه‌ها به دلیل بی‌تعصبی افراد به عمه‌های خود هست و این بی‌تعصبی برگرفته از سردی و غیرصمیمی بودن برخی عمه‌ها با برادر زاده خود که به خاطر نفرت برگرفته از تبعیض جنسیتی او و برادر یا برادرانش در خانه پدری می‌شد، می‌باشد.

اینکه از عمه‌ها را اسباب افترا می‌کنند و فحش و ناسزاها به آن باب شده است به خاطر این است که تبعیض‌های جنسیتی بین پسر و دختر در زمان قدیم باعث شده است که اکثر دخترهای خانواده حس منفی به برادر و پشت بندش فرزندش پیدا کنند و این بی‌مهری با نداشتن علاقه کافی بردار زاده تقابل می‌کند و این علاقه ناکافی باعث عدم تعصب له نسبت‌های بد می‌شود که اینگونه خیال‌کسانی که برای عمه فحش می‌سازند واکنش راحت باشد.

برخی افراد همچون عقرب هستند و عقدہ و کینه دلشان را از روی عادت بر سر دیگران خالی می‌کنند. آدم‌ها باید بدانند که عقدہ به شدت مسری است و به سرعت در دل زاد و ولد

می‌کند و از آدمی به آدم دیگری و از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابد و همه را نیش می‌زند. اصلاً عقده حکم سرطان روح را دارد؛ تنها سرطانی و ویروسی است که به دیگر مردم جامعه سرایت می‌کند و برای وجود انسان، از هلاهل هم مهلک‌تر و محنت‌زاتر است.

اگر در گذشته به افراد حساسیت و سخت‌گیری بیشتری شده باشد؛ آنگاه اگر آن‌ها نیز در آن مقام و وظیفه قرار بگیرند همان خو را به خود خواهند گرفت و نسبت به رفتار آدم‌ها مضایقه‌گر و ایراد‌گیر خواهند شد. اگر دیگران با آن‌ها به تندی صحبت کند، آن‌ها نیز به تندی پاسخ دیگران را خواهند داد.

حالت بدتر این است که برخی افراد هستند که در گذشته خود نسبت به آن‌ها ظلم فجیعی (مثل خشونت و تجاوز) شده است و غم و رنج ناشی از آن ظلم را سال‌ها به تنهایی تحمل می‌کنند؛ در نتیجه، این افراد پس از بزرگ شدن، کینه آن ظلم در دلشان رشد خواهد کرد و عقده خود را بر سر افراد دیگری که حتی ممکن است بی‌گناه باشند، خالی خواهند کرد. در واقع این افراد، انتقامشان را از افراد بی‌گناه خواهد گرفت تا به این شکل تسلی خاطر پیدا کنند و به این دست یابند که دیگر تنها کسی نیستند که این غم و درد را تحمل می‌کنند.

بعضی‌ها که با ظلم سازش پیدا می‌کنند، این تصور را دارند روزی که به قدرت و جایگاهی برسند، قادر خواهند بود که همان رفتارها و همان ظلم‌هایی را که روزگاری در حق خودشان شده بود، در حق دیگری روا دارند. برای درک بیشتر این مسئله، این مثال را بیان می‌کنیم. افرادی که پدر و مادر زورگو و مستبدی داشته باشند، وقتی خود پدر و مادر می‌شوند، خواسته یا ناخواسته خوی آن‌ها را در خود پرورش می‌دهند و از سر عقده جویی، همان ستم‌ها را سر فرزند خود خواهند آورد. خیلی افراد که مادر شوهر ناسازگار و مشکل ساز و بداخلاق داشتند خود وقتی صاحب عروس و مادر شوهر می‌شوند همان رفتارهای ناپسند بر سرش پیاده می‌کنند. زن باباها خیلی هایشان زمانی زن باباهایی داشتند که به آن‌ها زور می‌گفت اما همان رفتارها را بر سر فرزندان شوهرانشان پیدا می‌کردند.

بعضی‌ها اصلاً به این هدف به مقام و مرتبه بزرگی می‌رسند، به این دلیل که این روزهایی که مورد بی‌مهری و بی‌توجهی قرار گرفته‌اند تلافی کنند، عقده‌هایی در آن‌ها ظاهر می‌شود که آن عقده‌ها را بر سر دیگران خالی می‌کنند.

درگیری‌ها اغلب از آنجایی نشئت می‌گیرند که ابتدا ۲ طرف سر یک موضوع قبلی که به توافق نرسیدند، یا سردی و بی‌مهری از هم دیدند و به این شکل از یکدیگر کینه به دل می‌گیرند و بعد اگر روزی بر سر موضوعی به تفاهم و توافق نرسند و اختلاف نظر پیدا کردند این بار بیشتر از دفعه قبل اصرار و تاکید دارند که حرفشان را بر کرسی بنشانند و کمتر به نظر مخالف طرف مقابل احترام می‌گذارند؛ پس اینگونه بینشان تب بحث و بگو مگو بالا می‌گیرد؛ سپس از همدیگر انتقاد منفی می‌کنند و حرف‌ها گیر کرده در مجاری دل را اذعان می‌کنند و با متلک‌گویی‌ها و جنات همدیگر را می‌خرشانند و با ادامه آن با یکدیگر درگیری لفظی پیدا می‌کنند و آن روی و قیح و نامحترم خود را نشان می‌دهند و فحش و

ناسزاگویی نثار یکدیگر می‌کنند و آن‌ها را و به مرور از درجه ۳ و درجه ۲، به درجه ۱ می‌رساند و آخر کار را به ضرب و شتم می‌رسانند.

افرادی که روزگاری به آن‌ها بی‌محلی می‌شود و دیگران از آن‌ها کناره می‌گیرند؛ وقتی به موفقیت برسند، آنگاه نوبت آن‌ها می‌رسد که نسبت به دیگران بی‌محلی کنند. اگر همان آدم‌ها سمتشان بیایند، نوبت خود می‌دانند که رفتار آن روزها را تلافی کنند؛ پس با تکبر خود را کنار می‌کشند و اصلاً خیلی افراد به این علت می‌خواهند جایگاه رفیع برسند و از جنبه سطح دارایی و شأن اجتماعی در صدر و در جایگاه بالایی قرار بگیرند تا نسبت به کسانی که آن‌ها را قابل نمی‌دانستند و دست کم می‌گرفتند، از بالا به پایین نگاه کنند.

خیلی افرادی که این تفکر اشتباه را دارند که «رنگین کمان باید رنگین باشد؛ اما، سنگین نباشد و آدم باید سنگین باشد؛ اما، رنگین نباشد»، و به این ترتیب به فرزندان خود در زمان نوجوانی و جوانی اجازه پوشیدن لباس‌های روشن و یا فانتری و منگوله دار برای رفتن به بیرون از خانه نمی‌دادند که موجب شد خیلی از آن‌ها در زمان پیری که اختیار پوشش خود را در دست می‌گیرند، لباس‌های دوره‌های قبل را بپوشند. افرادی که فردی را به اکراه مقید سازند و امر کنند بیشتر از یک حد متعارف پوشش داشته باشد، بعدها وقتی که آن فرد اختیار رفتار و پوشش خود را به دست بیاورد، ممکن است بیشتر از آدم عادی، تن خود را نمایان کند؛ کسی که به خاطر مراعات حال مردم بیش از حد به خانواده خود سخت‌گیری می‌کند و آن‌ها را در مضایقه می‌گذارد، و مقید می‌کند در آن وقت روز و در این مکان هرگز فلان کار را نباید انجام دهد که آن میزان ملاحظه لازم نیست وقتی افراد آن خانواده بزرگتر و مستقل شدند و اختیار زندگی خود را در دست گرفتند، در جاهایی که اخلاق حکم می‌کند که آسایش و حقوق فرد یا افرادی را رعایت نکنند، کمتر از سایر مردم مراعات حال دیگران را می‌کنند.

برای مثال اینکه اگر پدر و مادر سخت‌گیری کنند و بگویند از ساعت مثلاً ۱۰ شب نباید هیچ حرفی در خانه رد و بدل شود، تا صدایشان به خانه همسایه درج پیدا نکند؛ آنگاه آن فرد ممکن است وقتی که ازدواج کرد و به خانه متاهلی رفت، در این ساعت صدای دستگاه پخش‌کننده موسیقی به درجاد صدای بالا برساند.

با محدود و محروم کردن افراد نزدیک به خود، به جانشان عقده نینداز؛ چرا که محدود و محروم کردن نتیجه منفی دارد و افراد در آینده و در زندگی مستقلشان دقیقاً دست به آن کاری می‌زنند که از انجامش در هراس هستید و آن را به شدت نپی می‌کنید.

مادرها هر چند وقت یک بار برای فرزندانشان از همان دست وسایل شکستنی بخرند که بارها از مراقب و حفظشان به آن هشدار می‌دادند تا فرزندشان آن را شکسته و یا خراب کند، مثلاً ظرفی به این منظور بخرند که بعد از فرزند بخواهند که آن را بشکنند یا اینکه روزی لباس‌هایی که بارها تذکر می‌دادند که مواظب باشند چیزی بر رویش ریخته نشود، قبل از انتقال به ماشین لباس‌شویی و شستشوی آن، این لباس را با ماده‌ای قابل شستشو کثیف کنند؛ اینگونه در دلشان کمتر عقده‌ای از بابت قواعد و تابو شکنی‌ها جمع می‌یابد.

در کل:

- با گیر دادن نمی‌توان کسی را نمک‌گیر کرد.
- با پایبند بودن نمی‌توان کسی را پایبند خود کرد.
- با در قید بند گذاشتن افراد، نمی‌توان کسی را مجبور کرد تا روزی قیدت را نزند.
- با مجبور کردن نمی‌توان کسی را مجذوب کرد.
- با ایجاد حساسیت در زندگی نمی‌توان کسی را ماندگار کرد.
- با تعیین تکلیف برای افراد، نمی‌توان خیانت یا وفاداری افراد را تعیین کرد.
- با وجود تعصب، نمی‌توان تا ابد جلوی بروز یک رفتار خاص را گرفت.
- با وجود غیرت و تعصب بی‌جا نمی‌توان کسی را به اجبار در کنار خود نگه داشت.
- با وجود تهدید نمی‌توان فکر انجام کاری را از سر پراند.

خجالت و رودربایستی

انواع خجالت زدگی‌ها:

هنگام تشویق و ارج نهادن؛ هنگام مورد بازخواست قرار گرفتن؛ و هنگام رسوا شدن.

اگر ازدواج نکردی یا خواستگار نداری و کسی تو را به‌عنوان همسر نپذیرفت یا مورد ازدواج مقبولی برای ازدواج یا پیش نگذاشت، هر سنی داشته باشی و حتی اگر از زمان ایده آل ازدواجت هم گذشته باشد، از این بابت هیچگاه شرم‌منده نباش، چون جرمی را مرتکب نشده‌ای و صراحتاً اعلام کن که اگر تا الان مجرد مانده‌ای و ازدواج نکردن به این معنا نیست که ایرادی داشته باشی و مورد ازدواج نداشتن به ناشایستگی تو دلالت نمی‌کند؛ بلکه شاید دیگران لیاقت آن را نداشتند که مورد ازدواجشان نشدی.

اتفاقاً بسیاری از افراد برازنده و با کمالات از بقیه افراد کمتر خواستگار دارند چون کمتر کسی به خود اجازه می‌دهد که برای وصلت با این افراد پا پیش بگذارند.

اگر از تو می‌خواهند که جایی بیایی، اما نمی‌توانی؛ خجالت نکش و بگو که طی حادثه‌ای دچار آسیب دیدگی شده‌ای و قادر به راه رفتن نیستی. اگر از تو می‌خواهند که چیزی را بخوری، اما نمی‌توانی؛ خجالت نکش و بگو که دچار بیرون روی شده‌ای و قادر به خوردن چیزی نیستی. اگر از تو می‌خواهند که روزه بگیری، اما نمی‌توانی؛ خجالت نکش و بگو که در دوران عادت ماهیانه به سر می‌بری و تحت این شرایط، نمی‌توانی روزه بگیری.

اگر کسی قصد تشریف به منزلت پیدا می‌کند و تو در آن زمان در حال دست و پنجه نرم کردن با معضل و مسئله مهمی هستی، بدون شرم و رودربایستی به او بگو که دیدارش را

به روز دیگری موکول کند و اگر کسی در وضعیتی که کار و گرفتاری بر سرت تلنبار شده از تو درخواست انجام کاری را داشت صریح و راحت بگو که از انجامش در این زمان معذور می‌باشی. اگر دوستانت قرار تفریحی و دورهمی دوستانه گذاشتند ولی آن روز کار و قرار مهمی برای انجام مقرر کردی به آن تاریخ و ساعت مخالفتت را اعلام کن و اگر بعد تعیین وقت قرار، کار حیاتی و مهمی پیش آمد شرکت در آن جمع لغو کن و اصلاً خودت را مجبور و مقید نکن که برای به دست آوردن رضایت و دل افراد از انجام و رسیدگی امورات مربوط به سلامتی و اهداف آینده ات است بگذری و آن‌ها برای اعمال و برنامه‌های فرعی و تفننی که خارج بر سازمان هستند فدا کنی.

هرگز وسایل و ابزارهای که بسیار دوستش داری و بسیار مورد استفاده ات است در تعارف بساط نکن که اینکار به منزله این است که در نصفه شب بخواهی کالایی در دست ریزت قرار بدهی و با خود بگویی چون نصفه شب است مشتری برای کالایم پیدا نمی‌شود.

تعارف افتاد نیافتاد دارد و تعارف رو هوا نپران چون عده‌ای هستند که آن را دو دستی در هوا بگیرند. آنگاه که تعارف قبول کند تو یا از روی ادب و سر رودربایستی و ادا می‌شوی او را به او بدهی و یا اینکه از بخشیدنش امتناع کنی که اینگونه هم بینتان دلخوری پیش می‌آید و در هر ۲ صورت متضرر می‌شوی.

کسی چه خجالتی و بی‌زبان است در طول زندگی راها دچار سردرگمی و انتخاب اشتباه و گم شدن می‌شود.

سر هر چیزی خجالت و رودربایستی داری سر این ۳ چیز نداشته باش: ازدواج و تعیین همسر، مشخص کردن حقوق، حضانت فرزند

برای گریز از بد، به بدتر تن نده

گاهی به خاطر کار یا خواب زودتر، دوست داری به گفتگو با دیگران خاتمه دهی؛ جالب این‌جاست که طرف مقابلت تا اینجا صحبت را برای یک اختلاط کافی دانسته و او نیز خستگی به سراغش آمده است و دوست دارد که این گفتگو را به انتها برساند؛ با این حال، هر یک از شما با مراعات دل دیگری و تصور بر اینکه دیگری دوست دارد که این گفتگو ادامه داشته باشد برای مراعات دل دیگری و به این خاطر که طرف مقابل از او دلخور نشود، این عذاب را تحمل می‌کند و گفتگو را ادامه می‌دهد؛ در حالی که بهترین گزینه این است که هرگاه احساس خستگی کردی و از گفتگو خسته شدی، ادامه آن را به زمان دیگری موکول کنی و بیش از این خودت را عذاب ندهی.

گاهی در یک رابطه و دوستی، ۲ طرف فقط در حال تحمل همدیگر هستند و ابراز عشقشان مصنوعی است و فقط برای این است که از تنهایی خود رهایی پیدا کنند. د حقیقت، هیچ‌کدام از طرفین نمی‌توانند به این رابطه رنگ و رو رفته، پایان بدهند؛ پس فقط نشن آن را با سختی و کراهت با خود حمل می‌کنند.

با زبان نرم نمی‌گوییم که موقعیت حضور و گفتگو با کسی را نداریم و مشغول انجام کار مهمی هستیم؛ یا نمی‌گوییم که برقراری ارتباط در آن شرایط درست یا مقدر نیست تا گفتگو و ارتباط در زمان فعلی را ادامه بدهیم؛ علت این رودربایستی این است که مبادا فرد مقابلمان از ما دلخور شود؛ بعد که به دردرس افتادیم یا ذ شدیم، به حدی از کلافگی می‌رسیم که حتی ممکن است در این شرایط سرش فریاد بکشیم و با وی تندی و پرخاش کنیم؛ اما دیگر کار از کار گذشته و متحمل خسارت شده‌ایم. تحت این شرایط، هم فرد از ما دلخور خواهد شد و هم خود ما دچار زیان و خسارت خواهیم شد؛ پس بهترین حالت این است که بدون رودربایستی بهترین گزینه و شرایط را برای جلوگیری از خسارات بعدی انتخاب کنیم.

ما اگر به خاطر شرایط خدمات و قیمت محصول، نظرمان از پذیرش آن خدمات و تهیه محصول بر گردد، اما به خاطر اینکه با ابراز انصراف از خرید و تهیه فرآورده‌ای گستاخی نکرده باشیم و ترس و اکراه از واکنش بعد اعلام مقبول نبودن شرایط و قیمت به مسئول پذیرش و یا متصدی فروش جوابی نهایی نداده به بیرون می‌زنیم که اینگونه بیشتر باعث می‌شویم که رفتارمان به آن فرد بر بخورد و یا ممکن است پشیمانیمان به حساب مقدر نبودن پرداخت هزینه بگذارند که اتفاقاً اینگونه بیشتر باعث می‌شود که نگاه پایین‌روتری به ما داشته باشند. پس وقای انصرافمان را علناً اعلام نمی‌کنیم و از زبانمان «نه؛ ممنون» در نمی‌آید پس به این طریق بیشتر خود از این شرایط ضرر و خسران می‌بینیم و یا اینکه حرفمان سر راست نمی‌زنیم و به جای «نه، ممنون» جواب متشکریم و یا خبرت می‌کنم از زبان روانه می‌کنیم و جواب سوالی مضمون بر اینکه چنین ویژگی و شرایط مثبتی را داری نه باشد و از گفتمش شرم داشته باشیم ولی به جایش می‌گوییم نمی‌دانم..

با هر کسی در نیافت

بعضی از آدم‌هایی که به منظر اول مثل موش می‌آمدند، وقتی پایش بیافتد و بخواهند با کسی درگیر شوند، ازدهای دوسر خواهند شد.

خیلی از ماهی‌ها که توسط ماهی‌های دیگر شکار شده و خورده می‌شوند، با خود فکر می‌کردند که از ماهی مقابلشان قوی‌تر هستند؛ خیلی از آدم‌ها دچار چنین اشتباهی می‌شوند.

بعضی از زرنگ بازی‌ها اوج حماقت است. خیلی انسان‌ها بدون آمادگی با آدم‌های دیگر درگیر می‌شوند که فکر می‌کنند از آن‌ها قوی‌ترند و از این بابت آسیب می‌بینند. باید توجه داشته باشیم که هرکس پا روی دم شیر گذاشت، باید انتظار غرش شیر را نیز داشته باشد.

بعضی آدم‌ها مثل دو شاخه بدون روکش هستند؛ آنوقتی که می‌آیی که آن‌ها را به برق بزنی ولی دست خودت برق می‌گیرد.

رخی از آدم‌ها که دارای شرایط زیر هستند، از شیر هم خطرناک‌تر می‌باشند؛ چون این افراد با داشتن این خصوصیات و حالات، دیگر چیزی برایشان اهمیت پیدا نمی‌کند و انگیزه‌ای برای خویشندن‌داری ندارند:

- ✓ شکست خورده
- ✓ مال خورده
- ✓ مواد زده
- ✓ خبیث
- ✓ عصبانی و سرخورده

هیچ وقت این آدم‌های عاشق، آدم‌های دیوانه و آدم‌های پلید را تهدید نکن که تهدید برایشان مهم نیست و حتی حریص‌تر هم می‌شود.

با هر کسی در نیافت و هر چه به ذهن‌ت رسید، بیان نکن و هر ثروتی را که به آن دست یافتی، به رخ دیگران نکش؛ شاید او قبلاً به ذهن‌ت رسیده باشد و از خدمات و امکاناتی مستفیض شده است یا خیلی وقت می‌شود که از وسیله و امکاناتی دارد و یا سطح و مدل بالاتر از آن را داراست و با مطرح کردنش خود آدم کوچک می‌شود.

بعضی آدم‌ها همیشه یک مرحله از تو جلوتر هستند و با آن برگ برنده‌ای که فکر می‌کنی، با همان کارشان را می‌سازی؛ آن برگ برنده را بر می‌دارند، موشک می‌سازند و به هوا می‌فرستند.

خیلی افراد و خانواده‌هایی که مستمند و پایین‌تر از خود می‌دانستیم، در خانه‌هایشان امکانات و تجهیزاتی دارند که خود در خانه نداریم یا از خیلی خانواده‌های که فرهنگ پایین‌تر از خود می‌دانستیم، در زندگی‌شان نشانه‌هایی از تمدن پیدا می‌کنیم. خیلی از کشورها را توسعه نیافته و فقیر می‌دانستیم؛ اما رسانه‌ها متوجه‌مان می‌کنند که حتی وضعیت رفاهی بهتری نسبت به ما دارند و ارزش پول‌شان از ما بیشتر است و شاید آن‌ها سطح معیشت ما را پایین‌تر از خود می‌دانند و نسبت به ما حس ترحم بیشتری دارند.

شاید این رسم آدم‌هاست که آن نعمت و داشته‌های خوبی که نمی‌توانند به دست آورند دلیل وجود و ظهور ضعف‌ها و ایرادهای مردمی که از آن نعمت‌ها برخوردارند ربط می‌دهند.

مجالس عیش و نوش غربی‌ها را نباید از پرتوی تمدن و تکنولوژی دانست. این تفکر از بن اشتباه است که اگر علم و فناوری ملحوظ در آلات موسیقی و پخش کننده صدا و ابزار هوشمند و... از غرب بیاوریم، انگار برخی از فرهنگ اشتباه آن سرزمین‌ها را به وطن وارد کرده باشیم.

حرف مردم

این ۲ دسته از مردم عموماً با دل خوش و خیال آسوده زندگی نمی‌کنند.

دسته اول افرادی که نسبت به هر چیزی و هر کسی، شکاک و بدبین هستند

دسته دوم و شلوغ‌ترین دسته آن کسانی هستند که همیشه برایشان مهم است که دیگران نسبت به کارها و تصمیمات آن‌ها چه نظر و واکنشی نشان می‌دهند و همیشه حس می‌کنند مراد و مطلوبی در وجودشان ارضا نشده و آتش از جنس تمنا در دلشان روشن مانده است.

همه ما می‌دانیم که عزیزترین افراد زندگی هر فرد اعضای خانواده‌اش اعم از پدر، مادر، همسر و از همه دل‌بند تر فرزند آدم می‌باشد. وقتی که برای پدر خانواده حرف مردم ارجعیت داشته باشد و به جای کشف واقعیت، تنها به خاطر حرف و حدیث دیگران، دنیا را به کام فرزندش تلخ کند و اجازه پیشرفت به او ندهد یا او را در خانه حبس کند یا حتی او را تنبیه جسمی کند، آنگاه در این بین فقط خود فرد و پاره‌های تنش آسیب خواهند دید.

در گذشته، دختران به ندرت اجازه تحصیل پیدا می‌کردند به این خاطر بود که در روستاها و اجتماع‌های کوچک، اغلب به خاطر حرف و حدیث‌های مردم، خانواده دختران خود را از تحصیل محروم می‌کردند و آن را عاملی می‌دید که از هدف اصلی دختر یعنی ازدواج پرت می‌کرد پس بیشتر به شوهر دادن دختران خود تمرکز داشتند. اما امروزه اکثر خانواده‌ها دخترانشان را به مدرسه می‌فرستند تا تحصیل کنند و شاغل شوند. همچنین دلیل اینکه در یک زمان و یک خیلی از مردم به داشتن فرزند پسر افتخار می‌ورزیدند این بود اکثر هم افراد جامعه نیز داشتن فرزند پسر را ترجیح می‌دادند.

نادان‌ترین آدم‌ها کسانی هستند که به خاطر حرف مردم، خود و اعضای خانواده‌شان را از داشتن نعمت‌هایی (به خصوص شادی و آرامش) محروم می‌کنند.

اگر به دیدگاه عموم مردم باشد، هیچ انسانی پیدا نمی‌شود که تمامی رفتار، اعمال و گفتارش، مقبول، عقلانی و سنجیده باشد. در واقع برای عموم مردم، هیچ آدمی جا افتاده و برگزیده نیست و آدم‌های منتخب یک مسندی را شایق و لایق برای آن مرتبت و منزلت نمی‌دانند.

مردم تا اینکه رفتارت مطلوب آن‌ها و عملت پیرو منافعشان نباشد آن را آزموده و شایسته نمی‌دانند و تویی که صاحب رفتاری را موجه. مردم تا وقتی که نخواهند خوبی‌هایت را ببینند، برای آن‌ها چهره مثبتی نخواهی داشت.

مردم تا وقتی که نخواهند قدرت و توانایی‌هایت را ببینند، برای آن‌ها همیشه ضعیف و ناتوان خواهی بود.

حتی اگر یک جا آرام بنشین و کاری نکنی باز برایت حرف در می‌آورند که چرا فلانی انقدر منزوی است و یک‌جا نشسته و چیزی نمی‌گوید.

همیشه انجام کار ناپسند کار بدی نیست؛ مگر هر کاری که آدم می‌کند باید دیگران آن را پسند کنند!

گاهی از انجام یک کار خاص نزد دیگران لذت می‌بری و منجر به محبوبیت تو می‌شود و رضایت دیگران را نیز جلب می‌کند؛ اما، از یک جایی به بعد، انجام آن کار برای جلب نظر و رضایت دیگران، دیگر مهم نیست و برایت عادی و خسته کننده می‌شود فقط دلت می‌خواهد کاری را انجام بدهی که از نتیجه آن، حس جدید و خوبی داشته باشی.

گاهی اوقات لذت انجام دادن آن کار محبوب که فراموشش نمی‌کنی، بیشتر از لذت راضی نگه داشتن و محبوب بودن نزد مردم فراموشکار است.

اگر بخواهی همه مردم را راضی نگه بداری، تنها موجب آزار و اذیت خودت خواهی شد؛ به شخصه آنقدر به حرف مردم گوش دادم که در نهایت، گوش‌هایم را گرفتم و در رفتم.

کارهایت را طبق معیار و استانداردهای کارت انجام بده که ثابت است نه پسند مردم چون ملاک و ارزشگذاری‌های مردم برای هر کار نسبی و پیوسته در حال تغییر می‌باشد.

کسی دلیل و مفهوم اعمالت را درک کند نیاز به توضیح ندارد و کسی که دلیل و مفهوم اعمالت را درک نکند نیز به توضیح ندارد.

گوش دادن به حرف مردم، به خودی خود کار اشتباهی نیست؛ اما اینکه هر حرفی را بدون اینکه صدق و درستی آن تایید شده باشد باور کنیم، کار اشتباه و بی‌فکرانه‌ای انجام داده‌ایم.

هر وقت که در دو یا چند راهی قرار گرفتی و قصد تصمیم گرفتن و انتخاب داشتی، در نهایت طبق صلاحدید و تجزیه و تحلیل مشورت و پیشنهاد دیگران تمام جوانب را بسنج و منطق حرف هایشان را ارزیابی کن و در نهایت خودت تصمیم بگیر و انتخاب کن. اگر تمام مردم دنیا برای انتخاب و تصمیمی که گرفته‌ای، تحسین و تشویق کنند؛ اما خودت نسبت به آن انتخاب و تصمیم، حس خوبی نداشته باشی، احساس شادی و فرونشینی تل تمنا به تو دست نخواهد داد؛ در سوی مقابل، اگر حس خوبی نسبت به انتخابت داشته باشی، در حالی که همه مردم دنیا با آن مخالف باشند، آنگاه از تحقق لذت خواهی برد. نمی‌گویم مقبول نباش؛ مقبول و محبوب باش ولی تا آن حد که طلب آسایشت به تو اجازه می‌دهد و بدان قدرشناس را از نوک مو تا ناخن شصت پا از طلا هم بگیری تو را ارج نخواهد داد.

هر فردی یک بار متولد می‌شود؛ یک بار زندگی می‌کند و یک بار هم می‌میرد. پس، افراد باید قدر تنها فرصتی که برای زندگی کردن دارند، بدانند و بهترین استفاده را از آن بکنند. پس در زندگی‌ات، آن‌طور که دوست داری، زندگی کن. در واقع، تو اختیار زندگی خودت را داری و باید آن‌گونه که دوست داری، زندگی کنی؛ حال اگر کسی از تمایلات و نوع زندگی تو خوشش نیامد، این دیگر مشکل خودش است. این تو نیستی که باید با خواسته و تمایلات مردم کنار بیایی؛ آن‌ها باید با خواسته‌ها و تصمیمات تو کنار بیایند.

در انتخاب‌ها و تصمیم‌گیری‌هایی که در مسیر زندگی‌ات وجود دارد، همیشه این قانون را برای خودت در نظر بگیر: «قرار نیست با هر تصمیم، انتخاب و جوابم، مردم شاد و راضی شوند.» همچنین، «من مسئول هدایت افراد به سمت خواسته‌ها و امیالشان نیستم.»

اگر مردم در این مورد، تو را قضاوت کنند و راجع به شخصیت و کارهای مجازت نقد منفی و بدگویی کنند؛ با این حال تو نسبت به تصمیمی که گرفتی، مصمم باش و بدون توجه نقل و نظر دیگران کارت را به آن شکل که دوستش داری، ادامه بده. اگر کاری را که دوستش نداری و موجب عذابت هست، انجام ندهی؛ آنگاه احساس آرامش خاطر و رضایتی به تو دست خواهد داد که به سرکوب و توبیخ این امتناع می‌ارزد. شاید چیزهای بد و نکوهیده را با کمترین زمان ممکن و کمترین اراده بتوان به دست آورد ولی هر چیز خوب بهایی متناسب دارد که بهای محصول خوب دست مایه و بهای بهشت توشه نیک و بهای حال خوب رنج است؛ وقتی تو به این کارت به این ایمان رسیدی که انجامش به صلاح آینده ات هست بدون توجه به مخالفت و بازدارندگی دیگران انجام دهی، روزی نتیجه کارت مثل یک خمره عسلی پیش مجسم می‌شود که یک قطره تلخی بابت اعلام انزجار و سرکوفت بابت انجام انکار توسط مخالفانش در شیرینی آن چندان تاثیری نخواهد گذاشت.

زندگی برای آدم‌های موفق به مصداق دوچرخه‌ای است که روی زینی از جنس حرف مردم می‌نشینند و پیش می‌روند

به قولی اگر مردم به تو گفتند که نمی‌توانی انقدر جلو بیافتی که جملات منفی شان دیگر به گوشت نخورد.

پس اگر می‌خواهی رهپوی الماس باشی پس باید در گوشت را ببندی و در عوض چشم هایت خوب باز کنی.

چیزهایی که در زندگی سخت به دست آوردی، به خاطر حرف مردم از دست نده. اینکه به خاطر حرف مردم از سلامتی، آسایش، رفاه و تحصیل و غیره بگذری، این مسئله، نهایت بی‌شعوری است. سعی کن که حرف‌های بی‌اساسی را که برخی افراد می‌زنند، نادیده بگیری.

اینکه برخی از مردم چشم دیدن موفقیت تو را ندارند؛ این مشکل خودشان است و باید آن مشکل را با خودشان حل کنند.

خود را محدود نکن که فقط در فرش قرمزهای زبان مردم، حرکت کنی و در محفظه شیشه‌ای انتظاراتشان دنیا را نبین و از دنیا خواه و برای تحقق امیالت از امیال دیگران اجازه نگیر. وقتی به افراد مختلف اجازه دخالت در زندگی‌ات را بدهی، هر لحظه به دنبال این خواهند بود که با بیان نظرانشان، تو را به انجام خواسته‌های مد نظر خود، سوق دهند؛ تو نباید تحت تاثیر هر نظری که دیگران بر سر در گوشت چسبانند به داخل مغزت بیاوری و باور و مبادی که خود به آن‌ها رسیدی را دور بیاندازی و در ضابطه و چهارچوب‌های عقیدتی دیگران دریایی و زیر سایه تفکرات دیگران زندگی کنی؛ چون تو داری خودت

زندگی می‌کنی پس باید برای خودت هم زندگی کنی و طبق اصول و باید و نبایدهای خودت و آنطوره که می‌پسندی و درست می‌دانی اسب عمر بتازانی.

اگر به دیگران حق دخالت در امور زندگی ات بدهی، ممکن است حالا به تو بگویند: «برای تحصیل، فلان رشته را انتخاب کن.» بعد، پارا فراتر از حد خود بگذارد و برای ازدواج تو را تحت فشار قرار دهند و فرمایش کنند: «برای امر ازدواج هر چه زودتر اقدام کن و با فلان شخصی ازدواج کن که فلان خصوصیات را دارد.» پس از ازدواج؛ از تو طلب می‌کنند و می‌گویند: «زودتر بچه بیاور.» سپس، می‌خواهند که فرزندی با جنسیت مقابلش را به دنیا بیاوری، بعد از تو می‌خواهند فرزندت را فلان طور تربیت کنی؛ بعد به تو امر می‌کنند که که فرزندت فلان رشته برود؛ بعد از تو می‌خواهند که فرزندت ازدواج کند و برات نوه‌ای با فلان جنسیت بیاورد؛ بعد از تو طلب می‌کنند که نوه‌ات را فلان جور تربیت کنی و همین طور این روند مانند یک چرخه ادامه پیدا می‌کند...

اصلا نصف دلیل اینکه بعضی از مردم مخصوصا با قرابت دور در رابطه با ازدواج افراد نظر می‌دهند و جوان‌ترها را ترغیب به ازدواج می‌کنند و اصرار دارند که آن‌ها باید هر چه زودتر سامان بگیرند، این است که یک شب ضیافت شام یا ناهار دعوت شوند و شام و شیرینی مفصلی بخورند و دمی را به شادی بگذرانند و دیگر به این مسئله کاری ندارند که زندگی مشترک که بچه بازی نیست و کیفیت و کمیت زندگی آن ۲ زوج زیر یک سقف برایشان مهم نیست. درست است که مستقیم امر و درخواست کاری به تو تحمیل نمی‌کند ولی با اصرار و یا با ذکر عواقبی که خود در ایجادش نقش دارند به گونه‌ای برای انجام مطالبات در پوشش پیشنهاد به تو امر می‌کنند.

چرا باید برای راضی کردن دیگران، آرزوهای خود را نادیده بگیریم و به این منوال عمر و زندگی‌مان را تباه سازیم؛ در حالی که آن‌ها حتی از انجام و تحقق تقاضای کوچکی هم سر باز می‌زنند؟!

اگر تو به خاطر حرف مردم و افکار آن‌ها و نظراتشان در مورد زندگی‌ات، از انجام خیلی کارهای سودبخش که دوست داری آن‌ها را انجام بدهی، صرف نظر کنی؛ آیا دیگران نیز با تو مثل خودت رفتار می‌کنند؟ آیا اگر روزی تو به نان شب محتاج باشی؛ یا اگر عضوی از خانواده‌ات (که خیلی برایت عزیز است)، در بستر مریضی بیافتد و به داروی کمیاب و گران‌قیمت و یا عمل جراحی پرخرجی نیاز داشته باشد، کدام از این افراد شرایط تو را درک می‌کنند و به تو یاری می‌رسانند؟ آیا در این شرایط، تو برایش اهمیت داری و برای رفع مشکل تو اقدامی انجام خواهند داد؟ چند نفر از افرادی که تو را می‌شناسند، پس از آگاهی از این وضعیت، برای کمک جلو می‌آیند؟

آیا همانقدر که تو به فکر دیگران هستی، دیگران نیز در شرایط سخت، به فکر تو خواهند بود و از تو حمایت خواهند کرد؟؟؟

اگر تو آواره و بی‌خانمان باشی و در روزهای سرد زمستانی در گوشه‌ای از شهر بنشینی و منتظر کمک دیگران باشی؛ مطمئن باش که همین دیگران بی‌تفاوت به حس و حال تو، از کنارت رد می‌شوند و حتی ممکن است که به جای یاری رسانی، به سویت آب دهان نیز پرتاب کنند.

همیشه سعی کن که دستیابی به آرزوها و اهداف خود را در اولویت قرار بدهی تا بتوانی آنگونه که دوست داری، زندگی کنی. اینکه اگر بخواهی همواره مطابق میل و خواسته‌های دیگران عمل کنی و سعی کنی که آن‌ها را همیشه از خود راضی نگهداری، بارها مجبور خواهی شد که به خاطر آن‌ها از آرزوها، اهداف و تصمیمات خود دست بکشی.

تو برای مردم مثل میلیون‌ها نفری هستی که در گذران عمر با آن برخورد پیدا می‌کنند و شاید به توانایی‌ها و قابلیت‌ها و حتی وجود عینی تو، توجه و اهتمام خاصی نورزند. حتی اگر روزی تحت تاثیر دستاورد و موفقیتت قرار بگیرند و نام تو را کنار موفقیت و افتخار آفرینی بیاورند، روز دیگر شاهد موفقیت فرد دیگری خواهند بود و تو را فراموش می‌کنند؛ طوری تو را از یاد می‌برند که فکر می‌کنند حتی اصلاً چنین عمل درخشانی نداشته‌ای. پس در زندگی، خودت را در مضایقه نگذار که برای همه شخصیت خود را موجه و مقبول نشان بدهی و همه دوستت داشته باشند چون باید برای مردم جا بیافتد که دنیا از آدم‌هایی با شخصیت و عقاید مختلفی تشکیل شده است. خودت را به عذاب نیانداز توانمندی‌هایت را به آن‌ها عرضه کنی تا تو را قابل بدانند رضایت مردم خواسته‌ای است که هرگز به دست آورده نمی‌شود؛ آدم‌ها فقط در زمان خدمت رایگان از بقیه راضی‌اند.

خیلی سخت است که مدت‌ها تلاش کنی و آخر در کارت موفق شوی تا توجه آدم‌ها را جلب کنی؛ آخر خبر موفقیت به ته ذهن‌شان در انباشت همه اخبار و وقایع که در آن روز شنیدند برود.

اصلاً چه در تلاش و تنگنا بودی تا همیشه رضایت و ارادت دیگران را به خود جلب کنی، آنگاه که می‌بینی خودشان چه ضعف و اشکالاتی دارند و تلاش برای رفع و حتی پنهان کردنش نمی‌کنند، با خود اینگونه می‌گویی که «من می‌خواستم باعث افتخار این افراد بشوم؟! آن‌ها خود بالا هستند که بخواهند من را بالا بکشانند؟! اصلاً ارزش نداشت که وقتی نتوانستم سری از سر آن‌ها در بیاورم و ارجحیت برسم بابتش محزون و سرشکسته شوم.»

اگر به حرف مردم باشد، خیلی از افراد اصلاً خوش ندارند که زندگی کنی؛ اگر به مردم خیلی رو بدی و به نظرشان بیش از حد اهمیت بدهی، از نفس کشیدن هم شاکمی خواهند شد که چرا اکسیژن محیط هوا را مصرف می‌کنی.

تا به حال شنیدی که مردم از کسی تعریف و تمجید کنند و بگویند که کاملاً از او راضی هستند؟ پس مبدا تحت تاثیر حرف‌هایشان در راه روشن و مبرهن توقف و تعلیل نداشته باشی. در سایه انتظارات مردم زندگی نکن و خودت را به خاطر آن‌ها در مضایقه نگذار

و هرگز به خاطر آن‌ها از آرزوهایت دست نکش و بدان که خودت برای خودت به شدت کافی هستی.

اگر اهداف انسان و آنچه در زندگی به دنبالش می‌رود، از یک حد بزرگ‌تر شود، مسائل جزئی و کوچک مثل اینکه کار و حرفش چه منظر و حرفی از مردم بر می‌خیزاند و دیگران راجع به او چه فکری می‌کنند و حسشان به شخصیت و کارش چیست کمتر اهمیت پیدا می‌کند و حاشیه‌ها را به حاشیه‌های زندگی می‌کشانند.

هر چقدر برگردی که ببینی مردم پشت سرت چه می‌گویند دیرتر به مقصد می‌رسی.

به مسیرت ادامه بده و برایت مهم نباشد که چقدر آدم‌ها دهانشان باز است؛ همین که تو ذهن باز داشته باشی کافی است؛ بهتر است بی‌توجه به آن‌ها، به راهت ادامه بدهی و به مقصد و هدف نهایی‌ات بررسی تا به جایی بررسی که دهنتان بسته شود.

در واقع می‌توان اینگونه اذعان کرد که دهن مردم را نمی‌شود بست؛ اما با موفقیت می‌توان آن را کِل گرفت.

اما انگار عبارت «حرف مردم برایت مهم نباشد»، برای خیلی از ما بد جا افتاده است؛ دلیل نمی‌شود که ما هر ظلمی را که می‌خواهیم و هر رفتاری را که دوست داریم انجام بدهیم چون اینطور طبع و اقتضائمان کشیده و دیگران محکوم به پذیرفتن آن هستند؛ پس همیشه و لزوماً این جمله درست نمی‌باشد. مهم نیست که مردم راجع به ما چه فکری می‌کنند و چه حسی دارند؛ چون ما مسئول کارهایی هستیم که در حق خودمان انجام می‌دهیم و وظیفه نداریم برای خیلی از کارهایمان به کسی جواب بدهیم؛ اما از طرفی، حق نداریم به مال و جان دیگران نیز آسیب برسانیم و کتر و مسئولیت سپرده را با هر کیفیتی کار انجام بدهیم. توجیه ندارد که بگوییم «من همینی هستم که هستم، هرکس که نمی‌خواهد، با من نباشد و کار نکند» کار و رفتارهایمان تا وقتی به مردم مربوط نیست که به خود آن مردم، آسیب نرساند.

او خواسته را که بسته به اقتضائات و امیالت انجامش می‌دهی، باید در پای چهارچوب کارهای درست و قانونی باشد و تو فقط حق داری هر کاری را که در این محدوده باشد و به دیگران آسیبی وارد نکند، انجام بدهی.

نباید به خاطر راهنمایی‌ها و دلسوزی‌های دیگران و پیشنهاد یک مسیر و هدف جدید، از اهدافی که در سر خود پرورده‌ایم دست بکشیم و مسیر دیگری را برای موفقیت انتخاب کنیم؛ نباید باورهای خودمان را با حرفهای دیگران نادیده بگیریم و به سمت باورهای دیگران سوق پیدا کنیم.

پس، نباید با حرف مردم، از خواسته‌های خودمان کوتاه بیایم؛ و نباید هر خواسته و توصیه‌ای را قبول کنیم؛ باید نگاه کنیم که تا چه حد با اهداف ما مشترک است و تا چه حد به ما کمک می‌کند تا به هدف نهاییمان نزدیک شویم.

همچنین، لزوماً نباید نسبت به هر تقاضا و تذکری هم بی‌توجه باشیم. نادان آن کسی است که حرف غیرمنطقی می‌زند و نادان‌تر از او کسی است که باور می‌کند. پس، هر حرفی را باور نکن و هر حرفی را نیز نادیده نگیر.

از طرفی با وجود اینکه فرد بعد شنیدن دلیل و توجیهی موضع و برخورد مخالفت جویانه می‌گیرد و آن را نقض کرده و به باوری در تضادش اذعان کند اما تا دقایقی در ذهن اذعانات فرد را واکاری و درستی و یا سقم آن را تحلیل و بررسی می‌کند؛ دلیل اینکه بعد از اینکه دفاعیه و توجیهاتی به فرد ارائه می‌کنی با وجود اینکه که آن نپذیرفته، اما بابتش به فکر فرو می‌رود و با گذشت زمان یکی یکی دلیل‌های رد و نقض صحت و اعتبار آن صحبت را بیان می‌کند این یعنی در این زمان در رابطه با حرف‌های طرف به شک و تردید دچار شده و وزن باور بر آن کم کرده است و مجدد درباره صحبتی که از اساس غلط و تهی خوانده است فکر می‌کند و در ذهن کلنجار می‌رود چون در زمانی که آدم به فکر فرو می‌رود منعطف‌ترین حالت ممکن برای تغییر برایش ایجاد می‌شود و چون در این زمان مغز فراخوان برای داده و اطلاعات بیشتری از اطراف می‌دهد تا باور پذیری آنچه در ذهن به آن معتقد است ارزیابی و اعتبارش را بازنگری کند. وقتی آدم تحت تاثیر حرفی در جهت نقض اندیشه‌ها و برداشت‌هایش به فکر فرو برود گوشه چشمی نیز به تغییر دارد و در آن وقتی که شمشیر تعصب به زمین بیاندازد و زره پافشاری را از تن بیرون کند آن پیگر باور‌هایش نفوذ پذیری بیشتری نسبت به همیشه پیدا می‌کند.

تحقیر و تمسخر

خنده‌ها بر اتفاقات و رویدادهای غیر منتظره تدور دارند که از نظر مبدا به ۲ دسته تقسیم می‌شوند؛ خنده‌ها یا از اتفاقات و رخدادها خوشایند یا زوال و رفع شرایط و معضل نشئت می‌گیرند یا در ری اکشن و واکنش با پدیده‌های غیر منتظره است که به عنوان مثال وقتی آدم صحبتی بر خلاف منطق و حرکات و رفتاری در منافات شخصیت و وجنات فرد ببیند به طوری که قرار است که فقط شخصیت آن فرد زیر سوال، و اموال و امتیازات خودش است که زیر تعویق و تخریب برده شود و نتیجه مفتضحانه‌ای که فرد زمانی مصرانه و مقتخرانه‌ای که به درستی و سود بخشی آن اذعان داشت ببیند اینگونه او را خنده سوق می‌دهد و منشا خنده‌های دسته دوم در این حول در گردش است فرد شاهد و واقف می‌شود که فعل و یا فاعلی و یا همان فرد و کاری که نسبت به او احساس نفرت و یا حسادت دارد با وجود منزلت و کرامت که برخوردار است، مورد تمسخر و محکومیت واقع می‌شود، آنوقت دچار وجد و غافل‌گیری مسرت بخش می‌شوند.

گریه و اشک ریختن، همیشه تلخ نیست، مثلاً آن زمانی که در سکوی افتخار قرار بگیری و بقیه تحسینت کنند، از شدت غرور و خوشحالی نتوانی اشک‌هایت را پشت در پلکت نگه داری و از چشم‌هایت در بروند و سرازیر شوند یا وقتی عزیزی بعد مدت‌ها بینی و از

دیدارش مشغوف شوی و از معشوقه از فرط عشق و علاقه حرف‌های بشنوی بشنوی که با اشک ریختن از او تشکر کن.

خنده نیز همیشه شیرین نیست؛ گاهی بسیار تلخ است، مثلاً اگر در جمعی که در آن غریب افتادی، اگر به خاطر جهت و نوع نگرش و دیدگاه هایت، سطح و وزن حرف هایت، تلفظ لغات و نوع گویش، جماعتی به تو بخندد و به استهزا بگیرند، مخصوصاً اینکه با آن جماعت حس عدم تعلق و تعذب نیز داشته باشی یا برایت گرامی باشند و برایت مهم باشد که در میان آن‌ها چه وجهه‌ای پیدا می‌کنی که اینگونه با منجیق حرف‌ها و متلک‌هایشان، گلوله‌های جسیم تری را به سوی دلت پرتاب می‌کنند. خنده همیشه مستحب و موجب فرح و شادی نیست خنده‌ای به قیمت اخم و ناراحت شدن حتی یک نفر باشد ارزش ندارد. در زمانی که فرد به خاطر ظلمی ابراز انزجار می‌کند، مثل بنزین بر آتش است.

وقتی کسی متلک می‌پراکند، اینکه می‌گویند توی دل طرف چیزی نیست؛ توجیه خوبی برای این کارشان نخواهد بود؛ توی دل آن‌ها چیزی نیست اینگونه بارمان می‌کنند، وای به روزی که در دلشان چیزی باشد.

گاهی اوقات به رخ کشیدن عیب‌ها و نقص‌ها، دردناک‌تر و قبیح‌تر از فحش و ناسزاگویی است.

اگر موجب شدی که طرف مقابلمت از صبح تا شب با خنده بگذرانند، در آخر کاری نکن که خنده‌هایش نخ کش شوند و وا روند و فرد شب تا صبح را با گریه سپری کند.

خیلی هایمان با خود اینطور فکر می‌کنیم که به خاطر فضا و شرایط روانی‌مان، حرفی را پراندیم و فرد مقابلمان نیز از روی ناراحتی، واکنشی از خود نشان داد و تمام شد و رفت؛ در حالی ممکن است اثرات و تبعات روانی و انرژی منفی آن مجادله، سال‌ها همراه ما باشد.

در عجبم که چرا بعضی از مردم وقتی می‌بینند که کسی دچار حادثه و عارضه شده، به جای اینکه با آن شخص احساس همدردی کنند و به وی عشق تزریق کنند، به او نگاهی سنگین و متنفری می‌اندازند و فجیع‌تر اینکه به خاطر وضعیتی که آن شخص خودش نیز برای رخ دادنش متأسف و محزون است، وی را سرزنش می‌کنند.

برای فرد لغاز می‌خوانند که سیگار می‌کشد؛ این مسئله را نمی‌دانند که این فرد در اثر درد و تنهایی به آن رجوع کرده یا در اثر رفتار بدی که در حق وی شده است، به آن پناه آورده تا دمخورش باشد. کسی که سیگار می‌کشد یعنی از روزگاری خیلی کشیده است.

به آدم‌ها باید گفت که به حال کسانی که با خودشان یا با آینه حرف می‌زنند، تأسف نخورید؛ بلکه به حال خود تأسف بخورید که در بودن در کنارشان و شنیدن حرف‌های دلشان برایشان کم گذاشتید.

در این دنیا هر کس سطح فکرش پایین تر و ناموفق تر باشد، بیشتر مورد تمسخر قرار می‌گیرد؛ همچنین، هر کسی که نگاهش به افق‌های دورتر باشد، بیشتر مورد تمسخر واقع می‌شود چون که خیلی از افراد زمانی که از صحبت‌های گنده‌تر از مغزشان سر در نیاوردند و آن حرف‌ها عجیب و نامتعارف به نظرشان بیاید به تمسخرش می‌پردازند.

وقتی آدم مشغول کار و فعالیت مفیدی می‌شود آدم‌هایی که نسخه هایشان در اقصی نقاط دنیا یافت می‌شود که از روی بیکاری یا خبثت مدام در حال سرک کشیدن به اطراف خود هستند وقتی چنین فرد هدفمندی به تور چشمشان بخورد، او را سوژه عقده‌گشایی هایشان می‌کنند و با مسخره کردن شخصیت آن و تحقیر کردن کار و هدفش، حس حسادت بابت تفاوت جایگاه‌ها و حسرت بابت بی‌هدفی و بلا تکلیف بودن خودشان را رقیق کنند.

از این رو در جمعه‌های کوچک و بزرگ افرادی که سلوک و منششان والا تر از بقیه باشد، ممکن است بابت این تفاوت و تمایز، بیشتر طرد شود.

خیلی آدم‌های عادی با هوش و بینشی که دارند، خیلی از علوم را درک نمی‌کنند که در رابطه با این قضیه ۲ دسته می‌شوند؛ کسانی که افسوس می‌خورند و کسانی که نمی‌خواهند این حقیقت را بپذیرند که سطح تفکراتشان در مقایسه با برخی افراد پایین تر است و فلان فرد بیشتر از آن‌ها می‌فهمد؛ پس، این تفاوت‌ها را نامتعارف می‌دانند و به تمسخر آن فرد متفاوت می‌پردازند.

بی‌فکرترین مردم، کسی است که از انتقاد و طعنه فرد نادان ناراحت شود. زمانی که دیگران به سویت سنگ پرتاب کردند، آن سنگ‌ها را بگیر و سرسره بساز و از آن بیخیال بگذر و از اینکار لذت ببر، اما متاسفانه خیلی افراد از سنگ‌های تحقیر و تمسخر پرتاب شده به سمتشان دخمه‌ای سنگی بدون در و پنجره می‌سازند و تا مدت‌های زیادی خود را در این محبوس می‌کنند چون این تمسخر و تخریب شخصیتی مخصوصا اگر در جمعی و توسط افراد زیادی صورت بگیرد، باعث می‌شود که خود را بی ارزش و نالایق ببیند و چون اعتماد به نفسی که این رو و شهادت به آدم می‌دهد با مردم بیرون ارتباط برقرار کند تیر باران شده و اینگونه راه‌های ارتباطی با بیرون را بر خود ببندند و خود را در انزوا قرار دهند. در حالی که می‌شد سنگ نوردی کرد تا به قله رسید.

چه بسا حرف‌هایی که مفت نمی‌ارزدیدند، اما برای ما گران تمام شدند.

عده‌ای نسبت به ما، بدون پشتوانه و سندیت عینی نظر منفی اذعان می‌کنند که ما اکثرا چون نفوذ پذیری بالایی به حرف مردم داریم، به وجود و بارزیت آن ضعف و ایرادات در خود مطمئن می‌شویم در حالی که خودشان نیز به آن نظری که راجع به ما دادند مطمئن نیستند. پس، نگذار که حرف‌های بدون پشتوانه و بدون منبع دیگران، در مغزت حکومت کند که برایت شکنجه حکم می‌دهد.

گاهی یک حرفی n مقدار قدرت تخریب دارد ولی فرد $10n$ قدرت تخریب از آن می‌پذیرد.

گاهی افراد با تحویل گرفتن متلک و زخم زبان، موجب آزرده‌گی خود می‌شوند نه دیگران؛ چون آدم‌ها اگر خودشان نخواهند، اجازه نمی‌دهند که حرف دیگران در روان و حال آن‌ها تاثیر بگذارد.

تا وقتی عنوان تحقیر آمیزی مثل نادان و زشت و بی‌عرضه و... تاثیر منفی بر روان انسان جای می‌گذارد و آدم را به غم و بهت بر می‌انگیزاند که فرد از آن برداشت شخصی کند و به خودش بگیرد و آن را به عنوان حقیقت در زندگی خود بپذیرد؛ پس در واقع، این خود آدم است که به متلک‌ها و ناسزاها و تحقیرهای مردم قدرت تاثیر گذاری می‌بخشد؛ وگرنه تا قبل از اینکه مخاطب توصیفات را نپذیرد و آن حرف را به خودش نگیرد، قدرت و قابلیت‌ی ندارد که روان را به هم بریزد چون وضعیت اثرگذاری کلماتش غیرفعال و خاموش است؛ در واقع، تا این کلمات باور نشوند، هیچ تاثیر خاصیتی ندارند؛ پس، می‌توان گفت که انسان خودش به وسیله پذیرش بدگویی‌های دیگران، روح و روانش را خدشه دار می‌کند. تا خود نخواهیم کسی نمی‌تواند عامل حال خوب و بدمان باشد و تا خود نخواهیم هیچ حرفی نمی‌تواند مارا برنجاند و یا بخنداند پس از طرفی هیچ کس جز خودمان نمی‌تواند حال ما را خوب و یا برعکسش بد کند.

اگر لازم باشد با قاطعیت با کسی که در اعصاب‌ت تاب می‌خورد بگو با تو شوخی نکند و با لحن و لفظ درستی با تو حرف بزند و از طعنه زدن دست بردارد چون همه این‌ها حق تو است و اگر پایش افتاد حقت را با قاطعیت و صدای رسا طلب کن.

تا زمانی که آدم‌ها به خود حق دهند که شخصیت و کار تو را مورد تحقیر و تمسخر قرار دهند؛ تو هم حق داری آن‌ها را نادیده بگیری؛ اتفاقاً هرچه هر نوع حرف، تیکه کلام و از هر جنس انتقادی حساسیت نشان دهی طرف مقابل آن را نقطه ضعف و اسباب رنج تو قرار می‌دهند.

و حیف کسانی به این نتیجه می‌رسند که دیگر برای جلب توجه یا حفظ رضایت مردم آسیب دیده‌اند.

برای عده‌ای هر چقدر بابت حرفی ابزار انزجار کنی و بگویی که وقتی شنیدی چقدر به تو برخورد و اراده و ناراحت شدی و بابت موضع و ربط صفتی حساسیت نشان بدهی، این قبیل افراد از آن بیشتر به عنوان ابزار برای رنجاندن استفاده می‌کنند؛ چون می‌دانند که به آن حساس و متنفّر هستی، در تقابل به مثل نزاع‌ها دست رویش می‌گذارند و به رخت می‌کشند و بیشتر آن صفت را به تو نسبت می‌دهند.

اگر کسی پیدا شد و به تو گفت که «بدقیافه‌ای»، در جواب بگو، «پس یعنی طبیعی و معمولی هستم» اگر گفت که «کوتاه قد هستی؟» بگو، «یعنی بغلی و ظریف هستم.» اگر کسی گفت که «درازی؟» بگو، «یعنی رعنا هستم.» اگر کسی گفت که «چاق هستی.» به او بگو، «خوبه که من را در ابعاد بیشتری داری» یا بگو، «چون این مقدار کمالات و خوبی در بدن کوچکتر، جا نمی‌شود.»

هر گاه تو را به اسم حیوان یا هر چیزی که برایش ذهنیت خوبی نداری، خطاب کردند؛ آنگاه سعی کن که وقت با ارزشت را برای ناراحتی و پس زدن آن لقب تلف نکنی؛ طوری بزرگ منشانه و با کمالات رفتار کن که جایگاه آن حیوان یا شی بالاتر برود و همه به آن ذهنیت خوبی پیدا کنند.

اگر خیلی برایت مهم هست که همیشه دیگران بر روی شخصیتت حساب اعلا باز کنند، در یک جمع بدون حساب کتاب سخن مگوی و حرفی نزن که آن حرف را به حساب کم عقلیات بگذارند؛ کاری نکن که مورد تمسخر دیگران قرار بگیری.

خودت هم در جر و بحث‌ها، دست روی نقاط ضعف‌های ذاتی و صفت‌های انتصابی طرف مقابلت که خودش در داشتنش نقش نداشته نگذار، رو نکن؛ وگرنه اگر بنا به انتخاب آدم‌ها بود که تقریباً همه می‌خواستند ثروتمندترین و زیباترین فرد جهان باشند.

اگر روی صفت بدی دست می‌گذاری و به روی فرد می‌آوری، آن صفت بد اکتسابی مانند بد اخلاقی، کم، تجسس‌گری، بدگویی که فرد در داشتنش نقش دارد و فرد با انتخاب خودش با این صفت سر کند نه صفت بد انتصابی مانند اضافه وزن، سالخوردگی، کوتاه قدی که فرد در داشتنش نقشی نداشته است.

کسی که زشت، چاق و کوتاه قد خطاب می‌شود، آدم بد و بی‌ارزشی نیست؛ چون در داشتن این صفات، خودش نقشی نداشته است؛ ولی کسی که آن فرد را اینگونه خطاب می‌کند؛ در واقع خودش بد و بی‌ارزش است که با عنوان چنین حرف‌هایی بی شعوری و بی موالاتی خود را جار زده است.

تا کسی از تونظر سنجی نکرده درباره ظاهر فردی مخصوصاً اینکه اگر منفی باشد و به وجود عیب و نقصی اشاره داشته باشد نظر نده. دستاورد و دسترنج کسی را مورد تمسخر قرار نده چون در آن کارها روح شخص دمیده شده و با تمسخر آن به بخشی روح او توهین می‌کنی. هر کاری به زمان، اراده، زحمت و صبر خرجش شده است تا یک کار تکمیل بدل گردیده است پس بی ارزش کردن کاری که این ۴ اصل مایه اش هست در واقع بی احترامی به این اصول است.

حداقل هرگز کسی را به خاطر خصوصیات بدی که در پیدایشش نقش نداشته و یا نقش داشته ولی نمی‌تواند به راحتی خود را از خود جدا کند مسخره نکن. اگر کسی را به خاطر نقص جسمانی تمسخر می‌کنی، ممکن است تو هم روزی دچار همان نقص همان عضو شوی و اینبار دیگران، تو را تمسخر کنند و طعم تلخ زخم زبان‌ها را بچشی.

وقتی فرد فقیر را تخریب می‌کنی؛ مدتی بعد ممکن است روزگار برایت به گونه‌ای طوری بچرخد که به شرایط نامناسب مالی آن فرد دچار شوی؛ آن وقت می‌فهمی که آن فرد در این مدت، با شنیدن آن حرف‌ها و تحقیرها چه حس بد و خفت باری پیدا می‌کرد.

اگر کلمات تحقیرآمیزی را در خطاب و توصیف کسی به کار ببندی و شاید آن شخص به خاطر غرور و پرهیز از شکست نفسی، آن نقد را بشنود ولی آن را به رویش نیاورد؛ اما شاید حرف تو از درون روانش را بشکافد و این حرف تا مدت‌ها با اعتماد به نفسش در پیکار باشد.

اگر افراد مسن را مورد تحقیر و تمسخر قرار دهی؛ آنگاه بعد از اینکه خودت به آن سن برسی، ممکن است کسی پیدا بشود که همان رفتار را با تو داشته باشد؛ آن وقت عمق زشتی کارت را درک خواهی کرد.

شایعه

هر چقدر تکنولوژی به جلو پیش می‌رود و ابزار دیجیتال پیشرفت بیشتری می‌کنند، به نسبت مردم باید حواسشان را جمع کنند که در حضورهای اجتماعی و حتی روابط فردی چه رفتار و موضعی از خود نشان می‌دهند و چه حرف‌های به میان می‌آورند؛ چرا که کافی است یک فرد کار غیرمتعارفی را انجام دهد که به سرعت این عمل در فضای مجازی پخش شود و حتی ممکن است به سر ریز شدن آبروی افراد بیانجامد؛ پس در جریان همه گیر شدن راه‌های ارتباطی، آدم‌ها باید روز به روز بیشتر از قبل به چگونگی برخورد هایشان با بقیه توجه کنند که سنجیده تر حرف بزنند و شایسته رفتار کنند و بیشتر مواظب حرف‌هایشان باشند تا عبارت نامتعارف، غیرمنطقی و مضحکی از دهانشان بیرون نیاید و آبرویشان نرود؛ چون در این روزگار، نان هر چه داغ‌تر باشد، آدم نسبت به خوردن آن پراشتها‌تر و گرسنه‌تر می‌شود.

از زمانی که ضبط صوت اختراع شد، مردم مجاب شدند که در محاوراتشان محتاط تر عمل کند و هر حرفی را هر جایی نزنند. همچنین، پس از پیشرفت تکنولوژی و ظهور فضای مجازی، افراد باید با احتیاط بیشتری نسبت به این فضا عمل کنند و بدانند که نباید هر چیزی را هر جا بنویسند و هر تصویری را در فضای مجازی پخش کنند.

از این رو، وجود شغلی اقتضا شد که به شکار سوژه‌های زندگی افراد بپردازد تا اگر مردم و مخصوصا از قشر افراد معروف و شناخته شده جامعه، صحبت جنجالی کنند یا گاف و توپوق از آن‌ها سر بزند یا دست به معصیت بزنند، آن را موضوع خبرسازی و رسانه‌ای کنند.

با اینکه خیلی افراد برای دیده شدن کارشان نیاز به رسانه‌ای شدن در خیلی سایت‌ها و پیج‌ها و پایگاه‌های خبری دارند افرادی هستند که در عرصه‌های تازه ظهور کردند و طبیعتا برای اعتلا و پیشرفت کارشان دوست دارند از طریق آن‌ها شناخته بشوند ولی این رسانه‌ها مگر به شرط گرفتن هزینه بالا حاضر نیستند آن‌ها مطرح کنند ولی حاضر می‌شوند از شخصی ترین مسائل زندگی هنرپیشه و خواننده و ورزشکارهای معروف از روابط عاطفی و طلاق و گاف و نمای خانه چه تصدیق و چه تکذیب شده مطلب و سوژه تهیه کنند.

گاهی این فضاها و جوهای میان ارتباطی، مجالی را ایجاد می‌کنند که شغل کاذبی از پرتو آن به میان برخیزند که افرادی از اشتباهات مردم مخصوصاً قشر سرشناس سوء استفاده کنند و با دستیابی به اخبار و شایعه‌های واقعی یا غیرواقعی زندگی افراد، از این شایعه‌ها استفاده کرده و مردم را تهدید به پخش و انتشار آن‌ها کنند و از افراد مختلف، در ازای عدم پخش آن‌ها، اخاذی می‌کنند یا وادار می‌کنند بیانهای علیه مقام و موضعی داشته باشند تا از این راه منافعیشان دنبال کنند و به درآمدی هر چند ناچیز و حرام دست یابند. اصلاً دسته‌ای از مردم هستند که در زندگی دیگران تجسس می‌کنند تا از مسائل شخصی آن‌ها مثل طلاق، ازدواج دوم، بحث و دعوا، مرگ و غیره، سر در بیاورند و از این راه، خود به نان و نوایی برسند. چون این شایعه‌ها و افشاگری‌ها برای افراد جامعه که تعدادشان هم کم نیست، لذت بخش است؛ همچنین، این افراد، به جایگاه آدم‌های موفق و معروف که به موقعیت، شهرت و محبوبیت رسیده‌اند، حسد می‌ورزند و می‌خواهند عدم موفقیت خود را با انتقام گرفتن از آن‌ها جبران کند. البته، مسائل شخصی زندگی افراد معروف و مشهور، خواندنی و شنیدنی است و متأسفانه مردم از این قبیل اخبارها استقبال خوبی می‌کنند و به پای این شرح و بازگویی‌ها می‌نشینند و این فرصت را در اختیار افراد سودجو قرار می‌دهند تا رویه ناشایستشان را ادامه دهند. مردم اینگونه موجب می‌شوند تا شایعه‌سازان و ناشران اکاذیب، با قدرت بیشتری کارشان را پیش ببرند.

کاربران صفحات مجازی که شایعه‌سازی می‌کنند و با یک عکس و تصویر و شایعه درست یا نادرست، آدم‌ها را رسوا می‌کنند، مسئول رنج و حتی مرگ آدم‌ها هستند.

هیچ چیز نابودگرتر از شکارچیان سوژه‌ها نیست؛ بعضی از شایعات در مورد افراد مختلف، ممکن است که اعتماد به نفس آن‌ها را پایین بیاورد و افسرده‌شان کند و یا حتی ممکن است موجب نابودی زندگی‌شان شود. مخصوصاً اگر این شایعه در ارتباط با مسائل مربوط به ارتباط افراد با جنس مخالفشان باشد. با نمایان کردن این نوع از شایعات در صفحات مجازی و بیان اینکه «مطلب فوق توسط اقوام فرد تایید شده» در حالی که مدرکی برای این ادعا که اقوام فرد هم چنین ادعائی داشته و یا این خبر را تایید کرده است ارائه داده نشده و اصلاً اطلاعاتی که فرد از اقوام وی بوده، در دسترس نیست، که این رویکرد موجب انتشار بیشتر این شایعه شرمبار و به دنبالش بازی با آبرو و شخصیت افراد می‌شوند و در خیای مواقع باعث می‌شوند که این افراد هدف گرفته، وجنات و اعتبار کاری خود را به ناحق از دست بدهند. همچنین، عده‌ای از مردم زود باور نیز آن حرف‌ها و آن مدرک تو خالی را باور کرده و خبر را باور می‌کنند و به پخش شایعات دامن می‌زنند.

یک عده از افراد جامعه می‌گویند ما نمی‌خواهیم راجع به زندگی شخصی سلبریتی‌هایی نظیر هنرپیشه و خواننده‌ها و ورزشکارها اطلاعات دستگیرمان می‌شود و از احوالات زندگی‌شان چیزی بدانیم این‌ها خودشان هستند که زندگی شخصی‌شان را مقابل چشم ما می‌آورند و اصرار دارند که از زندگی‌شان خبر دار شویم؛ ما که هرگز نخواستیم در زندگی افراد مشهور تجسس کنیم و به آن ورود کنیم ولی آن‌ها تته روابط و فعالیت هایشان شان در فضای مجازی روی آب می‌آورند؛ در حالی حقیقت ماجرا این است که عده‌ای

برای دیده شدن و کسب درآمد پیچ و کانال شان بدون دست داشتن و حتی بدون اجازه و رضایت این افراد مشهور، رازهای زندگی‌شان را افشا می‌کنند.

برخی از شایعه‌سازان برای استقبال و باور پذیری بیشتر محتوای منتشر‌اتشان دست به حقه و ترفندی می‌زنند و به وجه‌ها و جزئیاتی از آن قضیه جاری اشاره می‌کنند که صحت داشته باشد، یعنی دروغی می‌گویند که جزئیاتش با حقیقت وجه اشتراکاتی داشته باشد و برای صدق گفتارش شواهد موجود را رو می‌کنند و یا لابلای حجم عظیمی حقیقت یک دروغی جا می‌دهند تا افراد مجاب کنند که با استناد بر بخش عدیده آن مطالب که با ارجاع و مدارک موجود صحت داشتند محرز است آن دروغ نیز باور کنند که در واقع آن دروغ هدف و سوژه اصلی بوده است که این سازو کارهای خبری باعث می‌شوند که خواننده با مراجعه به آن مطالعات تمامی آن حرف‌ها را یک تیغ باور کند.

درست احکام و موازین شرعی در زمانی که پای تکنولوژی و فضای مجازی در زندگی انسان‌ها به میان نیامده بود وضع شدند اما باید دانست که چه حضورا که مجازا دل، دل، وجدان، وجدان، حقوق، حقوق، حریم، حریم و حق الناس و حق الناس است پس ماهایی که در در صفحات مجازی فعال هستیم وظیفه اخلاقی داریم که حقوق و حریم افراد را در فضای مجازی رعایت کنیم و پای موالات و موالات به فضای مجازی بکشیم، چون شاید آدم‌ها در دنیای مجازی به هم نرسند ولی این مهم است خدا به حساب همه اعمال و برخورد چه حضوری و مجازی خواهد رسید و هیچ کدام حتی ریز ترینش از دستش در نخواهد رفت و مدنظر همه ما باشد برای افزایش بازدید سایت و یا یافتن سوژه مورد نقد، زندگی دیگران را قضاوت نکنیم و حق یا ناخق راست یا دروغ انجام خبط و خطایی به شخصی نبندیم و شخصیتش تخریب نکنیم چون درست است بد همیشه مسموم و گناه همیشه مذموم و جرم همیشه محکوم است ولی نیازی نیست آن را جلوه سازی و نقد کنیم. همچنین سرلوحه گوشی‌های هم‌راهمان قرار دهیم برای زندگی دیگران شایعه‌سازیم و آرامش روان و شادی را از زندگی افراد بر نچینیم.

البته آدم باید به نحوی زندگی کند و در این دنیا به نحوی رد پای عمل به جا بگذارد که از زندگی و روابطش سوژه‌سازند و از جنجال و حاشیه پرهیز کنند و به اصلاح به شایع کننده‌ها و پاپاراتزی‌ها خوراک و تغذیه خبر و سوژه زندگی خصوصی و روابط فرا کاری ندهند؛ بعضی از افراد خوشان انتخاب می‌کنند که حاشیه ساز باشند.

البته وقتی فردی خود تصمیم می‌گیرد که وارد در عرصه و فضایی وارد می‌شود که کارش دیده می‌شود باید همه جوانب کار را بسنجد و برای انتخاب نهایی و شروع جدی آمادگی شنیدن هر شایعه و خیرسازی از زندگی شخصی اش در خود ایجاد کند، این یک حقیقت تلخ غیر قابل گریز است اگر شخصی روحیه متزلزل و عزت نفس سستی دارد که با تهمت و افشاگری بهم ریخته می‌شود، برای سلامت روح و روانش بهتر است هرگز به آن عرصه پا نگذارد و از طرفی هم باید این نکته را در نظر داشته باشد که آدم هر چقدر بزرگ تر شود به نسبت حجم آن سوژه و شایعه‌های ساخته شده برایش هم بیشتر خواهد

شد، پس نباید عزم و روحیه کارش را به حسرت و عقده لانه گزیده در این نقد و توصیفات متهاجم ببازد.

انتقاد پذیری

همه افراد دوست دارند که از توانایی و قابلیت‌های آن‌ها تعریف شود و بعضی از آن‌ها نیز حتی با شنیدن آن ضعف می‌کنند، به عنوان مثال زن‌ها، اغلب با تحسین از ظاهر و هنر دستشان و مردها، از تشویق قدرت و مقدوراتشان مشعوف می‌شوند.

با این حال، باید به خاطر سپرد که از واکنش‌ها و نظرهای منفی از شخصیت و دستاوردها و داشته‌هایمان نباید ناراحت و دلسرد شویم. برای نمونه یک کیف بسیار زیبا که طراح و سازنده آن ساعت‌ها برای تولید آن وقت صرف کرده است تا اوج ظرافت و زیبایی را در آن به کار ببرد را در نظر بگیر که وقتی ما از ۱۰ نفر نظرشان را در رابطه با این کیف پرسیم، ممکن است ۷ نفر آن را اینگونه توصیف کنند که چقدر زیبا و خوش دوخت است؛ در کنار این نظر مثبت، ممکن است ۳ نفر هم پیدا شوند که نظر مثبتی به آن نداشته باشند. با همه این وجود، با توجه به نمونه تصادفی انتخاب شده، ۷۰٪ از مردم نسبت به این کیف نظر مثبتی دارند و دلیل نمی‌شود که بخاطر ۳۰٪ دیگر، سازنده اش دلسرد شود و کار بی ارزش به چشمانش بیاید و از دوخت مجدد این نوع کیف‌ها خودداری کند. البته بهتر است که این سازنده از افرادی که نظر منفی دارند، علت این نظر منفی را از آن‌ها سوال کند و از انتقادات سازنده آن‌ها را در جهت بهبود کیفیت کیف، استفاده کند اما بدون اینکه ناامیدی به سراغش بیاید در جهت افزایش کیفیت و ارتقای سطح محصول، اصلاحاتی در نقاط ضعف اعمال کند و فاکتورهای مبادی کار را تغییر دهد طریقه و نحوه پیشبردش را بهبود ببخشد.

عده‌ای افراد چون همیشه بابت اجرا و سازه هایشان با استقبال نظر مثبت بعضا از روی احساس و تعارفات دوستانه مواجه می‌شدند، به آن بد عادت گردیده اند و اگر زمانی نظر افراد دیگری جویا شوند که هیچگونه نسبتی با آن‌ها نداشته و حس خنثی به آن‌ها دارند و بر خلاف خیلی‌های دیگر دقیق تر و با نگاه تخصصی تری آن اجرا و چشمه‌های کارشان بررسی و ارزیابی کنند، وقتی با نظر منفی و نارضایتی مواجه می‌شوند و اشکالات و ایرادات کار را اذعان کند؛ نظراتشان را نمی‌پذیرند و با خود فکر می‌کنند که لابد این افرادی که چنین نظراتی می‌دهند، علمی از این حرفه ندارند عملکرد مرا تایید نکردند؛ با این وجود کار من کامل و بی نقص است؛ در حالی که جواب افراد در هر نظرسنجی می‌تواند شامل نظرات مثبت و منفی باشد و احتمال هر نظری باید داده شود. با این حال، متأسفانه به نظر برخی افراد، هر کس از روی واقعیت یا از روی خود شیرینی به عملکرد و محصول آن‌ها نظر مثبت می‌دهد، آدم خوب و با شعوری است و کسی که کارش تایید و پسند نکند و نظرش به کارش منفی باشد با انزجار اینگونه قلمداد می‌کنند که نظر مخالف آن‌ها برگرفته از حس حسادت و لجاجت نسبت به آن‌ها است و از روی چشم تنگی و گوشت تلخی آن‌ها بوده که چنین اظهار نظری به نحوه عملکردشان داشته اند. حتی بعضا بابت این

نظر غیر منتظره بی شخصیت و بی نزاکت می‌دانند که دیدگاه و مواضع بسیار غلطی است، اول اینکه هر کس نظرسنجی می‌کند باید انتظار هر نوع نظری را داشته باشد و از طرفی اتفاقاً بر خلاف تفکرات خیلی از آدم‌ها تعریف از کاری که اشکال فاحشی دارد، نوعی توهین به شعور آدم تلقی می‌شود و بعضی‌ها به آن توجه نمی‌کنند و ذوق زده می‌شوند و تصدق فرد می‌روند.

همه‌ی انتقادهای منفی از راه و رویه انجام کاری به هدف تخریب و زیر سوال بردن شخصیت و توانایی فرد نیست. مخاطبی که مورد انتقاد گرفته است، به جای اینکه عصبانی و دلخور شود، باید به دلایل این انتقادهای توجه کند و ضعف مطرح شده را بررسی کند و اگر مورد تایید بود برای رفع آن ایرادات اقدام کند و طبق گفته در کار جای اصلاح وجود داشت تأثیری در نحوه انجامش اعمال کند. انتقاد منفی اگر سازنده باشد یک لطف تلقی می‌شود که باید بابتش تشکرانسان را سوق می‌دهد که نقاط ضعف خود را ترمیم و نقاط قوت هایش را تقویت نماید. خیلی از افراد این تصور دارند که آنهایی که نسبت به کار و دستاوردشان انتقاد منفی داشته و ایرادهایشان را بازگو می‌کنند نسبت به آنها حسود هستند و حتی آن‌ها را دشمن خود می‌پندارند؛ این در حالی است که آنها بیشتر از همه به فرد دلسوز تر و دوست تر هستند و رویه مشفقانه ای دارند که ماضر شدند با وجود حس‌های منفی متقابل، آن ایراد‌های کار را بازگو کنند تا اینگونه با آگاه‌سازی فرد با آن اشکال‌ها برای رفع آن اقدام کند و باعث پیشرفت و ارتقای فرد در آن رشته شوند.

باید بپذیریم که کاری از عهده حتی اگر کامل و بی نقص باشد به هر حال طبق سلیقه و معیار علی شخصی ما به عمل آمده شاید کاری از عهده ما بر آمد برای دیگران مثل ما درجه یک و عالی نباشد و رای مثبت جمع نکند و بر خلاف انتظار ما مورد تحسین و استقبال واقع نشود.

از یک فرد یا چیزی یک یا حداکثر ۳ ویژگی خوب گلچین و تعریف کنیم؛ بهتر از این است که چند تعریف رگبار کنیم که آخر هیچ کدام جلوه پیدا نکند. نوکرتم و چاکرم و قربانت روم‌ها و این دست الفاظ مدح آمیز چه فایده ای دارند، در حالی که وقتی موعد عمل شد، آدم جا بزند.

آن‌هایی که دائماً محبت و تحسین می‌بینند و می‌شنوند، بیشتر در معرض دلشکستگی هستند؛ چون توقع‌شان از دیگران بالا می‌رود و فکر می‌کنند که همه باید از ظاهر و شخصیت آن‌ها و عملکردشان استقبال کنند و دوستشان داشته باشد و اگر کسی پیدا شود که نظر مثبتی به ظاهر و شخصیت آن‌ها و کارشان نداشته باشد، طوری در هم شکسته می‌شوند که انگار کسی را از داده‌اند.

کسی که قصد دارد از کتابی ایراد در بیاورد اگر کتابش بهت به کتاب دنیا نیز باشد باز از آن می‌تواند ایراد و اشکال در بیاورد.

برای نظرخواهی نباید سراغ هر شخصیتی برویم. وقتی فردی را می‌شناسیم که طرز نگاه منفی به همه امورات عالم دارد، دلیلی ندارد که از او نظر بخواهیم تا جواب و نظری بدهد که برایمان آزردهنده است؛ در واقع، مقصر خودمان هستیم که با کسی که مراعات دلمان را نمی‌کند، به راحتی هر موضوعی را با وی مطرح می‌کنیم.

البته نباید در برابر هر سخن درشتی موضع گرفت؛ شاید نیت فرد مانند منظوری که از آن حرف برداشت شد، بد و اهانت‌آمیز نباشد و فرد خلاف نیتش منظور و اشارتش را اشتباه بیان کرده باشد. وقتی می‌خواهیم نسبت به حرف و حرکتی، برخورد توبیخ‌گرانه داشته باشیم، بهتر است که پیش از هر کاری، جهت اطمینان سنجی و صحت سنجی نسبت به نیت فرد مقابل، از او سوالاتی را بپرسیم و پس از کسب اطمینان از نیت فرد و فهمیدن دلیل انجام کار موضع بگیریم و اقدام به توبیخ یا تشویق می‌نماییم.

در کل:

حواست باشد که:

- ✓ اگر تحسینت کردند، دلخوش نشو.
- ✓ ابراز علاقه کردند، دل‌بند نشو.
- ✓ ابراز برائت کردند، دل‌سرد نشو.

جواب پس دادن

اگر بخواهی دلیل هر کاری را که در زندگی به آن دست بردی به مردم توضیح بدهی و توجیه‌شان کنی، آنگاه عمرت را بیهودگی سپری می‌کنی چون دائما درحال توضیح و توجیه کارهایت هستی و بر سر تا پایت ضایع جات فرودستی وصل کردی.

تو به این مسئله محکوم نیستی که در قبال هر کاری که انجام می‌دهی، به دیگران جواب پس بدهی؛ همین که پشت کارهایت یک دلیل هدفمند برای خودت داشته باشی، کافی است.

در واقع اگر دیگران در قبال انجام یا عدم انجام یک کار، به تو بگویند که «چرا این کار را انجام دادی؟ چرا آن کار را انجام ندادی؟» تو مسئول پاسخ دادن به اینگونه از سوالات نیستی. بهتر است که آن کاری را انجام دهی که به صلاح تو است تا اینکه در قبال کارهایت کلی دلیل و توجیه بیآوری تا شاید در مورد آن به تو حق بدهند.

اگر زمانی که با کسی قرار ملاقات و جلسه کاری گذاشتی و یا برنامه‌ای تعیین کردی، به علت مشکلات پیش رو آمده انجامش به تاخیر افتاد و نتوانستی به موقع برنامه ات را اجرا کنی، لازم نیست که علت آن تاخیر را جزء به جزء توضیح دهی؛ بهترین پاسخ این است که بگویی «ببخشید وقت نکردم؛ یا کاری پیش آمد»؛ در حقیقت، بجای توضیح دادن علت تاخیر، بهتر است که با گفتن یک عذر خواهی، تاخیر خود را بپذیری.

توجیه کردن

روزی روزگاری ۲ نفر برای خود عناوین خوب و بد تخلص کرده بودند؛ روزی آدم بد، به آدم خوب گفت: «خدا گفته است که عبادتش کنیم؛ چون خدا به توجه ما انسان‌ها نیاز دارد» و آدم خوب به حرفش واکنش نشان داد و گفت: «نه؛ خدا گفته است که عبادتش کنیم؛ چون ما انسان‌ها به توجه‌اش نیاز داریم.» آن‌ها که به توافق نظر نرسیدند، از حکیمی که آن حوالی گذر می‌کرد، کمک خواستند. آن‌ها شرح حکایت را برای حکیم بازگو کردند و از وی پرسیدند که «ای حکیم؛ اکنون شما بگو که کدام یک از ما در اشتباه است؟» حکیم در جواب گفت: «معلوم است، آدم خوب!» آدم خوب، با تعجب دلیل را جویا شد. حکیم، جواب داد: «اشتباه فاحش تو این است که با چنین آدم گمراهی بحث می‌کنی.»

در بحث با ۲ دسته آدم به جایی نمی‌رسی. دسته اول، افراد مغرور؛ و دسته دوم، افراد نادان. دسته اول، نمی‌خواهند و دسته دوم، نمی‌توانند تو را به جایی برسانند.

به قولی بحث کردن با احمق مثل کشتن پشه بر صورت است.

هنگامی که خودت را به سوی سنگ پرتاب کنی، چون مثل شیشه شکننده هستی، می‌شکنی و حیف می‌شوی.

نادان‌ترین افراد کسانی هستند که درباره اثبات موضوعی که نادرست و باطل بودنش بدیهی است، بحث کنند. اگر اینگونه افرادی به تو گفتند که « $2+2=5$ ». در پاسخ آن‌ها بگوی «بله، تو درست می‌گویی؛ بر طبل شادانه بکوب.»

سعی کن که با ۲ دسته از افراد کمتر بحث کنی؛ دسته اول، آن‌کس که خیلی بیشتر از تو می‌فهد و دسته دوم، آن‌کس که خیلی کمتر از تو می‌فهد.

با ۲ دسته از آدم‌ها هرگز بحث و جدل نکن؛ آن کسی که خیلی برایت با ارزش است و آن کسی که خیلی برایت بی‌ارزش است.

اگر کسی را که بازخواست می‌کنی، به جای جواب دادن، سکوت می‌کند؛ این سکوتش همیشه از سر شرمندگی نیست و ممکن است بر اثر بی‌تفاوتی باشد.

اگر این ۲ نفر به هم برسند و به صورت جدی با هم بحثشان شود، آنگاه مثل نخ قرقره‌ای که ته ندارد، بحثشان ادامه‌دار و بدون نتیجه پایان می‌یابد:

- ✓ دو بد دهن
- ✓ دو بی‌رحم
- ✓ دو زبان نفهم
- ✓ دو طمع‌کار
- ✓ دو مردم‌گریز
- ✓ دو سودجو
- ✓ دو باسواد

هر موقع می‌خواستی با کسی بحث کنی، با خود فکر کن که چقدر برایت مهم است؟ با خود فکر کن که این فرد راجع به تو چه فکری می‌کند؟ چقدر با تو تعامل دارد یا خواهد داشت؟ آیا با تو نسبتی دارد؟ چقدر با هم برخورد دارید و چقدر امکان دارد که در آینده با هم ارتباط داشته باشید؟ مهم‌تر از همه اینکه اگر من این همه وقت بگذارم تا عاقبت متقاعدش کنم، توجیهش برایم چه نفعی به همراه دارد؟ اگر جواب همه این‌ها خیر بود، آنگاه با بحث کردن خودت را خسته نکن؛ چون فقط وقت با ارزشت را در سطل زباله به بطالت می‌اندازی.

به گمان اشتباه خیلی از ما، این است که برای اثبات عقاید نظر باید با افراد بحث کنیم. روزی وقتی که با کسی در مورد اعتقادات بحث می‌کردم؛ بعد از دقایقی متوجه شدم که او از یک جایی به بعد دیگر جوابم را نمی‌دهد؛ ابتدا فکر کردم او بازنده شده است؛ در حالی که با تفکر عمیق‌تر دریافتم که بازنده واقعی، من بودم و برنده واقعی او بود.

اکثر افراد در جواب کم نمی‌آورند؛ شده نامربوط و غیرمنطقی، پاسخی را نثار می‌کنند. وقتی به فردی که تلنگر و طعنه‌ای به او می‌زنند و در ابتدا جوابی نمی‌دهند، فکر نکن حتماً از جواب دادن اجتناب کرده است؛ بلکه شاید مشغول فکر کردن تا جواب مناسبی دست و پا کند تا فردی که به او جسارت کرده را سر جایش بنشانند.

کسی که قصد صحبت کردن ندارد، پس نباید بحثی را باز کند؛ چون در بحث‌ها، همه سعی می‌کنند تا بهترین جواب را در ذهن گزیده به طرق مقابل گسیل کنند تا اینگونه حس پیروزی به آن‌ها دست دهد؛ اما باید توجه کرد که پیروز واقعی، کسی است که از یک جایی به بعد، این فکری مدول بر اینکه جواب ندادن نشانه ضعف و متقاعد شدن است از ذهن دک کند و از جواب دادن به اظهار نظر بعدی فرد اجتناب کند و بحث را فیصله دهد. چرا که در مناظره بعد از هر حرفی، یک جوابی هست و بعد از هر جوابی، یک جور آزرده‌گی وجود دارد.

با کسانی که سابقه بحث و کل کل زیاد داشتی و هر دو تحمل و صبر شنیدن نقد منفی نداری سعی کن کمتر مکالمه کنی هر چند که زمان ابتدای مکالمه هر دو روی باز و گشوده و حال موب داشته باشید.

البته باید این را در نظر گرفت که بعضی آدم‌ها هستند که وقتی فردی برایشان محبوبیت و اهمیت بیشتری دارد، ممکن است با آن فرد متناسب با شرایطش با او کمتر یا بیشتر بحث کنند.

ما به خیلی رفتار آدم‌ها نگاه عمقی نداریم؛ شاید کسی با ما بحث می‌کند و به درستی حرفش سماجت دارد و تلاش برای توجیه کردن ما هست تا حرفش را ثابت کند به خاطر ارزش و مکرمتی است که برای ما قائل است و برایش مهم است که ما تحلیل و تفکراتش را درست بدانیم و حرف هایش نزد ما صحت و اعتبار داشته باشند.

وقتی آدم از فردی خوشش بیاید، بیشتر جذبش می‌شود. همچنین، برای اینکه با آن فرد بیشتر صحبت کند، ممکن است که نکته‌ای، مطلبی و موضوعی را مطرح کند که آن فرد را وادار به گفتگو نماید.

خیلی از رفتارها را از تنفر تلقی می‌کنیم از روی عشق است؛ تا وقتی که یار و یاورت و اکنشی به کارهایت ندارد و ناراحت نمی‌شود یعنی دوستت دارد باید از روزی ترسید که دیگر از هیچ حرف و رفتارت ناراحت نشود.

گاهی اوقات زمانی که می‌خواهی کاری را انجام دهی و تصمیمی بگیری، اما مسیرت را اشتباه می‌روی؛ دوستانی هستند که از سر خیر خواهی و دلسوزی با تو بحث می‌کنند تا تو را به نتیجه و تصمیم درست برسانند. همچنین، دوستان دیگری هم هستند که برایشان اهمیت ندارد که تو چه راهی را انتخاب کردی و برایشان مهم نیست که دنباله رو راه و روش غلط هستی یا با کاری به سلامتی خود لطمه می‌زنی؛ این دوستان، هیچگاه به تو تذکر نمی‌دهند و برایشان مهم نیست که نتیجه کارت چه خواهد شد. اما ما به اشتباه از دسته اول که دلسوز ما هستند، دلخور می‌شویم.

در بحث با دوستانی که دلسوز تو هستند، در ابتدا فکر می‌کنی که چقدر بی‌رحم و سنگ دل‌اند و تو مظلوم واقع شدی؛ وقتی با این دوستان بحث می‌کنی و اجازه صحبت کردن به آن‌ها را نمی‌دهی تا مسیر درست را به تو گوش‌زد کنند، در حقیقت به خود ظلم کرده‌ای. اما زمانی که با دوستان بی‌تفاوتت بحث می‌کنی و به جای راهنمایی و تذکر دادن به شما، سکوت می‌کنند، فکر می‌کنی که آن‌ها چقدر رؤف و مظلوم‌اند؛ اما حقیقت این است که، در این میان تو مظلوم واقع شده‌ای.

اعتماد

خود را چمن به آغوش چمن می‌سپارم پستویی از حیاط خانمان که چمن و خورشید صدا هزار تویی بودند که مرا در خود می‌بلعید به خورشید می‌نگرم همین طور به من زل زده بود و قاصدک‌های از جلو چشمانم گذر می‌کنند، فکر کنم هر کدام پیک‌های آرزوی هر شخص می‌باشد. صدای بچه‌ها که در ورای حصارها به شیطننت و بازی مشغول هستند به گوش می‌خورد. الحق با اینکه در یک نقطه جمع هستند ولی انگار همه جا حضور دارند و نمی‌شود گوش‌ها را از غوغای بازی شان به دنجی پناه برد، چند دقیقه‌ای به آسمان چشم دوخته بودم و گذر واکن‌های ابرها را تماشا می‌کردم که ناگهان مادرم مرا برای خوردن شام صدا کرد و من مجبور شدم چشم از تماشای آسمان و دل از این طراوت جدا کنم.

از این متن لذت بردید مگر نه؟ ولی آیا متوجه شدید من در یک قسمتی از صحبت‌م اطلاعات غلط دادم و گفتم مادرم برای شام صدایم کرد در حالی که آسمان روز را نظاره می‌کردم.

خیلی اشکالات زندگی در لابلای یک فضای رنگارنگ و خوش منظر افراد در یک رفتار رنگارنگ و اغوا کننده نمی‌توان پی برد.

ای گل هر حشره‌ای سمتت می‌آید پروانه نیست به دورت بگردد شاید زنبور باشد شیره جاننت بکشد و برود.

فکر نکن هر کس به اسم کمک جلو آمد، او را خدا بر سر راه زندگی قرار داده است و هر کاری سر راهت قرار می‌گیرد موهبتی از سوی خداست و قرار است زندگی ات بهبود ببخشد و باعث پیشرفتت شود.

درست است خدا بزرگ است اما دلیل نمی‌شود همه آدم‌ها هم بزرگ باشند؛ آیا اینکه چون به خدا اعتماد داشت پس دلیل می‌شود به بنده هایش اعتماد داشت؟ بعضی‌ها این تفکر فوق‌اشتباه دارند که تا وقتی خدا دارند کسی برای سو قصد و سرلاخی به مال و جان آن‌ها تعدی نمی‌کند و اگر مالی صرفاً حلال باشد کسی به آن نگاه چپ نمی‌اندازد.

تا وقتی افراد شرور و ماجرا جو و معتاد کینه‌ای و عقده‌ای هستند لذا نیاز به حصار و قفل و مراقبت اجتماعی و دفاع شخصی و حجاب و سلاح اقتضا می‌شود. کمتر اعتماد کن تا در زندگی کمتر بگویی از تو انتظار نداشتم، از تو بعید بود، باورم نمی‌شود با من اینکار کرده باشی، چرا اینکار با من کردی، هدف‌ت چه بود که زندگی ام نابود کردی.

گاهی آدم‌ها انتخاب خودشان است که فریب بخورند و در حقشان ظلم شود؛ گاهی آدم می‌داند که کسی قابل اعتماد نیست ولی باز به او اعتماد می‌کند، یک زمان‌هایی هست داند که فردی دروغ می‌گوید ولی با این وجود حرفش را باور می‌کنند و یک زمان‌هایی می‌دانی طرف درست بشو نیست ولی باز به آن فرصت می‌دهی که خودش را بر سرت خراب کند.

از این باورها دست بردار که در غیر این صورت کیسه ظلمی می‌شوی که آماده ضربه است:

فلان گزینه به دلم نشست، به دلم خوب افتاده، حس کردم دارد راست می‌گوید.

اعتماد به آدم مانند دیسک می‌ماند که به این نیت وارد شده که بر دستگاه روان، برنامه آسودگی خاطر را نصب کند اما برخی از این دیدگاه بدافزارهای هستند که فقط وپروس آشفتنگی خاطری را به آن منتقل می‌کند که همه سیستم را بهم می‌ریزد.

عاقبت سو استفاده از اعتماد

روزی ۲ خواهر بودند که یکی از آن‌ها تصمیم گرفته بود که از یک پیج اینستاگرامی محصولی بخرد که از آن محصول تنها یک عدد باقی مانده بود که اگر خریدش به روز دیگر موکول می‌کرد موجودی آن محصول به اتمام می‌رسید؛ این در حالی بود که بیرون برف سختی در حال باریدن بود و زمین را حدود ۵۰ سانت برف پوشانیده بود و از آنجایی که مسافت عابر بانک زیاد بود و تاکسی به راحتی پیدا نمی‌شد کار را برای رفتن تا انجام

سخت می‌کرد. از طرفی چون خواهر دوم رمز دوم نداشت و برای پرداخت باید تا پای عابر بانک می‌رفت. خواهر اول روز دوم پویا داشت ولی چون خواهر دوم از خواهر اول قبلاً پولی قرض گرفته بود ولی به او بر نگردانده بود، خواهر اول به او بی اعتماد بود این بار درخواست قرض پول او را رد کرد و اینجور خواهر دوم به خاطر اینکه سابقاً اعتبار حرف و اعتماد را برای خوش قولی از دست داده بود مجبور شد قید آن محصولی که دوست داشت بخرد را بزند.

وقتی فرد یا مجموعه‌هایی از اعتماد فرد یا افرادی سو استفاده می‌کنند اول و بیشتر از همه به خود ضرر می‌رسانند، مثلاً اگر اطلاعات شخصی کسی فاش کنند دیگر فرد محرم اسرار نمی‌دانند و دیگر اطلاعات از زندگی و فضای کاری و معاشرتی مشترک در میان نمی‌گذارد اگر پول قرض داد و برنگرداند دفعه بعد به او پول قرض داده نمی‌شود و اگر با یک عوامل اجرایی و ساخت و نهاد همکاری و شرکت کرد ولی به معاهدات که در ابتدا بسته شده عمل نشد دیگر فرد با آن باشگاه و تیم و شرکت و گروه فیلم سازی کار نمی‌کند.

سپرده‌ای به نام اعتماد

با هزاران جمله می‌توان اعتماد فردی جلب کرد اما با یک جمله می‌تواند از دست برود برای به دست آوردن اعتماد بسیاری از آدم‌ها صد‌ها ساعت زمان لازم است ولی همان اعتماد می‌تواند در عرض یک دقیقه با دیدن صحنه‌ای ست شنیدن مطلبی از بین برود. کاش مردم بدانند ارتفاع چشم بعضی آدم‌ها آنقدر زیاد است.

آنگاه که از آن پرت شدند حتی اگر بتوانند کوه اورست را فتح کنند و از آن بالا روند دیگر نمی‌توانند به چشم این افراد برگردند و در دل آدم‌ها همیشه باز نیست که اگر از آن بیرون افتادند دوباره بتوانند به آن بازگردند. کاش خیلی از آدم‌ها بدانند که اگر نمی‌توانند مرهم زخم کسی باشند دیگر نمک بر زخم نپاشند.

اعتماد به دست آوردن چندین سال طول می‌کشد و بازپس‌گیری اش یک عمر. در کل سعی کن آخرین آدمی نباشی که کسی به آن اعتماد کرده است.

یک چشمه خوبی رود خوبی نیست

هر آدمی در مدت روابطش با ما، یک سری از صفات و ویژگی‌های خود را رو نکرده است به همین جا برای بعضی از رفتارها و برخوردهای بگذار که هنوز از او ارزش سر نزده است.

هرگز روی قول کسی حساب نکن و چیزهای ارزشمند زندگیت را از دست نده چون بعضی اتفاقات زندگی جبران ناپذیر هستند. هرچند آدمی خداشناس و به اخلاقیات پایبند باشد وقتی عصبانیت یا شهوت یا عجز بر او غالب شود نمی تواند نفس خود را کنترل کند و سر قول خود بایستد پس داشته های ارزشمندی چون عفت و دل و دسترنجت را معرض بد قولی قرار نده که از دست روند.

در این دنیا روی خوب بودن کسی حساب باز نکن؛ بدان که ذات هیچ کس از غرور و توهم و جفا و خباثت محصور نیست و بعضی از مردم در این زمان کمان کمر بیشتر هم می کنند تا آخر تیرش جان گذارتر باشد.

گاهی مقصر ماجرا کسی است که فکرش را هم نمی کردی؛ آنهایی زمینت زدند که روزی می گفتند که ما تو را بالا می کشیم؛ آنهایی رازت را فاش کردند که روزی می گفتند که حرف دلت را به ما بزن تا آرام شوی؛ آنهایی زودتر ترکت کردند که روزی می گفتند که تا ابد پیشت می مانیم. کسی که از عهده کاری خوب بر آمد دلیل نمی شود از عهده کارهای دیگر خوب بر آید و کسی از عهده کاری خوب بر نیامد دلیل نمی شود از عهده کارهای دیگر خوب بر نیاید.

دنیا به تو خواهد آموخت که آدم ها بانک نیستند که رویشان حساب باز کنی. در این زمانه به هر کسی اعتماد نکن هرچند اگر به نظرت فرشته آمد؛ خیالت از شرافت و نجابت قرابت و شغل و قشری در این دنیا راحت نشود و هرگز به طور صد در صدی اعتماد نکن؛ درست است به طور کلی معلمان و دانش پژوهان، مقلدهای دینی پزشکان در کل افراد شریفی هستند اما تا وقتی احساس و نموده های هورمونی در این آدمها نیز وجود دارد و حالت های شهوت و وسوسه در آنها بر می خیزاند و انحراف و کج روی از مسیر برای آنها لا ممکن نیست.

هر گزاره و هر نقشه و برنامه به عزیز ترین خیانت مثل پدر و مادر و همسر فرزند و صمیمی ترین دوستت در میان نگذار درست است عزیز ترین باشند اما آنها که حتما عاقل ترین و دهن قرص ترین نیستند.

اینکه طرف خوب و پر فضیلت است انجام تصرف مال را توسط او بعید می دانیم با آن حال باید توجه کنیم صرف نظر از گناه و تصاحبی که شرایط که مزایایش ارتکابش خوب و پر فضیلت است از صرف نظر از گناه توسط او بعید باید دانست.

روزی کارگزاری بود که برای اتاق کارش گلدانی تهیه کرد این فرد برای این که به گلهای گلدانش آب بدهد که بطری آب همراه خود استفاده می کرد چون می گفت که نباید از مال عمومی برای اهداف شخصی استفاده کرد یا در وقت سرما از بادبزن و در وقت سرما از لباس های بافتنی و گرم استفاده می کرد تا که تا حدالمقدور از دستگاه های سرمایشی و گرمایشی استفاده نکند.

قبیل ملاحظاتش، شخصیتش را مقید و منصف جلوه می‌کرد که توجه بالاسری‌های خود را جلب کرد و تبدیل به شخصیت محبوب و مردمی گشت و به واسطه نام آوازه نیکش که شهره شده بود به صدارت منصوب شد ولی وقتی به این مقام رسید اندازه سهمیه یک سد آب اختلاس کرد.

بنابراین شاید کسی که خیلی برای خوب منضبط و برای ابراز فضیلت زیاده روی می‌کند و اصرار بر درستکار بودن دارند، ممکن است از آن برای سرپوش گذاشتن بر گناه و یا ارتکاب گناهی استفاده کند.

بعضی افراد خوبی می‌کنند تا مقدمات بدی فراهم آورند.

بعضی‌ها خوبی می‌کنند تا مقدمات بدی فراهم آورند.

بعضی‌ها اعتمادات را جلب می‌کنند تا بعد از آن سو استفاده کنند.

بعضی‌ها مهربانی می‌کنند تا آنقدر خود را به تو نزدیک کنند تا که بتوانند نامهربانی کنند که هرچه زودتر آن مارها را از آستینت بیرون بیاری نیش کمتری می‌خوری.

کسی که قبلاً دزدی کرده دزدی کرده هیچ دزدی دیگری نیست.

از یک افشا کننده بر ملا کردن هیچ رازی بعید نیست.

به کسی که قبلاً دروغ گفته هیچ دروغی بعید نیست.

به این افراد اعتماد نکن

دسته ای آدم‌های بد و خبیث در جوانی که به خوب بودن شهره هستند پیدا می‌شوند تا از پیشه خوب این افراد برای رسیدن به مقاصد شوم استفاده کنند.

هرگز به رفتار و صحبت ملایم و مهربانانه با کسی که مدت‌ها ارتباط و رویه برخوردی خشنی و عدوانی با تو داشته است و به او اعتماد نکن و پیشنهادهای حضور، معامله و مشارکت قبول نکن و نسنجیده و بی تدابیر امنیتی و محافظ به قرار حضوری نرو.

هرگز به سایت و رسانه و جناح و گروه و آدمی که با ضدیت و مخالفت کردن با گروه و جناحی نفع می‌برند کاملاً اعتماد نکن و همه بیانات و اطلاع‌رسانی‌هایشان را باور نکن.

اتفاقاً افراد هرچه شرورتر هستند ظاهر سازی‌هایشان بیشتر و نقاب‌هایشان غلط‌اندازتر است و خیلی‌هایشان برای اینکه اعتماد مردم برای اهداف شوم جلب کنند حتی ادعای خدا و پیامبرش و درست‌کرداری دارند. که سطح یک این افراد که مقداری نابلد هستند علناً به آن ادعان می‌کنند و سطح دو افراد خوش‌طینتی و درست‌پیشگی ساختگی در معرض دید می‌گذارند که بقیه خودشان برای خوب بودنشان نتیجه بگیرند.

خیلی افراد که راحت اعتماد می‌کنند اهداف شومی دارند چون به این مرحله ای نمی‌رسند که لازم هست اعتماد کنند.

هرگز طرفداری گروه و رسانه‌ای که این جانبداری برای آن‌ها قدرت و ثروت به همراه دارد باور نکن. بیشتر از اینکه به تعریف و شرح عملکرد توسط خود عامل و نهادی توجه کنی، به نظرات و توصیفات آن دسته از مردمی که به آن‌ها چنین خدمت و محصولی عرضه میشد دقت کن. کسی که با هر شرایطی برایش تعیین می‌کنند کنار می‌آید یا سر خودش کلاه می‌رود یا قصد دارد که سر بقیه را کلاه بگذارد.

ده این دنیا مزد زحمت هات که به سختی آن را به دست آوردی به راحتی آن را در معرض از دست دادن قرار نده. هرگز پول و دسترنج حتی به برادر و دوست صمیمی و چند ساله ات با این عناوین که چند برابرش می‌کنم و رویش سرمایه‌گذاری می‌کنم نسپار. خیلی از این برادر و دوست‌ها راست می‌گویند که روی آن سرمایه‌گذاری می‌کنند و آن را چند برابر می‌کند اما برای خودشان یعنی بعد آن را به تملک خود در می‌آورند. این نکته را در نظر داشته باش که طمع پول برادر و غیر برادر نمی‌شناسد.

تا وقتی جنسی را جزو دارایی ات نشده معامله‌ای موفقیت‌آمیز نخوان و تا وقتی ابزار و میز کار در اختیارت قرار نگرفته خود را استخدام ندان و تا وقتی معشوقه با تو ازدواج نکرده او را همسر ندان و تا وقتی کسی در حقت محبتی انجام نده و با از از موقعیت سخت بیرون نیامدی او را دوست خود در نظر بگیر.

هرگز به وعده و وعید فراتر از معمول و قیمت پایین‌تر از کف بازار و بهره و مزایای کاری بیشتر از عرف، کاملاً به دید فرصت استثنایی نگاه نکن و در گوشه‌ی ذهنت این احتمال را قرار بده که آن فرصتی برای کلاهبرداری می‌تواند باشد، در این زمانه نه از سر احسان بلکه به قصد شکار برای پرنده دانه می‌پاچند.

به کمک این افراد حساب باز نکن:

- ✓ دروغگو
- ✓ پر مدعا
- ✓ عهد شکن

فردی که سابقه داشته که پشت کسی را خالی کند راز حیثیتی کسی را فاش سازد و یا زیر آب کسی را زند اعتماد نکن هرچند هنوز آن ظلم و بدگویی در حقت نکرده باشد اما با سابقه انجامش در حق دیگران نشان داده که استعداد و پتانسیل آن عمل سخیفانه را دارد که می‌تواند آن بلا را سرت بیاورد؛ همچنین حماقت است به قول و قرار کسی که مدام نظرش عوض می‌شود حساب باز کنی.

تنها به خاطر قسم و آیه به کسی اعتماد نکن چون مشخص نیست فرد نتیجه باور کردنت را بیشتر دوست داشته باشند جان کسی که بابتش قسم خورده است.

به خاطر داشته باش که مهربان بودن دلیل اعتماد کردن نیست و به همهی آدم خیلی مهربان اعتماد نکن هرچند که مهربان بودنشان بدون ناخالصی و تظاهر باشد، چون دسته‌ای از این نوع آدم‌ها غیر منتطقی مهربان هستند و زمانی که احساسات نفسشان را نرم کرد و رحم و عاطفه بر آن‌ها قالب شد در صورت اصرار و تکرار هر کاری که از آن‌ها خواسته شود حتی اگر گناه باشد راحت تر به پذیرش و انجامش نرمش و انعطاف نشان می‌دهد و اطلاعات سری در اختیار افراد می‌گذارند و یا کسی را به مکان محرمانه راه می‌دهند.

آدم‌هایی در زندگی برد کردند که به حافظه و عهد و رازداری آدم‌ها اعتماد نکردند و برای بروز رخداد خلاف انتظار ایشان مثل نمک شناسی و سو استفاده از اعتماد تدبیری از پیش آمده دارند.

با اینکه کسی خوب و پر فضیلت است انجام آن کار توسط او بعید است با آن حال شرایط و موقعیت سو استفاده از گناهی که مزایایش خوب و پر فضیلت است دوری و صرف نظر از تصرف مال و ارتکاب گناه توسط او نیز بعید انتظار می‌رود.

یک نیش، صد زهر چشم

آنقدر خائن‌ها زیاد شده به وفادارها هم اعتماد نمی‌کنند. آنقدر نیازمندان جعلی زیاد شدند به نیازمندان واقعی کمک نمی‌شود. آنقدر نمک شناسی‌ها زیاد شدند به قدر شناس‌ها لطف نمی‌شود.

آنقدر دروغ زیاد شده راست‌ها هم به پایش می‌سوزند به مثابه اینکه وقتی در قبیله و دهکده آبله شایع می‌شود برای قطع زنجیره انتقال لباس‌های پاک کنار لباس‌های آلوده به آبله می‌سوزانند. آنقدر بهانه‌ها زیاد شده که دلیل‌ها هم دیگر قابل تشخیص نیستند.

بعضی‌ها فکر می‌کنند اگر به کسی بدی یا بی وفایی کنند فقط در حق طرف ظلم کرده اند؛ کسی به هر دلیلی علی‌الخصوص خیانت و بی وفایی و نمک شناسی کند تنها به خود فرد لطمه نرسانده بلکه باعث شده که از بابت آن خیانت و ناسپاسی عده زیادی از اعتماد و لطف و یا حتی عشق بهره‌مند شوند کسی که بی وفایی کرده است درست است که احساس عشق را از خود صلب می‌کند ولی ممکن است احساس اعتماد طرف را نسبت به دیگران صلب کند.

اگر کسی قدر مال و وسیله اش را نداند فقط به خودش ضرر نرسانده ولی اگر قدر الطاف و اعتماد آدم‌ها را نداند باعث می‌شوند کل جامعه بشری ضرر کنند.

افسوس دارد که تصمیماتی که آدم بعد خیانت و بی چشم رویی می‌گیرد که اینگونه مردم دنیا از لطف و خوبی و اعتماد از ما بی بهره می‌مانند در حالی که نامنصفانه این مهر و محبت‌ها به کسی که بی لیاقتی اش رابه ما ثابت کرد رسیده است و بقیه بی نصیب می‌مانند.

نمی‌گویم کلا اعتماد نکن

باید این نکته را نیز در نظر گرفت که در این زمانه آدمها بهم اعتماد نمی‌کنند چون بهم غریبه شدند و همدیگر را نمی‌شناسند یا اینکه آدمها باهم غریبه شدند و همدیگر را نمی‌شناسند چون بهم اعتماد نمی‌کنند.

اعتماد یک نوع ریسک است که یا نتیجه‌ای سودمند و مطلوبی می‌بخشد و یا خسارت و تباهی بیار می‌آورد.

گاهی در شرایط و کاری ریسک و خطر کردن واجب است تا تحول سودبخشی در تعاملات و سازوکاری ایجاد شود و حرکتی رو به جلو داشت گاهی باید به شانه‌های فردی اعتماد کرد تا به بالا رفت.

آدم‌های بدبین و دیر باور به اندازه آدم‌های خوش بین و زود باور ضرر می‌کنند چون فرصت و پیشنهادات طلایی که غیر منتظره و ناگهانی باشند را از دست می‌دهند و به هشدار و وعظها اعتنایی نمی‌کنند و عواقب آن را در قالب بروز نقصان و ضرر می‌بینند.

دو آدم در این دنیا بیشتر لطمه و خسارت می‌بینند: آن‌هایی که همه را دوست و آن‌هایی که همه را دشمن می‌پندارند.

همانطور که نباید وقتی کسی که خوبی و اعتمادت با فهمیدگی و قدر شناسی جواب داد، از بقیه به غلط برداشت کرد و این تصور را پیدا کرد که همه خوب و قابل اعتماد می‌باشند؛ در مقابل زمانی نیز که کسی با کلاه برداری و شیادی ظلمی در حقت کرد یا در برابر لطف و خوبی هایت بی چشم و رو بود نباید این تصور غلط در ذهنت شکل بگیرد که همه آدمها از دم بد و کلاهبردار و نمک شناس هستند و هیچ کسی در این دنیا پیدا نمی‌شود که به آن اعتماد کرد.

بر خاطرت سنجاق کن که بیشتر با افراد معتبر و خوش سابقه معامله و شراکت داشته باشی و کلید اعتماد دستشان دهی تا افرادی که مهربان و خوش نیستند، چون مهربانی و خوش اخلاقی می‌تواند ساختگی و تصنعی باشد ولی اعتبار و اعتماد بودن ساختگی نیست و افراد مقید و خدا دوست می‌توانند گزینه خوبی برای انجام شراکت و اعتماد باشند ولی خوش برخوردی و ظاهر مثبت دلیل‌های سستی برای اعتماد کردن هستند زیرا برای مهربانی و خوش رو بودن، هیچ قانون و ضابطه‌ای تعریف نشده است چون برخی از افراد که از روی مزاج و سیاست خوش اخلاق هست به راحتی با اینکه می‌توانند خوب و خوش قلب باشند، می‌توانند بد و سنگدل باشند ولی چسب اعتقاد به آدم قوی تر است تا احساس و امیال او، از این رو آدم‌های اعتقادی واقعی نه اسمی به‌خاطر اینکه در بند اصول و قواعد دین و مذهب خود را قرار دادند و به خاطر آخرت و خدا دوستی هم شده کار درستی انجام می‌دهند، هر چند انجام و نتیجه اش مورد پسندش واقع نشود و از انجام کارهای اشتباهی خود را بر حذر می‌دارند و از خیانت در اعتماد می‌پرهیزند، هر چند انجامش نتیجه‌ای مطبوع و باب میل به همراه داشته و سود و منفعت دلپسندی برایش در بر داشته باشد.

از طرفی منفورترین آدم‌ها سو استفاده‌گرترین آدم‌ها و فریب‌کارترین آدم‌ها، متصدیان دین و معنویات هستند؛ آن‌ها آنقدر بر فریب و نیرنگ آلوده گشتند و درس‌های مودی‌گری از بر شدند که برای منفعت دست بر روی دین و اعتقادات گذاشتند و اعتقادات مردم را ابزار معاش و بهره‌وری قرار می‌دهند پس اینگونه هر اول اعتماد و بعد معیشت مردم را به دنبالش باور آن‌ها مجروح می‌کنند.

به خاطر داشته باش که افرادی که فکر می‌کنند حق شان را خورده‌ای و یا به خاطر انجام دادن عملی مکروه و خودداری از انجام عملی مطلوب کینه و نفرت پیدا کرده به آن فرد هرگز در حوزه مدیریت و یا هماهنگی و اجرای نامحسوس، ماموریت و مسئولیتی واگذار نکن و او را به پست و سمتی مخصوصاً که می‌تواند دستش به نفوذ و دخل از برنامه پیشبردی باز باشد و به اطلاعات سرّی دسترسی داشته باشند و بتواند اختلال ایجاد کند منصوب نکن چون اینگونه بستری فراهم کردی که به تو نیش انتقام بزنند.

از توانایی افراد معلول و ناتوان جسمی به اوتیسم و سندرم دان و... و افراد با فیزیک غیر طبیعی در کارهای غیر خطرزا یا غیر حساس، مناسب با سطح و شرایط کار بهره‌بگیر و اگر بر حوزه کاری مالکیت داری، به صورت گزیده شده آن‌ها را استخدام کن که آن‌ها به اندازه آدم‌های عادی و در بعضی فعالیت‌ها به طور شگفتی بهتر از آن‌ها مهارت و عملکرد درخشانی دارند و بیشتر قابلیت و هنرشان را بروز می‌دهند و چون این افراد توسط کارفرما و پذیرش‌های زیادی در جامعه برای کار طرد شده‌اند بیشتر از بقیه تلاش می‌کنند که توانایی هایشان به آدم که بر خلاف بقیه استحقاق و توانایی اش را باور نکرده‌اند ثابت کنند که نشان بدهند لیاقت این باور و اعتماد را دارند که از انجام کار سربلند بیرون بیایند تا به همه نشان دهند که پذیرنده آن‌ها انتخاب درستی داشته‌است. همان‌طور که گفتیم چون احتمال استخدام این افراد در ارگان و نهاد دیگر پایین است و گزینه‌های زیادی روی میز ندارند بعد ارتقای تسلط و توانمندی نیز بیشتر از سایر افراد به تو و آن کار وفادارتر خواهند بود و بیشتر تلاششان را بر روی کار می‌ریزند که به نحو احسن پیش ببرند و کمتر خبط از آن‌ها سر بزنند.

انسان و احساس

نمود حس

چون دل همان قلب است و قلب وظیفه پمپاژ و خون‌رسانی به سراسر بدن دارد اگر آن عیب کند سایر نقاط بدن به مشکل بر می‌خورند. آدم‌ها احساس دارند هرچند به روی خود نیاورند، مثلاً دچار حس عشق می‌شوند هرچند بروز ندهند و عصبانیت در آن‌ها به وجود می‌آیند هرچند سعی می‌کنند بر خود مسلط باشند و آن را فروکش کنند.

احساس می‌تواند برای انسان مفید باشد اگر او را برای کمک و احساس مسئولیت به وضعیت اسلام همنوع خود سوق می‌دهد.

انسان در زمان رؤیایی با مسائل و پیشامدهای مختلف زندگی ممکن است تنها یک حس را تجربه نکند، مثلاً به درصدهای نسبی اگر او را غافلگیر کنند ۷۰٪ حس شادی و ۳۰٪ حس بهت پیدا کند اگر نامزدش ملاقات کند ۵۰٪ حس شادی ۳۰٪ شهوت و ۲۰٪ احساس بهت دارد یا اینکه وقتی که قرار است فردی از سفر برگردد ۹۰٪ شادی ۱۰٪ حس ترس دارند یا اگر به او خیانت شود ۶۰٪ خشم و ۴۰٪ حس غم را تجربه می‌کند یا اگر کسی عزیزش را از دست بدهد ۷۰٪ حس غم و ۳۰٪ حس غم دارد که این ۳۰٪ شامل همه زمین‌وزمان می‌شود برای همین است که باید وقتی کسی غم و مصیبت دیده است آدم باید بیشتر حواسش به گفتار و رفتارش باشد که چه می‌گوید و چه حرکتی از خود نشان می‌دهد چون ضریب حساسیت و رنجیدگی این افراد در آن زمان به اندازه قابل توجه‌ای افزایش می‌یابد و احتمال اینکه در جواب پرخاش کنند و اکنش تند نشان دهند بیشتر می‌شود. آدم‌ها نابود نمی‌شوند بلکه از حسی به حس دیگری مثل عشق به نفرت شادی به غم ساده به مرموز تبدیل می‌شوند.

احساس غم قابلیت تبدیل بر احساس خشم، احساس خوشحالی قابلیت تبدیل شدن بر احساس عشق را دارد و احساس بهت و حیرت هم قابلیت تبدیل بر همه احساس‌ها را دارد.

خیلی احوالات و حس‌ها با گذر روز ممکن است تغییر و زوال یابند مانند خوشحالی، ترس و خیلی حس‌ها مثل غیرت و عشق و اعتقاد با گذر ایام به یکباره نابود نمی‌شوند.

آدم‌ها دوست دارند احساسات خود بروز دهند تا دچار انباشتگی نشوند اصلاً هدف خلق استیکر همین بود که فرد حتی در صفحه چت هم در قالب نوشتار آن حسی را که در درونش پروراند شده است ابراز نماید.

آدم‌ها تحت‌تأثیر پدیده‌ها و روادید شکل‌گرفته پیرامون خود قرار می‌گیرند و مدت‌ها مطابق آن رفتار می‌کنند و اگر آن جریان ادامه یابد این کنش و بازخورد نیز استمرار می‌یابد، مثلاً اگر فیلم معنوی و با محتوای اخلاقی ببینند تا مدت‌ها خوب و مهربان رفتار می‌کنند یا اگر شاهد یک دعوا و منازعه باشند آن‌ها هم حول مدت آن اتفاق حالات تدافعی پرخاشگرانه پیدا می‌کنند و اگر در زمانی جوی خشن و ملتهب حاکم باشد و فرد شاهد دعوا و پیکاری است که در آن افراد با یکدیگر گلاویز شدند و پرخاش ناسزا بار هم می‌کنند به کثرت بیش آمده که مثلاً آن فردی که آن دعوا ملاحظه می‌کند او هم در آن زمان و یک بازه زمانی عموماً کوتاه بعد تماشا و شنود آن خشونت بازار به علت تأثیرات روانی و حس‌های القا شده از آن صحنه‌های خشونت بار با اطرافیان خود ستیزه جویانه و خشن رفتار می‌کند.

گاهی انسان بی دلیل حس تکلف و دلسوزیش به یک موجود زنده مثل انسان با حیوان گل می‌کند (همان حس در انسان‌ها بسته به جنسیت نهادینه شد که زمانی پدر یا مادر شدند به فرزند داشته باشد) در آن بروز پیدا می‌کند یا در زمانی حس عشق ورزی و محبت شعله ور زد یابد یا حس غرور و نیاز افتخار آفرینی و مورد تحسین و تکریم قرار گرفتن در او نمود می‌آید یا اینکه حس خشم و تمایل به پیکار جویی در او شکل می‌گیرد، مثلاً دلیل اینکه

گاهی انسان با اینکه اتفاق بدی در زندگی او پیش نیامده یا در حال حاضر با هیچ چالش دست و پنجه نرم نمی‌کند بد خلق و پرخاشگر می‌شود عمدتاً این است که به دلیل اختلال در کارکرد اعصاب و ترشح هورمون‌ها و خستگی و مشغولیت‌ها ذهنی یا اثر قرص‌ها برخی حس‌ها و تمایل به برخی رفتارها در آن به وجود می‌آید.

زمانی فکر آدم درگیر باشد از آن طرف کمتر احساس از محیط دریافت می‌کند به دلیل اینکه آدم‌ها احساسات خود را از پیرامون می‌گیرند و جریانات اطراف حکم سوخت نیروگاه احساس دارد.

روحیه و خلق خوی آدم را تغییر می‌دهند:

- ✓ افزایش سن (ممکن است صبورتر و مهربان‌تر کنند و ممکن است تند خو و بی‌حوصله‌تر نماید)
- ✓ شغل
- ✓ رتبه و درجه شغلی
- ✓ مقدار سرمایه
- ✓ ازدواج
- ✓ رفتار همسر
- ✓ بزرگ‌شدن و رفتار فرزندان
- ✓ ماجراها و پیشامدهای زندگی
- ✓ فوت پدر و مادر
- ✓ مواجهه شدن با آدمی
- ✓ ادامه تحصیل دادن
- ✓ به‌دست‌آوردن و از دست‌دادن مال
- ✓ تغییر و تحول در میزان ایمان و باور

چیزی به نام آرزایمر احساس وجود دارد که انسان حسی در زمان و موقعیتی داشت با تغییر آن مکان و وضعیت فراموش می‌کند مثلاً بابت مناقشه ای احساس نفرت در او شعله می‌زند اما چند روز و حتی چند ساعت بعد آن را فراموش می‌کند با اینکه به خاطر دارد که آن فرد با او چکار کرده بود و آن عمل چقدر قبیح بود و یا نسبت به شخصی حس عشق در او جریان یافت اما بعد مدتی آن میزان حس و حتی کلاً چنین حسی در دل او به کلی رخت بسته است با اینکه می‌داند چرا و چگونه به آن دل‌باخته بود و در مثال دیگر این افراد به خاطر انجام یا حضور در موقعیتی که حالت ترس و تشویش به او دست می‌دهد ولی بعد مدتی آن حس ترس و اعتقاد به خطر افرینی به آن نداشته باشد با اینکه هنوز عواقب و پیامد هولناک آن عمل در ذهنش مانده است. طوری که ممکن هوس کند چند مرتبه به آن دست بزند. البته این آرزایمر حسی گناه نیست مگر اینکه با وجود این مشکل به اخلاقیات اعتقاد و به گفته و عهد هایش مقید باشد.

احساس روغن موتور مغز است

«داشتن عاطفه و خوی انسان دوستی به خودی خود بسیار خوب است چون اگر روزی از زندگی رخت ببندد هیچ کس حاضر نمی‌شود بی مزد و بی پاداش برای کسی کاری انجام دهد و هیچ مادری حاضر نمی‌شد در نصفه شب با گریه‌های فرزند نوزاد از خواب شیرین بگذرد و هیچ معلمی پیدا نمی‌شد خارج از زمان تدریس برای دانش آموزان وقت بگذارد تا سوالات درسی آن‌ها را جواب دهد و اشکالات شان را برطرف کند و با بی‌اعتنایی و گفتن به من چه کتاب در کیف می‌گذاشت و می‌رفت و آیفون خانه تمام مادر بزرگ و پدر بزرگ‌ها تار عنکبوت می‌بست و همه بیمارستان‌ها پرستار شیفت شب نداشت و هیچ نابینایی نمی‌توانست از عرض خیابان رد شود و خیابان‌ها پر از کیسه‌های میوه می‌شد که صاحبانشان بنیه جسمی رساندن به آنها تا خانه شان را نداشته و وقتی از پا افتادند پس ناچار آنها را هم را کف خیابان کردند و تمام کافه‌ها و رستوران‌ها برای هر میز یک صندلی قرار می‌داد و معابر عمومی در تن همه پدران لباس‌های شیک و مارک بود و بر خلاف آن فرزندانشان لباسهای وصله و قدیمی می‌پوشیدند و ازدواجی رخ نمی‌داد و به دنبال آن بخش زایمان و تولد بیمارستان‌ها تعطیل می‌شد و در آخر نسل انسان‌ها منقرض می‌شد.

مغزت را فیلتر قابلیت کن

مغز می‌گوید عاقل باش، قلب می‌گوید که عاشق باش. از روی عشق، فرد و راهی را انتخاب کن که قبل از آن از فیلتر مغزت رد کرده باشی.

اگر رنگ قرمز احساس و عقل انسان رنگش آبی باشد یک انسان هوشیار باید به زندگی خود رنگ بنفش به خود بزند یعنی یک رنگی از تلفیق قرمز و آبی به وجود بیاید.

احساسات را با عقل و عدالت و ایمان تطبیق بده.

تمایلات قلبی مثل کادر دور صفحه هستند که تمام ورق‌های زندگی وجودش را طلب می‌کنند تا با آن صفحات کتاب زندگی را زیبا کنند پس با او زندگی آن منقش کن پس سعی کن آن را به حاشیه برانی و بیشتر از هنرهای مغزت رونمایی کنی. قلم عقلت با جوهر این تمایلات و احساسات پر کن و بگذار که عقل با قلمش در داخلش چیزی بنویسد زیرا کمتر دیده شده که مداد عقل در طول مسیر زندگی بشکند و کسی را جا بگذارد که معمولاً مینایش این است که آنچه به صلاح است رقم بخورد و مغز می‌تواند از این این قابلیت برخوردار است و اینگونه می‌تواند برای انتخاب‌هایی داشته باشد که همزمان که آن‌ها دوست داری به صلاح و منفعت هم باشد در حالی که احساس و انفعالات قلبی قادر به آن نیست. گاهی باید آن چیزی بنویسی و آنکاری بکنی که قلبت قبول ندارد ولی مغزت انجامش را به صلاح می‌داند.

احساسات قلبی علی‌رغم اینکه رنگ‌های زیبا و دلنشینی دارد و هر آدمی را به خود وسوسه می‌کند که آن را در دست گیرد اما چون آنقدر نرم و ضعیف هست که چند نوشته رقم نزده

می‌شکنند؛ جوری که صاحبشان چند قدم به پیش نبرده متوقف می‌کند و در سرگردانی قرار می‌دهد پس در زندگی ۹ سیم مغز وصل کن و فقط ۱ سیم به قلبت متصل کند و سر همه آن را به بر چشمات وصل کن تا زندگی و آدمهای زندگی را درست ببیند و به دنبال آن درست عمل کند؛ شاید برایت سوال باشد که دلیل این اهمیت بیشتر چیست؛ خب مغز مثل فضای داخلی کتابخانه می‌ماند که اکثرا اگر قرار است که کتابی در آن جای بگیرد قبلش باید مورد پردازش و بررسی و تحت صلاحدید قرار گیرد و در آخر با آگاهی و انتخاب در قفسه کتاب جا می‌گیرد.

اما در بخش سالن مطالعه کتابخانه را هر که از هر جایی می‌تواند از هر جا بلند شود و مدتی در آن سر کند و بعد آن باروبندیش را جمع کند و برود؛ قلب هم حکم سالن مطالعه عمومی کتابخانه را دارد که در طول زندگی آدم‌های زیادی به آنجا می‌آیند و می‌روند و این قانون در موردش ثابت است که چیزی که آمدنش به خواست تو نبوده رفتنش هم به خواست تو نخواهد بود همانطور که هیچ مراجعه کننده به کتابخانه‌ای جای پایش محکم نیست و هر آن ممکن است از آنجا برود.

اسم و حس

اگر یکی بگوید که طرف مشغول پرورش خر است با خود می‌گوییم چه شغلی هست و حتی در دل یا آشکارا به آن بخندیم اما اگر می‌دانستیم از راه پرورشش چه سود و درآمدی کسب می‌شود و بر آورد قیمت شیرش چقدر است و حتی فضولاتش چه بهره اقتصادی دارد هرگز این شغل را به استهزا نمی‌گرفتیم ولی سوال من این است اگر است به جای خر بود اسم دیگری بر آن حیوان پرورشی بود باز به این پیشه همین حس داشتیم؟!

هر اسم برای هر کس و هر چیز نگذار که اسم بر حس و برخورد اطرافیان به آن شخص و حتی منش و رفتار خود فرد در زندگی حتی شده به مقدار کم تاثیر گذار است.

وقتی فردی تازه به دنیا می‌آید فهم و درکش در حدی نیست که اسم را بفهمد برای خودش اسمی انتخاب کند و اگر مسئولیت اسم بر عهده ات قرار داده شده، اسمی انتخاب کن که وقتی بزرگ شد و فلسفه اسم را فهمید آن را دوست داشته باشد و اسمی برای او برگزین که فکر می‌کنی با توجه به معنی و نسل او دوست داشته باشد نه خودت.

در اسم گذاری به کتاب و فیلم باید خیلی دقت شود که گاهی اسم بیشتر مخاطب جذب می‌کند تا خلاصه و گوش رسیده از محتوای کار.

برای اسم گذاری برای اشیا و حیوان اسمی را انتخاب کن که خودت روست داری و با صدا کردنش حس خوبی به تو القا شود اما حواست باشد که هر اسمی را انتخاب نکن چون که خلافتش رفتار کند حس و فکر خوب به آن که پیدا نمی‌کنی، مثلا اگر اسم آرامش بر روی یک جوجه‌ی بگذاری دیگر حس خوبی به کلمه آرامش نداری.

همچنین بهتر است نام فرزند را با نام فرد با حرف مشابه شروع نشود که اینگونه در صورت ندا زدن دو شخص هر دو در ابتدا تلفظ نام فکرمی کنند هر دو احضار شدند.

بهتر است برای شیوایی نام این و فامیل با یکدیگر ست شوند و نام فرزندان بعدی به دلیل که ذکر کردم بهتر است با یک حرف مشترک شروع نشوند و اگر اصرار بر این است که نام هایی با حرف اول مشابه برای فرزندان خانواده اتخاذ گردد علائم تلفظی «َ ، ، ، ، » در اولین حرف مشترک نباشند.

خشم و عصبانیت

آدمها را به سر حد عصبانیت می‌رساند:

اهانت، عهد شکنی، ناسازگاری، لج افتادن، کل انداختن، ضربه فیزیکی.

بعضی‌ها به اعصاب خود مسلط نیستند بلکه مسلسل هستند و همه اطرافیانشان را به رگبار می‌بندد.

انسان قدرتش در اثر خشم افزایش می‌یابد و منطقش کاهش پیدا می‌کند. نزدیک شدن به فرد عصبانی همانند نزدیک شدن به شیر غرنده است. انسان در زمان خشم قوای بدنی شیر را پیدا می‌کنند و در آن لحظات مغزش مانند مغز شیر قدرت استدلال و درک توجیه و دفاعیات خاطی را ندارد.

از معایب عیدیه خشم این است که آدم محبت و مهربانی‌هایی که فردی در این مدت در حقش کرده همه را به کلی فراموش می‌کند، انگار همه خوبی و التفات‌های آدم‌ها در یک لحظه از ذهنش پاک می‌شوند و آنوقت زبان، دست و پا به حرف و یادآوری‌های قلب که به حس علاقه و ارادت و حرف‌های مغز که به نان و نمک که خوردند و خاطره‌های که گذرانندند دلالت دارد توجه‌ای نمی‌کند. برای همین است که خیلی افراد خشمگین که بعد اطلاع از ظلم و خطای فردی بدون توجه به عاقبت دامن گیر کارشان فکر آسیب به فرد متخلف در مغزشان شعله می‌زند و در آن زمان جز انتقام چیز دیگری در جهان برایشان اهمیت پیدا نمی‌کند.

زمانی که کسی ما را عصبانی می‌کند، چشمانمان رامی‌بیندیم و با دهانمان طرف را رگبار می‌بندیم و بعد حرف نباید می‌زدیم و کرده‌ای نباید می‌داشتیم از ما سر می‌زند و بعد چشمانمان را باز می‌کنیم و زبان به دندان می‌گیریم که دیگر شده است.

عاقل که عصبانی شود کاری می‌کند که نادان نمی‌کند. عصبانیت راه ارتباط مغز به دهان و پاها و... قطع می‌کند و از این رو انسان از روی عصبانیت کاری بدون توجه به عقوبت آن انجام می‌دهد و جز مغز قلب انسان هم غیرفعال می‌کند و آدم و به فرد بدون توجه که آن را دوست دارد آسیب می‌زند

خشم می‌تواند به تعبیر دیگر عدم ادامه تحمل غصه و غم باشد.

بیشتر تضرع و ابراز انزجار مبنی بر این است که میزان حرف و برخورد پیشامدهای ناگوار به فراتر از آستانه تحمل انسان رسیده است و در واقع آن‌ها واکنشی بر یک مجموعه از مواضع رفتاری و حرف و رفتار آزاردهنده و حضانت بار هستند آستانه تحمل رد کرده چون فرد گنجایش تحمل بیشتر از آن را نداشته است، نه اینکه صرفاً بابت یک حرف و یک برخورد باشد.

خشم یک حس برافروخته شده است که اغلب فرد دست و زبان را برای ابراز رهایی از آن می‌بیند و با فریاد و ناسزا و درگیری و پرتاب اشیا خود را از آن حس می‌رهاند.

اینکه می‌گویند هرکس باعث ناراحتی شد آن لحظه حرفت را بخوری و تا ۱۰ بشمار و نفس عمیق بکش و آب سرد بخور تا به اعصاب خود مسلط شوی در خیلی از جاها جواب نمی‌دهد و بیشتر بوی شعار می‌دهد؛ در واقعیت آدم وقتی عصبانی می‌شود دیگر شعار و پند به خوبی دیگر سرش نمی‌شود و در آن زمان آدم میل دارد هر طور شده آن حس خشم که در درونش در تلاطم است را ابراز نماید.

البته این عالی است که در زمان خشم و برافروختگی فرد بر خودش تسلط یابد و بتواند خشمش را فرو نشاند.

ولی اگر نمی‌تواند خشمش احاطه کند و بر آن تسلطی پیدا کند بهتر است در آن زمان با فرد با آرامش و احترام حرف بزند که چرا آن کار و حرف از او سر زد بد و نابجا است و چگونه باعث آزارت شده است و در کل صحبت از آن عمل که روانت را مشوش کرده است باعث باز پس گیری آرامش خاطرت می‌شود پس نه آن فرد بلکه آن حرف و حرکت فرد را بدون اینکه به آن اشاره داشته باشی که آن حرف از زبان او در آمده و فلان عمل از او سر زده، آن ماهیت حرف و عمل را محکوم و تا جایی که آرامش نسبی ات را برگرداند از آن بد بگو.

آدم‌ها را به یک حدی از کلافگی و محدودیت نرسان تا آن حرف و رفتاری هیچ‌وقت توقعش را نداری نشنوی و نبینی. چقدر سخت است آتشفشانی باشی گداخته و آماده فوران کردن ولی دلت به حال گیاهان دامنه‌ات یا یک گل سرخ روییده بر آن بسوزد و مجال فوران را از خود بگیری و باز در دلت بریزی.

بعضی افراد خشم ناشی از رفتار و حرف‌های که خواسته و ناخواسته به آن‌ها زده شد و آن زمان خشم فرو نشانند و به رویشان نیاوردند وقتی ببیند طرف مقابل مراعات حال و حریمشان را نکند و هر جور که دارند صحبت می‌کنند آن‌ها هم مانعی برای بروز کینه و دلخوری‌هایی که این مدت در انباشت شده است نمی‌بینند و گفتن حرف دلشان که از کینه و نفرت است ابایی ندارند و او هم مراعات دل و احترام طرف نمی‌کنند.

آدم موقع خشم و همیاری تازه می‌فهمند که انسان چیست و چه توانایی‌های دارند و چه کارها از آن‌ها بر می‌آید.

آدم حرف های که در شوخی و خشم می‌زنند کاملاً غلط است یا بر حقیقت عمیقی اشاره دارد.

به بیان دیگر حرف‌هایی که آدم‌ها در عصبانیت می‌زنند یا خالص حرف دلشان هست و یا اصلاً به آن باور ندارند.

حقیقت‌ها همیشه بودند ولی ما تا قبل عصبانیت از آن خبر نداشتیم، مثلاً اصلاً به ما فکر نمی‌کنند یا نقطه کوچکی از زندگی‌شان هستیم، برایشان مهم نیستیم تا قبل اینکه بیاییم یادشان رفته بود که وجود داریم، از ما بدشان می‌آید و فقط تحمل می‌کنند، از نظر آن‌ها شخصیت حقیر و رفت‌انگیز داریم، دوست ندارند طرف آن‌ها بیاییم، از هم‌صحبتی با ما بیزارند و مهم‌تر از همه آن‌ها آدم‌های دروغگویی هستند.

چقدر سخت است آتشفشانی باشی گداخته آماده فوران کردن ولی دلت به حال گیاهان پایین دامنه آن بسوزد و رخصت را از خود بگیر افراد در یک سطح و حالتی، طرف مقابل را مورد عنایت قرار می‌دهند و تن صدای خود برایش بالا می‌برند که در آن حد و درجه به عصبانیت رسانده باشد.

در زمانی که کسی با حالت متشنج به دنبال چیزی هست که نگرانی اش بر طرف کند یا نیاز و ضرورتش را مرتفع سازد، دم پرش نشو و هرگز سر به سرش نگذار.

گاهی به‌خاطر اینکه دوست و آشنا و مسئول و معلم غیرمستقیم و ناخواسته با وضع برنامه و مقرری خواسته یا ناخواسته از استنباط ما در حقمان کوتاهی کرد شرایط وضعیتی ایجاد نمود یا لطف و خدمتی که توقع داشتیم انجام دهد از او بر نیامد که اینگونه باعث شد نتیجه‌ای رقم زند که برایمان آزاردهنده است به‌خاطر آن کسی آن زمان خشم حاکم می‌شود می‌خواهیم آتش‌دلمان با زبان به‌طرف بیندازیم ولی به هر دلیلی آخر شکایت را مطرح نکردیم که بعدها خصمان خوابید می‌گوییم همان بهتر بود با فرد درگیر نشدیم و بابت این قضیه به او تشر نزدیک چون اینگونه در حقش خشونت و بی‌انصافی انجام میشد.

خیلی از خشونت‌های بزرگی که منجر به قتل میشود سر بحث و اختلاف نظرهای جزئی و بی ارزش که شور یا شور نبودن غذا، نوبت بازی و امتحان کردن وسیله، پرداخت حق استفاده، انکار پرداخت وسایل و خدمات کم قیمت، پیدا کردن مو در غذا یا توالت، پارک جلوی در ورودی، جلو زدن و ورود مستقیم به به اوایل صف انتظار نان و گوشت و عابر بانک می‌باشد که بر سر اختلاف نظر و حق تقدم درگیری و نزاع به وجود آمده و در آخر به از دست دادن جان انسان منتهی می‌شود.

از طرفی چون بهترین انتقام موفقیت است برای موفق بودن باید در زمان عصبانیت خشم را فرونشاند تا مجالی باشد به موفقیت دست یافت و عاقلانه برای موفقیت تصمیم گرفت ولی اگر خشم افسار اراده انسان در دست بگیرد او را مرتکب اشتباهی می‌کند که به خاطر عواقب و مجازات آن اشتباه زندگی را به تباهی می‌کشاند و این همان چیزی است که دشمن آدم می‌خواهد.

